

مجموعه کتب باستانی است و آن مطبوعات آملی است
از دل طلب گیر و خواهی است

هو
۱۲۱

کجینیه دشاھی

شاه شاهان

شرح احوال و آثار حضرت شاه نعمه الله ولی قدس سره العلی

بفکرم

رضوانه نعمه الله

طبع طهران - چاپخانه مهر ایران

حق طبع مخصوص مؤلف است

هو

مجموعه حالات
حضرت شاه نعمت الله ولی

قدس سره العلی

بقلم رضا نور نعمت اللهی

سال ۱۳۳۵ شمسی

مطابق هزار و سیصد و هفتاد و شش هجری قمری

طهران



سردرب ورودی به بقعه متبرکه

فهرست فصول پانزده گانه و خاتمه

صفحه ۷	فصل اول تاریخ ولادت و شرح دوران طفولیت حضرت شاه نعمه الله ولی
» ۹	فصل دوم در خصائل و صفات ممتازة حضرت شاه نعمه الله ولی
» ۱۱	فصل سوم در بیان ایام سلوک و استرشاد و کیفیت ارادت آنحضرت بجناب شیخ عبدالله یافعی
» ۱۵	فصل چهارم شرح سلسله نسب و شجره آن مظهر ارشاد و هدی تا رسول معظم خدا
» ۱۷	فصل پنجم دوران ریاضت و مسافرت های آنحضرت
» ۲۲	فصل ششم شرح سلسله خرقه و رشته اتصال آنحضرت بمشایخ کبار و اولیاء عالیقدر
» ۲۴	فصل هفتم در ارشاد و تکمیل طالبین و واصلین واصحاب آنجناب
» ۳۶	فصل هشتم ذکر رسائل و تصانیف آنحضرت
» ۴۰	فصل نهم کرامات و خوارق عادات
» ۴۵	فصل دهم وفات آنجناب
» ۴۷	فصل یازدهم شرح ساختمان بقعه و صحن های آستانه
» ۵۸	فصل دوازدهم در بیان طریقه سلسله علیه نعمه اللهیه
» ۶۱	فصل سیزدهم انتخاب اشعار از دیوان مستطاب آنجناب
» ۱۳۶	فصل چهاردهم صورت رقبات موقوفه آستانه
» ۱۴۲	فصل پانزدهم در ذکر کسانی که بآستانه مبارکه خدماتی نموده و اشخاصی که در اطراف بقعه مدفون شده اند
» ۱۸۰	خاتمه کتاب

فهرست کتبی که در موقع تنظیم این شرح حال مورد راجعه نگارنده بوده

- ۱ - قرآن
- ۲ - بستان السیاحه
- ۳ - طرائق الحقایق
- ۴ - نامه دانشوران
- ۵ - مثنوی مولوی رومی
- ۶ - کلیات شیخ سعدی شیرازی
- ۷ - دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی
- ۸ - خیریات الهیه منتخب از کلیات شمس تبریزی
- ۹ - ریاض العارفین هدایت
- ۱۰ - تذکره خطی عبدالرزاق ابن عبدالکریم عبدالرزاق
- ۱۱ - دیوان اشعار جناب شاه نعمت الله
- ۱۲ - تاریخ خانواده اسفندیاری
- ۱۳ - حقایق البیان در تفسیر سوره حمد از قرآن - از سید جمال الدین مدنی
- ۱۴ - شرح سوره العصر و تنبیه الغافلین - « «

تمنایم که این مطالب را بر طبق غلطنامه به تصحیح اغلاط مبادرت سپس بقرائت شروع فرمایند

به پیروی از نیات پاك ذات اعلیٰ حضرت همایون شاهنشاهی محمد رضا شاه پهلوی، ارواحنا فداه که همواره توجه خاصی با حیاء و حفظ آثار بزرگان و مفاخر علمی و ادبی این ملت مبدول میفرمایند و بویژه در این هنگام که جناب آقای دکتر مهران که خود از شخصیت‌های علمی و از دانشمندان عالی مقام و سالهاست که وجهه همت خویش را متوجه نشر علوم و بسط امور مربوطه بتعلیم و تربیت نموده‌اند در رأس وزارت فرهنگ قرار گرفته و علاقه مخصوص نسبت بنشر و طبع کتاب و وسایل مفیده دارند این بنده در صدد برآدم که آرزوی دیرینه خویش را بوسیله یکی از نویسندگان و دانشمندان کشور جامه عمل پوشانم یعنی رساله‌ای که حاوی شرح حال و نکات برجسته دوران زندگانی حضرت شاه نعمت‌الله ولی رضوان الله علیه بوده است تألیف و طبع گردد از حسن اتفاق در سال ۱۳۷۳ هجری که برای انجام امور اداری ماموریت کرمان داشته و در آنجا توفیق ملاقات دانشمند محترم جناب آقای رضانور نعمت‌اللهی که با داشتن چنین تألیف بی‌نیاز از هر گونه توصیف میباید حاصل گردید موضوع را با ایشان در میان نهاده و از معظّم له درخواست تألیف رساله منظور را نمودم الحق ایشان نیز با حسن استقبال کم نظیری انجام این امر شریف را عهده‌دار گردیدند و در مدت کمی این رساله شریفه را تألیف و جهت طبع آماده نمودند و پس از عرضه داشتن بمقام وزارت فرهنگ بلافاصله منتهی بر علاقه مندان بعلم و ادب نهاده و دستور طبع آنرا صادر فرمودند اینك رساله منظور جهت استحضار در دسترس صاحبان ذوق و معرفت و طالبان حق و حقیقت قرار داده میشود امید است مقبول طبع مردم صاحب نظر شود

فقیر علی اصغر معصومی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ

«شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از کف پیرون کند»
 حمد و سپاس بی قیاس مرخدائرا سزااست که همه را نعمت هستی مرحمت و
 موجودات را از تاریکی عدم بروشنائی عالم وجود راهنمائی فرمود دانائی که جماد و
 نبات و حیوان را بمصداق آیه و ان من شئی الا یسبح بحمده وایه و النجم و الشجر یسجدان
 بی زبان تسبیح خوان فرمود بینائی که از تمام عالم آدم را بر گزید و بمنطوقه خلق الله الادم
 علی صورته او را بصورت خود آفرید و دم براو دمید تا بمقام انسان کامل رسید
 ممتاز از دیگران شد و مربی عالمیان گردید توانائی که بقدرت اراده اداره امور کون
 و مکان و تربیت نفوس آدمیان را بعهده انسان کامل گذارده بنعمت وجود او در هر
 عصر و زمان همه را از ظلمت ظلال و گمراهی بنور ایمان و آگاهی دعوت نموده خاصان
 را بشرف هدایت مشرف فرمود ورشته دعوت را وسیله انبیاء و اولیاء پیوسته قائم و
 مستمر نمود .

نظم

پس بهر دوری ولی قائم است تقایمات آزمایش دائم است
 منعمی که بمصداق و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها زبان عالمیان از شماره نعمت
 هایش زبون و توصیف آلائش از قدرت بیان جهانیان بیرون - معرفت بخشی که در
 زبان حال همه انبیاء و اولیاء و ائمه هدی همهمه ماعرفناك حق معرفتك انداخته و جملگی

مقربان عباد نرد مسا عبادتاك حق عبادتاك درباخته‌اند رهنمائی كه راه استان اولیای
خود را بر خلق مستقیم نموده و برگشت همه را بحكم انالله وانا الیه راجعون بسوی
خود مقرر فرمود

نظم

ما ز بالائیم و بالا میرویم ما ز دریائیم و دریا میرویم
خوانده انا الیه راجعون تا بدانی كه كجاها میرویم
و درود و تحیت بی حد و صلوات بی عد و عدد نثار بارگاه اشرف ممکنات و
خلاصه موجودات

مصدق اول ما خلق الله تاجدار ملك لی مع الله
اعنی محمد ابن عبدالله علیه و علی آله صلوات الله
باد كه تمامی عالم بلکه خاصان بنی آدم بشفاعت آن شفیع كل نیازمند و
بنور نبوت آن رهبر رسل همه پیمبران محتاج و آرزو مندند - رسالت پناهی كه از دستگاه
الهی توقیع شاهی دریافت نموده و خداوند بندگان را بفرمان اطیعوا الله
و اطیعوا الرسول باطاعت امرش امر فرمود و باب سعادت دنیا و آخرت را بحكم یا
ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما بروی بندگان فرمانبر با ایمان خود برگشود
پیغمبری كه توصیف جمال و کمال و وصف خصال ذات بیمثالش از آنرو از چند و چون
بیرون است كه محو ذات پیچون است

بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله حسنت جمیع خصاله صلوا علیه و آله
بخصوص بروسی و جانشین و خلیفه آن بزرگوار یعنی شاه لافتی الاعلی
لا سیف الاذوالفقار آنكه سپاه ایمان و ایمانیان را سپهسالار و قافله روحانیان را قافله
سالار است اصل ولایت و مصدر هدایت پیشوای ملك و ملكوت مقتدای ناسوت و جبروت

امام متقین امیر مومنین مظهر عجائب مظهر غرائب علی ابن ابیطالب آنکه امر رسالت
بر همه امت درشان ولایت اوست

نظم

زین سبب پیغمبر بها اجتهاد نام خود وان علی مولانهاد
گفت هر کس را منم مولود اوست ابن عم من علی مولای اوست
مولای درویشان و حافظ ایشان معشوق عاشقان مقصود عالمیان شیرازه بند
دفتر آفرینش نوربخش عالم بینش نقشبند زمین و آسمان پیوند ده جهانیان

نظم

تا صورت پیوند جهان بود علی بود تا نقش زمین بود وزمان بود علی بود
گوهرهای تابناک که نسلهای پاک آن بزرگوارانند در عالم غیب و شهود
بی شمارند و هر زمانی از مکانی سر بر آرند و بهدایت سر گشتگان و راهنمایی گم گشتگان
همت میگذارند همه مأمور اویند و علوی خویند

نظم

گر ز بغداد و هری و رازریند بی مزاج آب و گل نسل ویند
همانطور که برای نظام و انتظام ظاهر نواحی روی زمین وجود سلاطین ضرور
ولازم برای حل و عقد امور است ولایت بی نهایت باطن نیز که زمین و آسمان طبقه
از طبقات آن است قائم بوجود ملوک کشور فقر و فنا و والیان ممالک ارشاد و اهتدی
است حقیقت وجود اینگونه ملوک که داعیان بحق و راهنمای مطلقند باعتبار حکم
وحدت همان حقیقت محمد و علی است که هر زمانی بشکلی عیان و در هر دوری از
ادوار زمان چون روح در جسم عالم روانند

نظم

هر لحظه بشکلی بت عیار بر آمد دل برد و نهان شد
هر دم بلباس دگر آن یار بر آمد گه پیر و جوان شد

ریزش فیوضات الهی اول بردل این بزرگواران و از دلهای مقدسشان بدل
مقربان و خاصان و از آنان بسایر عالمیان افاضه میگردد .
یکی از این بزرگواران که ظاهر و باطن نسل محمد و علی است این رساله بنام
نامیش مفتخر و مباهی است حضرت شاه نورالدین نعمه الله ولی است که شرح حال
و تفصیل احوال آن سر حلقه اهل حال و رهبر اصحاب کمال از ولادت تا رحلت ضمن
یک مقدمه و ده فصل و یک خاتمه برشته تحریر کشیده میشود .

مقدمه

بر اصحاب معرفت و درایت و صاحبان ذوق و بصیرت ظاهر و هویدا است که نوشتن شرح حال بزرگان عرفان که نوابغ دورانند محتاج بمطالعه رسالات و مراجعه مقالاتی است که در مورد آن بزرگواران از روی دقت و صحت تنظیم شده است نگارنده با آنکه از لحاظ عدم بضاعت و لیاقت، هیچگونه شایستگی و صلاحیت جهت ترتیب و تنظیم این رساله نداشته‌ام لیکن از آنجائیکه داد حق را قابلیت شرط نیست توفیق حق رفیق و قرعه این فال خجسته مآل برای تهیه این شرح حال بنام این بنده نیازمند بمغفرت الهی رضا نور نعمت‌اللهی اصابت و همان توفیق پروردگار در اینکار مدد نمود تا آنکه در مسافرت نگارنده به کرمان که در سنه یکهزار و سیصد و هفتاد و سه هجری قمری اتفاق افتاد جناب مستطاب آقای علی اصغر معصومی که در آن اوان رئیس اوقاف کرمان و سالها در فقر و درویشی بوده از نگارنده درخواست فرمود که چون تا کنون شرح حال صحیحی از حضرت شاه نورالدین نعمه‌اله ولی که از روی بصیرت و اطلاع باشد تنظیم و چاپ نگردیده علمیدها بسیار بموقع است که شرح حال بادقت نظر که جامع جمیع مراتب باشد جمع و برای ارباب کمال و صاحبان وجد و حال طبع و نشر شود نگارنده با آنکه خود ناامید بودم لیکن بتوفیق پروردگار امیدوار و در فکر اینکار برآمدم تا آنکه باطن فیض موطن حضرت شاه ولی نیز در اینکار مددکار شد باینمعنی که در کتابخانه جناب زبدة السالکین آقای دکتر علی نور نعمت‌اللهی برادر معظم نگارنده تذکره خطی بسیار بااهمیتی در اینموضوع پیدا شد و در حقیقت نوری در کار آشکار و هویدا گردید و با آنکه در تنظیم این رساله به کتاب مستطاب بستان السیاحه و کتب طرائق الحقایق و ریاض العارفین و نامه دانشوران مراجعه میشد لیکن اصل اساس همین تذکره خطی بود.

این تذکره بقلم جناب عبدالرزاق ابن عبدالکریم ابن عبدالرزاق کرمانی است که خود و پدرش در زمان حیات حضرت شاه نعمت‌اله ولی میزیسته و با اجازه آنحضرت بتحریر چنین شرح حال که درحقیقت از روی صحت و کمال اطلاع بوده همت گماشته و اکثر اوقات خویش را بر اینکار مصروف داشته در ضمن این تذکره اشاره مینماید باینکه در زمان آنحضرت دو رساله در حالات آن بزرگوار نوشته شده است :

اول - رساله بنام جامع سیر اول تألیف عبدالعزیز ابن شیر ملک واعظی
دوم - رساله بنام جامع سیر ثانی تألیف سدیدالدین نصراله که اکثراً جناب عبدالرزاق در تذکره خود بهمین دو رساله اشاره مینماید مؤلفین مذکور کسانی بوده اند که درک محضر حضرت شاه نعمت‌اله ولی نموده و از فیض حضور آن سر حلقه اهل دل بهره‌ها برده اند نگارنده نیز در تنظیم این شرح حال با مراجعه به بستان السیاحه حضرت حاج زین العابدین شیروانی مستعلی شاه و ریاض العارفین رضاقلی هدایت و طرائق الحقایق حاج معصوم نایب‌الصدر و بعضی کتب دیگر و تذکره خطی فوق‌الذکر اقدام بتحریر نموده و اکثراً عبارات این تذکره را که معمول زمان آنحضرت و غالباً همراه با فصاحت و بلاغت خاصی است ذکر و بعضی اوقات عین عبارات نقل شده است امید است خوانندگان در هر عصر و زمان که هستند در این رساله بانظر مرحمت نگریسته نواقص را بکمال خود غمض عین فرموده لغزش نگارنده را بچیزی نه انگارند و بنظر چشم پوشی نگرند والله المستعین و به نستعین .

بتاریخ دهم شهر رمضان المبارک یک هزار و سیصد و هفتاد و چهار هجری قمری

رضا نور نعمت‌اللهی

فصل اول

در تاریخ ولادت و شرح طفولیت آنحضرت

بطوریکه شیرمملک و اعظمی مؤلف جامع سیر اول مینویسد ولادت آنحضرت در شهر حلب اتفاق افتاده مادرش اهل شبانکاره فارس و پدرش اهل حلب بوده و در بعضی اشعار آنحضرت باینموضوع اشاره شده

نور دین از نعمت اله میطلب	نعمت اله نور دین دارد لقب
گرچه اصلم باشد از مملک عرب	مدتی بودم مجازر در عجم
جد ما آسوده در شهر حلب	من مجاور حال یاد در مملک فارس

صاحب ریاض العارفین مینویسد تولد آنجناب در قصبه کهسان من اعمال هرات بوده است ولی مؤلف بستان السیاحه ولادت آنحضرت را در کوهبنان نوشته اند (۱) روز ولادتش پنجشنبه بیست و دوم شهر رجب سال هفتصد و سی نوشته شده لیکن جناب سدیدالدین نصراله مؤلف سیر ثانی مینویسد که آنحضرت میفرموده اند « دال بر ولادت من ذال ملفوظ است » که سنه هفتصد و سی و یک میباشد .

طنولیت آنحضرت - بطوریکه در تذکره خطی از منسوبان آن بزرگوار نقل نموده آنحضرت در سه سالگی این شعر را میخوانده اند.

مرا علمی اندر سینه دادند	یقین میدان که آن درسی ندادند
مراسه ساله حالی شد میسر	که شیخ چله را درسی ندادند

نقل است در پنج سالگی در مجلس پدر آن بزرگوار شرح حال او پس قرن تقریر میشده و از جمله اینطور مذکور شد که چون او پس شنید دندان مبارک حضرت

(۱) نگارنده گوید :

خم مل هر جا که میجوشد مل است

شاخ گل هر جا که میروید گل است

ختمی مرتبت محمد (ص) درغزای احد شکسته شد و معلوم نبود کدام دندان شکسته شده اویس تمام دندانهای خود را شکست حضرت شاه نعمت‌اله ولی چون این قضیه شنید اینطور در خاطر گذراندند که اویس از جانب خدا و رسول بدینکار مأمور نبوده چرا این عمل نموده است در خواب دیدند که اویس فرموده بود ای سید بمحبت جد شما سی و دو دندان طمع از دنیا و آخرت کنده‌ام .



فصل دوم در خصائل آنحضرت

آن بزرگوار در زمان خود مظهر آیات و مجمع کرامات بود در محاورت و معاشرت باوقار و هیمنه و در عین حال بی کبر و ریا و در تکمیل ناقصان و تسریت سالکان ید و بیضا مینمود و در این طریق یگانه دوران و وحید زمان بود و هیچ دقیقه از دقائق شریعت مصطفوی و طریقت علوی را فروگذار نمیفرمود هنگام سخن گفتن به تأنی و آهستگی و نظم بود و در مجلس آنحضرت دیگری را یارای سخن نبود عبارات را طوری با سلامت و کلمات بقسمی با فصاحت و بلاغت ادا میشده که هر کس استماع مینمود گمان میبرد از روی رساله یا نوشته میخوانند

نظم

زبانی چو آتش بیانی چو آب	عیانی که میکرد کشف حجاب
سخن گفتن او همه وجد و حال	خمش کردن او زبان مقال
چو گفتی تصوف برای مرید	شده زنده خود شبلی و بایزید
کما قال قدس سره	
نعمت الله در حدیث آمد	روح قدسی رسید سامع شد
هیچگاه آواز بلند نمیفرمود و با خلاق بحسن خلق و کمال اخلاق التفات	
میفرمود	

نظم

از من بهمه عمر یکی مورد نرجید	تا بود بران بودم و تا هست برانم
-------------------------------	---------------------------------

به تبعیت از خلق محمدی بحسن سلوك و خوی خوش و نصیحت با همه رفتار میفرمود . بطوریکه در تذکره خطی تصریح شده هیچکس ایشانرا تکیه داده ندیده و هرگز افراط در اکل و شرب و پراکنده خواری از ایشان دیده نشده بود .

لباس - در تذکره مذکور است که لباس آن بزرگوار پیراهن کرباس پاك و با کیزه بوده و گاهی جبه و اکثر صوف سفید می پوشیده اند به شمله صعیدی بیشتر رغبت داشته ولی دستار غالباً ارمک یا صوف سفید و بسیار کم و مختصر بوده ردای ایشان از شمله و گلیم و چهار گوشه بوده و کاه جامه او حدی لباس آنجناب بوده و در سردی هوا بعضی اوقات کپنک روی جامه ها می گرفتند و کمر عبادت حق بر میان جان می بستند لباس کسوتی که درویشان می پوشیدند نه ایشان نه اولاد ایشان نمی پوشیدند اوقات شریف را دقیقه مهمل و معطل نمی گذاشتند بعد از تحصیل بتوجه پرداخته و غالب اوقات بعد از غروب بخلوت میرفتند و کسی مطلع نبود که آنجناب بچه کاری اشتغال دارند چنانچه نیازمندی آمده و حاجتی داشت بر آستان آنحضرت قدم می گذاشت پس از اتمام و انجام وظائف اجازه حضور میفرمودند .

دراهور دین و دنیا رویه مرضیه بزرگان دین با آن بزرگوار قرین و خلاصه جمع بین صورت و معنی را بکمال مینمود و در استقامت در اهور شریعت و سلوك بر طریقه طریقت که بزرگترین کرامت است کسی با حضرتش برابری نمینمود .

گر بگویم تا قیامت شرح آن	هیچ آنرا مقطع و غایت مدان
هر چه گویم عشق را در شرح آن	چون بعشق آیم خجل گردم از آن

فصل سوم

در بیان ایام سلوک و استر شاد و کیفیت ارادت

آنحضرت بجناب شیخ عبدالله یافعی قدس سره العلی

حضرت شاه نعمه الله ولی تحصیل مقدمات را نزد شیخ رکن الدین شیرازی نموده و علم بلاغت را نزد شیخ شمس الدین مکی و علم کلام و الهی را نزد سید جلال الدین خوارزمی بحث کرده اند و در بدایت حال متن فصوص الحکم شیخ محیی الدین عربی و متن اشارات بوعلی را فرا گرفته و در آخر مرتبه برتبه علیه خود اشارتی فرموده که ما قال

قانون علم کلی و کشف عقل کل حرفی زدفت و ورقی از کتاب ما است
ایضاً :

علم ام الکتاب حاصل ماست لوح محفوظ حافظ دل ماست
آنحضرت در ادوات حال و بدایت احوال همیشه طالب دل آگاهی مکمل و مرشدی کامل بوده زیرا اطلاع بر نشیب و فراز این راه جز توسل بذیل عنایت صاحب دلی با انتباه و راهنمایی دل آگاه که پیوسته در هر حال همراه باشد و از خطرات طریق سالک را بر هاند چاره و گزیری نیست ناچار و ناگزیر آنحضرت را درد طلب گریبان گیر بوده و بطوریکه خود میفرمود در هر دیاری یاری و در هر مکانی نشانی از درویشی بود بجد و جهد تمام بصحبت و خدمتش می شتافتم و در حقیقت درمان درد خویش میخواستم و گمگشته خود را مییافتم .

نظم

رهنمائی جو قدم در راه نه گر روی در راه با همراه نه

تانگیری دامن مرشد بدست کی زگمراهی توانی باز دست
 ره بیابان است و تو گمره کجا ره توانی برد بی مرد خدا
 درضمن تذکره خطی در شرح حال آنحضرت اینطور می نویسد :

روزی دلفروزی خبر مجذوب مجنونی در شهر مصر داد که سالهاست آتش
 فنا افروخته و گنجینه جمع بجهت خود اندوخته و تفرقه ها سوی را سوخته چون بصحبت
 اورسیدم متوجه شده بعد از زمانی که از مراقبه باز آمدم دیدم مجذوب بی هوش و مدهوش
 آتش مرده و اثرش باد برده دانستم که در تصرف در این نشاءه او را نیز نیست تا متوجه
 مکه معظمه زاده الله شرفاً و تکریماً شدم چون بمسجد در آمدم شخصی دیدم مشغول
 بدرس احادیث نبوی (ص) چون قدم در آن حرم نهادم خود را مانند قطره و او را چون
 دریائی دیدم زمانی ساکن شدم تا از درس فارغ شدند ناگاه نظری بمن کرد و نسخه
 که پیش ایشان نهاده بود بمن دادند و گفتند ای سید احادیث موضوعه که حضرت
 جد رسالت شان علیه صلوات الرحمن فرموده اند و بدیشان نسبت کرده اند در این
 کتاب جمع نموده اند اگر طالبی حدیث خواهد که بداند صحیح است یا موضوع از این
 کتاب او را میسر است دست ارادت بدست او دادم و دامن او را در دست گرفتم .

و از نظم در نظام آنحضرت است

شیخ ما بود در حرم محرم	قطب وقت و یگانه عالم
مرده ها از دمش شده زنده	نفسش همچو عیسی مریم
بصفات کمال خود موصوف	هفت دریا به نزد او شبنم
نعمه الله مرید حضرت اوست	شیخ عبدالله است او فافهم

(در جلد هفتم نامه دانشوران ناصری است که شیخ عبدالله یافعی را روضه الریاحین
 درالنظیم تاریخ نشرالهماسن است)

موقعی که آنحضرت بخدمت شیخ عبدالله یافعی رسید بیست و چهار سال از سنش
 گذشته بود بالجمله قریب هفت سال در خدمت شیخ بوده و طبق سیره انبیا و مصداق
 کلام راع چوبانی گو سفندان نموده و رمه آنجناب را میچرانیده و اکثر میفرموده

که کثرت فیض از نظر آن مرد میدان توحید پدید آمد

نظم

تانیقتد بر تو مردی را نظر از وجود خویش کی یابی خبر
منقول است که در مصر مغاره وسیعی بوده که حضرت شاه نعمه الله در آنجا به
عبادت اشتغال میفرموده اند و بعضی مریدان و منتسبان آنحضرت که بدان محل می
روند در آنجا میباشند و در سفری که بمکه معظمه مشرف میشده اند پیری نورانی
دیدند که بخانه مکّه توجه داشته و تلاوت میکند و کتابی مینویسد سوال میفرمایند
این شخص کیست گفتند خاتم الحکماء والعلماء الالهی مولانا قطب الدین الرازی است
آنحضرت بجانب او روانه میشوند قطب الدین از ایشان استقبال و شرائط احترام
منظور و از ملاقات آنحضرت بسیار مسرور میشود

در جلد هفتم نامه دانشوران ذکر شده که حضرت شاه نعمت الله پس از ریاضات
شاقه در کوه الوند همدان متوجه زیارت عتبات عالیات گردید بایک وضو اربعینی بر
سر تربت شاه شهداء در فصل تابستان گذرانید پس از آن بجانب نجف اشرف متوجه
و در مناقب آنحضرت قصائدی ساخته که یکی از آنها این است :

از نور روی اوست که عالم منور است جنسی چنین لطیف چه حاجت بزور است
پس از مراجعت از مکّه معظمه بمصر رسیده و در آنجا بصحبت سیدالمحقق
سید حسین اخلاطی رسیده اند از آنحضرت منقولست که سید حسین فرمود ما می
خواهیم که از حالات شما بهره مند شویم ایشان میفرمایند شما از علوم خود افاضه
کنید سید حسین چون کیمیا و سیمیا و لیمیا میدانست رمزی برایشان ظاهر کرد و
چون در غرفه نشسته بودند که مشرف برودخانه نیل بوده و در ریچه برودخانه داشته
سید حسین بمحض آنکه در ریچه غرفه را باز میکند می بیند تمام رود نیل خون است
در ریچه را می بندد و دوباره باز میکند می بیند که تمامی آب نیل چون سیل دست و پای بریده
است که روان است باز می بندد و مجدداً میگشاید می بیند تمام شیر است باز بسته و دیگر
بار باز میکند می بیند همان آبست پس از آن مشاهدات آنحضرت میفرماید ما را از این

جنس حالات نیست مدعای ما کیمیای فقر محمدیست سپس از آنجا برخاسته و بیرون میشوند

در موقع عزیمت بمکه یامعاودت درسراب تبریز حضرت کاشف الاسرار سیدقاسم انوار را که درسنه ۷۵۷ متولد شده در سن کودکی بخدمت حضرتش میاروند آنحضرت فرمودند جوانی نزدمن آوردند که از حیث سن و سال انسان قابل نبود ولی من بقابلیت او در روی زمین ندیدم .

نقل است که در مراجعت از مکه آنحضرت بماوراءالنهر نزول فرموده و در شهر سبز که دو منزل از سمرقند دور و بغایت معمور و مشهور است ساکن شده مسجدی بنا فرمود و نماز جمعه در آن میگذازده و حوضی پراز شکر کرده مردمان از آن شربت می آشامیده و آنرا حوض شکر نامیدند .

در جلد هفتم نامه دانشوران ناصری می نویسد که در حدود کوهستان اورگنج (در ماوراءالنهر) نودهزار نفر بحضرت شاه اظهار ارادت کردند .



فصل چهارم

در بیان سلسله نسب و شجره آنحضرت تا رسول خدا وائمه هدی

بطوریکه ضمن تذکره احوال آن بزرگوار ذکر شده و عیناً نقل میشود نسب عزیزالحسب شجره طیبه مبارکه اصلها ثابت و فرعها فی السماء بروجی است که در نظم در نظام حضرتش مذکور و مجملاً آنکه نوزدهمین جدش حضرت پیغمبر خاتم صلی الله علیه و اله است و سلسله الذهب نسب آن بزرگوار بدینقرار است:

نعمه الله ابن عبدالله ابن محمد ابن عبدالله ابن کمال الدین یحیی ابن هاشم بن موسی
ابن جعفر ابن صالح ابن محمد ابن جعفر ابن الحسن ابن محمد ابن جعفر ابن محمد
ابن اسمعیل ابن ابی عبدالله ابن محمد الباقر (ع) ابن زین العابدین (ع) ابن حسین (ع)
ابن علی (ع) الوصی و فاطمه بنت النبی صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین و این نظم
شریف آنحضرت شاهد این مرتبه و متضمن این نسب مبارک است:

نعمه اللهم وز آل رسول	محرم عارفان ربانی
قرة العین میر عبدالله	مرشد وقت و پیر روحانی
پدر آن محمد سید	که نبودش بهیچ روثنانی
باز سلطان اولیای جهان	میر عبدالله است تا دانی
پیر کامل کمال دین یحیی	سید مسند سلیمانی
پدرش هاشم است وجد موسی	مادرش شاهزاده سامانی
دیگر آن جعفر خجسته لقا	روح محض لطیف روحانی
سید صالح است و احسانام	جمع میبود از پریشانی
پس محمد که نزدهمت او	مختصر بود عالم فانی

باز جعفر که بود عالیقدر
 پس حسن پس محمد آن سید
 پادشاه ممالک دانش
 میر محمد که بندگان درش
 شاه سادات سید اسمعیل
 ابی عبدالله آنکه روح امین
 باز امام محمد باقر (ع)
 پدر اوعلی (ع) ابن حسین (ع)
 باز امام بحق حسین شهید (ع)
 آن وصی رسل بامر خدا
 آنکه باشد در مدینه علم
 نوزدهم جدمن رسول خداست
 هست فرزند من خلیل الله

کان احسان و بحر عرفانی
 روح بخشد که سخن رانی
 جعفر اکبر است خاقانی
 در جهان یافتند سلطانی
 آفتاب سپهر سبحانی
 گفت او را که جمله راجانی
 مخرب کفر و دین را بانی
 آنکه زین العباد میخوانی
 نور چشم علی (ع) سمرانی
 والی ملکت سلیمانی
 کوری خارجی مروانی
 آشکار است نیست پنهانی
 باد یارب به بنده ارزانی

فصل پنجم

دوران ریاضت و مسافرت‌های آنحضرت

اوقاتیکه آنحضرت از مکه معاودت میفرموده در نزدیک سمرقند در شهر سبز رحل اقامت انداخته و در آنحدود بر ریاضات شاقه پرداخته‌اند که شرح آن از این قرار است :

در سمرقند سه کوه است اول کوه نور دوم کوه توبه سوم کوه ملک‌دار نقل است که در این سه کوه آنحضرت اربعینات داشته و ریاضات شاقه کشیده‌اند گویند در کوه ملک‌دار که بلندتر از سایر کوه‌های آنجا و بایساری برف بالارفتن از آن بسیار دشوار بوده آنحضرت هنگام زمستان اربعینات داشته و چله کبیر که یکصد و بیست روز است در آنجا بر آورده‌اند و تنها با برف روزه خود را افطار مینموده‌اند . سید علاء الدین مهدی تبریزی از قول سیدالحاج نظام الدین محمد الواعظ - الداعی نقل نموده که آنحضرت فرمود نوبتی در ایام خزان در مغاره از کوه‌های عظیم سمرقند بعبادت و خلوت مشغول بودم که برفی عظیم بارید و در مغاره گرفته شده آنحضرت آنجا ماند تا زمستان و قسمتی از بهار گذشت جمعی از صیادان بقصد شکار بآن کوه رفته و شب هنگام شده و هوا منقلب و باران شروع کرده صیادان میل بآن مغاره کرده برف از آن دور میکنند که بیرون مغاره در آیند وقتی بداخل مغاره میرسند آتش افروخته یافته و دیدند آنحضرت بر سر سجاده روی بقبله نشسته و از ماسوی الله گسسته متحیر ماندند پس از درك خدمت آنحضرت مراجعت میکنند .

صاحب ریاض العارفين مینویسد در کوه صاف که در نواحی بلخ واقع است آنجناب ریاضات شاقه کشیده‌اند لیکن صاحب تذکره خطی نوشته است که قسمت عمده اربعینات آنحضرت در کوه صاف ولایت سمرقند که به غار عاشقان معروف است

بسر آمده و معلوم نیست که اسم این کوه غار سابقا غار عاشقان بوده یا بمناسبت ریاضات و اربعینات آنحضرت باین نام نامیده شده است.

نقل است که امرای ترك كه در حدود سمرقند بوده بعرض آنحضرت رسانیده‌اند كه در این كوهستان زمستان سرما بغایت شدید میشود كه در مغاره‌های آن نمیتوان ماند آنحضرت اعتنا ننموده و قسمتی از اربعینات خود را با كمال قوت در همین كوهها تمام نمودند پس از آنكه هوا تغییر یافت بزرگان انراك سراغ آنجناب آمده و یقین بر هلاك داشتند چون درگاه مغاره از برف پاك ساخته و بداخل مغاره شدند آنحضرت را روی سجاده نشسته و متوجه قبله یافته تمامی سجده شكر بجا آورده و در سلك ارادتمندان آنحضرت قرار گرفته و چون این خبر به سلطان زمان امیر تیمور گوركان میرسد در خاطر سلطان خلعجان و خیالی پدید می‌آید كه آنحضرت را از مقر خلافت دور سازد و بنقطه دیگری روانه نماید امیر شیخ نورالدین یادگیری از امراء بساطان عرضه میدارد كه اول تحقیق حال باید نمود و صحبتی باید داشت بعد از آن هر چه خاطر خطیر امیر بر آن قرار گیرد چنان باید كرد امیر تیمور این رأی پسندید ملاقاتی با آنجناب نمود در موقع ملاقات آنحضرت روی بقبله نشسته بود و از طعامی كه امیر همراه داشته تناول فرمود امیر اظهار داشت چرا باید سیدی متقی از طعام حرام تناول كند آنحضرت فرمود چون روزی این صاحب عزلت لقمه حلال شده بود در خاطر آنصاحب دولت داعیه ملاقات درویشان انداخته كه وسیله وصول حلال بمحل خود باشد پس از آن امیر تیمور اظهار فرموده‌اند كه چون وطن شما این ملك نیست اولی آنكه از ملك ما بطرف دیگری نقل فرمائید آنحضرت ساعتی بمراقبه فرو رفته بعد سر بر آورده فرمودند هر مملكت كه سیر كردیم و هر جا كه نشستیم مملكت شما بود امیر تیمور از این صحبت و ملاقات مسرور و اعتقادی تام و اخلاصی تمام نسبت بآنحضرت پیدا كرد پس از آن آنحضرت متوجه هرو شدند و در خانه خواجه زكریای باغی فرود آمدند و در هفت فرسخی آنجا خانقاهی ساختند و قریه تل حله را خریده وقف

آن نمودند پس از آن بمشهد رفتند و اربعینی بسر آوردند سپس بطرف ماوراءالنهر انتقال و در آنجا طبق وصیت میرحسینی دختر امیر عمادالدین حسینی سادات که مصنف کنز الرموز و نزهة الارواح است در حباله نکاح خود درآوردند و در این وقت سن مبارك آنحضرت شصت شده بود .

پس از آن به کرمان و کوهنجان عزیمت فرموده و اوقات اقامت در آنجا به تصنیف کتب و رسائل پرداخته و بطوریکه در ضمن تذکره شرح احوال مذکور است هشتاد و شش رساله از آن زبده اهل حال و قدوه اهل کمال در صفحه روزگار بیادگار گذارده شده است و حضرت سید برهان الدین خلیل اله فرزند حضرت شاه در کوهنجان در سنه هفتصد و هفتاد و پنج قدم باینجهان گذارده اند و این نظم از آنحضرت در مورد مولود مذکور است :

از قضای خدای عزوجل	حی قیوم و قادر سبحان
نیم ساعت گذشته بود از روز	روز آدینه در مه شعبان
یازدهم بود ماه و وقت شریف	ماه در حوت و مهر در میزان
پنج و هفتاد و هفتصد از سال	رفته در کوهنجان که ناگاهان
میر برهان دین خلیل الله	آمد از غیب بنده رامهمان
خیر مقدم برآمد از عالم	مرحبائی شنیدم از یاران
کسب او باد علم ربانی	حاصلش باد عمر جاویدان

حاصل آنکه ایام اقامت در کوهنجان بکوهی که نزدیک مزار است میرفته و در محلی از آن بخلوت و نماز و توجه اشتغال داشته و آن محل به تخت امیر معروف و ارادتمندان و مخلصان بدان مکان از جهت زیارت و عبادت میروند .

پس از آن از کوهنجان بجانب یزد عزیمت میفرمایند در بستان السیاحه اشاره شده باینکه آنحضرت در شهر یزد ساکن بود بالاخره اهل آندیار بنا بر مخالفت مذهب بر آنجناب اذیت و اهانت نموده اخراج بلد کردند و در وقتی که آنجناب بیرون میرفت این آیه را خوانده بگوش مردم آنجا رسانید . **يُحَرِّفُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا** و

اکثرهم الکافرون (۱) پس از آن به تفت رفته در میان رودخانه آنجا موضعی خوش اختیار فرمود و طرح خانقاهی کردند که عمارت وسط باغ خانقاه را کاشی کاری نمود و روی آن این عبارت را دستور فرمود نقش نمودند لقاء المحبوب شفاء القلوب لیکن امیر آن مکان سلطان اسکندر که امیر باغزوفری بوده بنای آنرا تمام نموده و آنچه رأی آنحضرت بود اطاعت و در استحکام عمارت جهدی تمام و جدیتی مالا کلام بخرج داد ولی در مورد ساختمان عمارتیکه مناسب همت عالی آنحضرت باشد شعری است که خود اشارت بدان فرموده :

گر بقدر همتش سازی سرائی مختصر چار دیواری بهفت اقلیم میباید کشید
نعمه الله را اگر خواهی که مهمانی کنی سفره گرد جهان سرتا بسر باید کشید
در اینجا بی مناسبت نیست که عین عبارت تذکره خطی که در مورد عمارت خانقاه مذکور که جهت مهمانان آن حضرت ساخته شده و خالی از لطف نیست نقل میشود :

(اما خانقاهی جهت مهمانان والا بر اسلوب خانه کعبه دروادی طرح بنا نموده اند)
(وصفه با صفا که رشك گلستان ارم و حدائق سباست موضعی نزه و مکانی خرم با اعتدال)
(هوا و عذوبت ماء و رفعت بنا تجری فی انهارها و اقطارها الماء الزلال و جنتان عن)
(الیمین و الشمال یصل لمن یصل الیه بما قدره الهه رزقاً للعباد و هی عمارة لم یخلق)
(مثلها فی البلاد و اکثر سلاطین و اعالی روی زمین و مجاوران مکة مبارکه و مدینه)
(طیبه و مسافران عراق و خراسان و آیندگان از عربستان و ترکستان بصحبت شریفش)
(نائل و افاضات با برکاتش را نائل بوده اند و آنحضرت می فرموده اند که خوبی هوا)
(و فطانت دماء اهل ایند و مملکت ما را مقیم ساخته و مدتی مدید رحل اقامت در)
(کوهبنان و گاهی توجه به تفت میفرمودند اما بیشتر محل رحل کرامت کوهبنان)
(بوده و از آثار رحمت پروردگار بچنین نعمتی اهل ایندیار فائز و سرافراز بودند)
در مراجعت از تفت بکرمان درین راه دزدان کاروانیان را میزدند و اموالشان

غار می کردند چون بآنجناب رسیدند و در مقام غارت و ترساندن و آزار برآمدند آنجناب نهیبی بآنها زدند که دست و پای همه دزدان از کار افتاد کاروانیان همه آنها را گرفته نزد آنحضرت آوردند آنحضرت همه را نصیحت و شفقت فرمود همه توبه کردند و مرخص شدند پس از آن از کوهبنان بقصد کرمان عزیمت و در زرند بملاقات فقیه ابوالمعالی زرندی که از اکابر عرفا بوده و کرامات بسیار مردم آندیار از آن بزرگوار دیده میرفته و نیز اشاره برفعت مرتبه آنحضرت مینموده اند پس از چندی به کوهبنان و ماهان رفته در ماهان پیره زنی نان و ماست بحضورش آورد و استدعا نمود ماهان بمانند قبول فرمود ماندند و طرح باغ شهداد و باغ خلوت و ساختمان خانقاه خیر آباد و حمام فرمودند .



فصل ششم

سلسله خرقه ورشته اتصال آنحضرت بهشایخ کبار

در بستان السیاحه مذکور است که آنجناب در بدو طلب سفر ایران و توران و دیار عرب نموده و بسیاری از علما و عرفای عصر را دیده و بصحبت جمعی از مشایخ زمان رسیده و در حرمین الشریفین بخدمت شیخ عبدالله یافعی یمنی رسیده و نسبت خرقه و اتصال آنحضرت بسایر مشایخ عظام در ضمن نظم در نظام خود آن بزرگوار ظاهر و پدیدار است بدین ترتیب :

قطب وقت و امام عادل بود
در توحید را نکو سفتی
رہبر رہروان این درگاہ
شیخ شیخ من است تا دانی
کز کمالش بسی کمال افزود
کہ سعید است آن سعید شہید
بکمال از ولی ولایت یافت
آفتاب تمام مہ سیمہ
کہ نظیرش نبود در توحید
کنیت او ابو سعود بود
بس کرم کرد روح او با من
بجمال و کمال و ذات و صفات
افضل فاضلان باستادی
مظہر کامل جلالی بود

شیخ ما کامل و مکمل بود
گاہ ارشاد چون سخن گفتی
یافعی بود نام عبدالله
صالح بربری روحانی
پیر او ہم کمال کوفی بود
باز باشد ابو الفتوح صعید
از ابی مدین او عنایت یافت
مغربی بود مشرقی بصفہ
شیخ ابی مدین است شیخ صعید
دیگر آن عارف و دود بود
بود در اندلس و را مسکن
پیر او بود ہم ابو البرکات
باز ابو الفضل بود بغدادی
شیخ او احمد غزالی بود

خرقه‌اش پاره بود او بکراست
 پیر نساج شیخ ابوالقاسم
 باز شیخ بزرگ او سلمان
 مظهر لطف حضرت واهب
 شیخ او شیخ کاملش دانند
 شیخ او هم جنید بغدادی
 شیخ او خال او سری سقطی
 باز شیخ سری بود معروف
 اوزموسی^(ع) جواز احسان یافت
 یافت در خدمت امام مجال
 شیخ معروف رانکو میدان
 شیخ او هم حبیب مجبول است
 پیر بصری ابوالحسن باشد
 یافت از صحبت علی^(ع) ولی
 خرقه او هم از رسول خداست
 نعمة الله-م وز آل رسول
 این چنین نسبت خوشی و تمام

زانکه نساج صاحب ذکر است
 مرشد عصر و ذاکر دائم
 که نظیرش نبود در اعیان
 بندگی شیخ بوعلی کاتب
 بوعلی رودباریش خوانند
 مصر معنی دمشقی دلشادی
 محرم حال او سری سقطی
 چون سری سراز باو مکشوف
 کفر بگذاشت نقد ایمان یافت
 بود بواب در گهش ده سال
 شیخ دارد طائیش میخوان
 عجمی طالب است و مطلوب است
 شیخ شیخان انجمن باشد
 گشت منظور بندگی علی^(ع)
 این چنین خرقه لطیف کراست
 نسبت باعلی^(ع) است زوج بتول
 خوش بود گرترا بود و سلام

فصل هفتم

در ارشاد و تکمیل طالبین و واصلین و اصحاب آنحضرت

ظهور آفتاب درخشان حضرت شاه نعمت الله ولی در کرمان موجب بسط تعلیم و تربیت و تکمیل عدّه از بزرگان عرفان و پیشرفت و ترویج امر ایمان و کمال اصحاب ایقان گردید آنحضرت در سفر و حضر هیچگاه از تربیت و تکمیل ناقصان چه در حدود کرمان و چه در کوهبنان و چه در سایر صفحات جهان خودداری نمیفرمود اکثر تربیت شدگان و سالکان طریق ایمان که در آنزمان از شمس وجود آن برگزیده حضرت ایزد منان مستنیر شده اند از اجله بزرگان و در هر عصر و زمان نام آنان بزرگی قدر یاد شده و میشود .

بطوریکه جامع سیر اول نقل نموده حضرت شیخ کمال الدین خجندی که از اجله اهل باطن و حضور بوده سر تسلیم جز بحضرت شاه نعمه الله ولی بدیگری فرو نیاورده و نیز حضرت کاشف الاسرار سید جلال الدین علی بن نصیر المشتهر به سید قاسم انوار از تربیت شدگان آنحضرت بوده و چنین منقول است که آنحضرت غالباً اشارت میفرموده که او فرزند حقیقی ماست نقل است که سید قاسم انوار اربعینات متعدده داشته و یک اربعین قامت خویش را فراشته و ایستاده اشتغال بذکر داشته و نیز مذکور است که یک بار در خلوت را بگیج و سنک گرفته و بیش از یک اربعین آنجا بر آورده و با چند دانه مغز بادام سر آورده و بر بسیاری از حقایق معارف الهی در این اربعین مبین آگاهی یافته چنانچه انیس العارفین را در بیست سالگی بنظم آورده و میفرماید :

نظم

سال عمرم بیست یا خود بیش و کم نور عرفان از دلم مبرد علم

دیگر از بزرگان که بشرف حضور و ارادت آنحضرت نائل آمده یکی جناب
خواجه صائن الدین علی التره که الاصفهانی و دیگری مولانا شرف الدین علی الیزدی
بوده که در کوهبنان بخدمت حضرتش رسیده و پس از بسط و انبساط و تحکیم مراتب
ارادت بمحل خود معاودت نموده اند از جمله مصنفات حضرت خواجه صائن الدین
علی شرح فصوص الحکم و کتاب المفاحص و شرح تمهید تصوف و رسائل بسیار
دیگری است .

و از جمله مشاهیر خلفای حضرت شاه ولی حضرت سید حاج نظام الدین احمد
شیرازیست که اکثر ایام بصیام و لیالی بقیام گذرانیده و درس حدیث و تفسیر میفرموده و
برای هدایت طالبان و راهنمایی بندگان حق جد و جهدی بسزا مینموده و باتفاق برادر
بزرگ خود سید عماد الدین علی بخدمت حضرت شاه ولی رسیده و از انوار مقدسه آنحضرت
بهره ها برده اند نقل است که حضرت سید نظام الدین احمد می فرموده اند که در
بعضی مسائل توحید و معارف تصوف اشکالاتی عظیم داشتم و مکنون خاطر بود که در
موقع مجال از آنحضرت سؤال شود و رفع اشکال نمایم حضرت شاه ولی رساله از
رسالات خود شانرا بمن دادند و امر بمطالعه فرمودند بمحض مطالعه تمامی آن اشکالات
مرتفع گردید و نیز نقل کرده اند که من و برادرم مردد بودیم که آیا حواله هریکی کجا
باشد آنحضرت فرمودند حواله تو بشیراز است و حواله او بهندوستان و همچنان شد
بعد از آن دست بیعت و ارادت بدست آنحضرت داده پس از توبه و تلقین ذکر از
خدمتش مرخص شدند نظام الدین مدتها بتکمیل خویش پرداخته پس از آن اجازه
خرقه و ارشاد حاصل نمود .

یکی دیگر از خلفا حضرت شیخ مرشد الدین اسحق بهرام است که شیخ چهار
کتابش نیز خوانند و این از آنرو بوده که کتب اربعه سماویه میدانسته نقل است که
شیخ در حین رفتن بخدمت حضرت شاه ولی که باتفاق چند نفر بوده هر یک طعامی
مخصوص برای خود نیت می کنند شیخ هم شیر گرم و برنج اراده می کند چون بخدمت
آنحضرت میرسند همه بطعامهای نیت شده خود میرسند مگر آنکه خادم بشیخ

میگوید آنحضرت فرموده اند که بمغازه کوهبنان برو شیخ رو بمغاره میکند و پس از مدتی راه رفتن بآنجا رسیده در نتیجه خستگی در مغاره مذکور بخواب میرود ناگاه متوجه میشود که چند قطره باران روی صورتش می ریزد موقعی که چشم باز میکند می بیند آنحضرت ببالینش نشسته و اشک چشم مبارک ایشان است که بر روی او ریزان است ناگهان میجهد و بگریه میافتد آنحضرت میفرماید حالت ذوق و انقطاع و تجرد خودم بیاد آمد یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو در حال برنج و شیر گرم حاضر بود خورده و بصحبت آنحضرت مشرف و بعد از یگماه توقف رخصت یافته بطرف خراسان میرود و هفده سال در خدمت سید قاسم انوار بوده نقل می کنند که حضرت سید نظام الدین محمود که یکی دیگر از خلفای آنحضرت بوده میفرمود که شیخ ابو اسحق بهرامی فرمود جمعی از مردم هند از اباطیل سخن می گویند که در هرسی هزار سال یک نوبت و هاب مطلق در صورت بشر ظاهر می شود می گویند اگر این سخن را مودائی یا بالفرض حقیقی بودی یکی از آن مظاهر سید نعمه الله بودی

دیگر از خلفای آنحضرت کاشف اسرار وجود سید نظام الدین محمود الواعظ الشهیر بالداعی الی الله است نقل می کنند که مدتی ملازمت خدمت شیخ مرشد الدین ابواسحق بهرامی داشتم روزی فرمود نشاء شما عالی است هر چه زودتر خود را به صحبت چنین شخص بزرگی مثل حضرت شاه نعمه الله یا سید قاسم انوار برسانید زیرا من تنها متکفل تربیت و تکمیل شما نمیتوانم بود در همان اوقات خوابی دیده بخدمت شیخ مرشد الدین عرض شد فرمودند حواله بکرمان و ماهان است چون شوق زیاد داشتم برادر سید سراج الدین یعقوب بامن در تهیه زاد و راحله این سفر موافقت نمود باتفاق سید شجاع الدین عزیز که یکی از سادات انجو بود متوجه کرمان شدیم چون راه کرمان می دانستیم صدمات فراوان دیده و نیز شبی راه گم کرده و بارانی عظیم و صاعقه هولناک پدید آمد سرگردان و حیران بودیم همانجا بار فرو گرفتیم و اطراف آن بارها نشستیم و از کثرت خستگی بخواب رفتم در خواب دیدم شخصی براسبی بلند سوار است که سراو گویا به ابرمی کشد و تازیانه بردست دارد و میفرماید این ابر را در حکم ما

قرارداده اند اگر گوئیم بیارد و اگر نگوئیم نبارد پس از آن با سرتازیانه اشارت کرد که بر سر ایشان مبار و آنحضرت مرتضی علی (ع) بود چون بیدار شدم دیدم در حوالی ما باران عظیمی است لیکن بالای سرما يك ستاره است صبح آنروز که روان شدیم بکاروانی رسیدیم چون ما را دیدند تعجب کردند که شما چطور در ریابانی که پناهی نداشت با اینهمه باران تر نشده اید و حال آنکه ایشان در مغاره بودند و تر شده بودند بالجمله در ضمن راه هریک برای خود طعامی در نظر گرفته چون بماهان رسیدند قبل از ملاقات حضرت شاه نعمه الله ولی خادم برای هریک غذائی که در راه خواسته بودند آورده برای من پاره جگر و زبان کله و پاره دل و گرده روغن و پاره حلوای قند آورده و گفت حضرت شاه ولی اینرا برای شما خاصه فرستاده اند من از آنها جامعت را فهم نمودم و چون بخدمت آنحضرت رسیدیم برادر و آن سید دست آنجناب را بوسیدند و من پای را آنحضرت سر مرا در کنار گرفتند و فرمودند عجب سوخته ایست عجب سوخته ایست و مدت ها من از هوش رفتم پس از آنکه بحال آمدم بدست آنحضرت همه بیعت کردیم و در سلك ارادتمندان قرار گرفتیم این اشعار از آنجناب است :

شدم بخطه کرمان و جانم آگه شد که مر شد دل من شاه نعمه الله شد
جناب شاهد اعی الی الله قرب سی سال حقایق و معارف صوفیه را بر سر منبر به خلق میرسانیده و در ارشاد مخلوق خدا جاهد و ساعی بوده و در حدود چهل رساله از آنجناب در صفحه روز گاریاد گار مانده است که برای نمونه چند رساله از تصانیف آنجناب در اینجا ذکر میشود :

رساله واردات - رساله صادرات - رساله قدسیات - عشق نامه -
نسائم گلشن - شش مثنوی باسم شاهد - گنج روان - چهل صباح -
چهارچمن - چشمه زندگانی - بیان عیان - شرح بر مثنوی مولوی رومی - نظام و سرانجام - جواهر الكنوز - محاضرات السیر فی احوال خیر البشر - تلویحات الحرمیه ترجمه اخبار العلویه - سلوة القلوب - قلب و روح - مرآة الوجود - چهارمطلب معرفه النفس - اسوة الکسوة - کمیلیه - اشاره انتقال

دیگر از ارادتمندان آنحضرت خاتم الحکما السید شریف محقق (استادخواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی) است در سفری که حضرت شاه از شیراز بکرمان نمودند جناب سید جهت ملاقات تا قلات که مرقد شیخ سعدی شیرازی علیه الرحمه است باستقبال آن حضرت آمده در حین معانقه باران هم از آسمان نازل بود جناب سید این عبارت گفته اند که عجب لطف الهی شامل حال است زیرا نعمت الله دربر و رحمت الله بر سر لیکن اکابر کرمان که ملازمت آنحضرت داشته اند باین عبارت نقل نموده اند نعمة الله معنا ورحمة الله علينا وذلك فضل الله بنا .

بطوریکه مولف سیرنانی سدید الدین نصرالله آورده در یکی از ایام جمعه که امیرزاده امیر اسکندر ابن عم شیخ ابن امیر تیمور که حاکم شیراز بود و سید شریف به جامع شیراز در آمده که در خدمت آنحضرت نماز گذارده شود خواجه حافظ شیرازی که از تلامذه سید شریف بوده سجاده سید استاد خود را بردست راست سلطان گسترده و جمعیت انبوهی منتظر تشریف فرمائی بودند تا آنکه آنحضرت از درب بازار بزرگ بمسجد رسیدند و خلایق بدست بوسی و استقبال مشغول شدند جناب سید هم باستقبال آمده لیکن چندان ازدحام شد که نزدیک بود سید شریف در زیر پای مردم پامال شود که آنحضرت دست او را گرفته از میان مردم بمحل نماز در آوردند سید سجاده خود را از سمت راست برداشته و در سمت چپ سلطان گسترده خواجه حافظ گفت چرا چنین کردید فرمود بگذار تو حالات اولیا را نمیدانی (۱)

نقل است که جناب شیخ شمس الدین الجزری بخدمت آنحضرت رسیده و سید عماد الدین ادهمی نیز در شیراز بخدمت حضرتش رسیده و دست بیعت میدهد آنحضرت میفرماید سخنی بگو میگوید چه گویم که سعدی شهر ما گفته

نظم

من کیم تانسیتم باشد بدوست اومن ومن او نباشم جمله اوست

(۱) بطوریکه در طرائق الحقایق ذکر شده حافظی که سجاده سید شریف را در آنجا می گسترده حافظ الرازی صدر دیوان است که در خدمت امیر اسکندر بوده والہ اعلم

دیگر از بزرگان که در شیراز بخدمت آنحضرت رسیده جناب شیخ ابواسحق اطعمه بوده که بسحاق نیز باو گفته اند آنحضرت باو فرمودند چه گفته در جواب (حکایت عدس و سفره خلیل الله زمن می پرس که مداح نعمة الله) و نیز نقل کرده اند که شیخ بسحاق اطعمه زمانی هم در ماهان زیارت حضرتش رفته و چون در مقابل غزل آنحضرت که میفرماید

نظم

گواه موجیم و گاه دریائیم	گوهر بحر بیگران مائیم
تا خدا را بخلق بنمائیم	ما بدان آمدیم در عالم

گفته بود :

که ضمیریم و گاه بفرائیم	رشته لاک معرفت مائیم
که بماهیچه قلیه بنمائیم	ما از آن آمدیم در مطبخ

آنحضرت چون از خلوت بیرون می آیند و متوجه مسافرین و واردین میشوند اسرار و ضمائر هریک را بوجهی اظهار میفرمودند بشیخ اطعمه توجه فرموده میفرمایند رشته لاک معرفت شماست شیخ اطعمه در جواب عرضه میدارد که ما نمی توانیم از الله گفت از نعمت الله می گوئیم .

دیگر از ارادتمندان آنحضرت جناب سید شمس الدین ابراهیم البمی الکرمانی است که طریقه اخلاص و ارادت مسلوك میداشته

نقل است که روزی دو ثوب نمد بعنوان تحفه بجهت آنحضرت آوردند یکی را آنحضرت پوشیدند و بخادم فرمودند دیگری را برای سید شمس الدین ابراهیم بگذار که فردا از ولایت اربعه بدینجا میرسد و این حواله اوست صبح روز دیگر که سید شمس الدین بخدمت میرسد آنحضرت بخادم میفرمایند نمد ایشانرا بیاور نمدرای - آورند سید میپوشد و میگوید تجدید ارادت نمودم

و نیز جناب سید تقی الدین محمد طیب که برادرزاده سید شمس الدین ابراهیم

است بخدمت آنحضرت رسیده و ارادت میورزیده .

عالیجناب مولانا قوام الدین اسلام کوهبنانی که از تلامذه حضرت سید شریف بوده در کوهبنان مکرر بخدمت آنحضرت رسیده و آنحضرت خرقه خاصه خود باو مرحمت فرمودند .

دیگر از ارادتمندان آنحضرت مولانا ضیاء الدین علی قاضی کرمان بوده که در تاریخ ظفرنامه حضرت علامه ایشانرا بهترین ثنائی وصف نموده و قریب چهل سال بصحبت و ملازمت آنحضرت در کرمان بسر برده است .

دیگر از ارادتمندان عالیجناب ضیاء علیا است که کتاب ضیاء المشارق در شرح مشارق درهشت جلد نوشته است .

دیگر از ملازمین صحبت آنحضرت دو برادر یکی باسم امام الدین القاضی و دیگری همام الدین حسین بوده که در تعلیم فرزند آنحضرت مفتخر بوده اند .

دیگر از کسانی که بدرك محضرو صحبت آنحضرت رسیده است مولانا رکن الدین عبدالله که از فقهاء زمان بوده است گویند وقتی در مجلسی از سخنان آنجناب اینطور نقل نمودند که در ایام رمضان عند الافطار و همچنین در لیالی قدر و ساعات آخر چندین هزار بنده گنه کار را خدایتعالی آزاد مینماید آنحضرت فرمودند ما راضیم که ما را ببندگی قبول کند .

دیگر از راه یافتگان خدمت آنحضرت مولانا نصیر الدین سعید پسر رکن الدین عبدالله بوده که در مجلس حضرت شاه نعمه الله از هر باب سخنان بعرض رسانیده و مقبول خاطر آنحضرت واقع شده و در مورد این هر دو فرمودند نعم المولی و نعم النصیر

دیگر از مخصوصان خلفاء و منتسبان که سالها در خدمت آنحضرت بوده با حاجی نظام الدین گچی است مولف جامع سیرتانی مینویسد در طفلی بخدمت او رسیدم سیمی بمن داد و بر آل سیب نوشته بود

نظم

هر کجا سیمی است بی آسب نیست سب بی آسب از بستان ماست

آنجناب زمستان‌ها در ابرقو و فصل تابستان در اقلید بسر می برده اند و با آنکه درویشان پیوسته در خدمتش مقیم بوده اند اکثر اوقات را بتنهایی و عزلت میگذرانیدند.

و از وصایای حضرت شاه نعمت الله ولی است که فرموده بابا حاجی نظام الدین در موقع وفات ما را غسل دهد اتفاقاً با آن که در موقع وفات آنحضرت آنجناب در کرمان حاضر نبوده بدون اطلاع مسافت را طی کرده و حضور یافته و عمل غسل را انجام داده است.

دیگر از مخصوصان که بخدمت آنحضرت رسیده یکی مولانا داود بوده که پیوسته طریق ریاضت می پیوده

و دیگری سید منہاج بوده که تاجی دوازده ترک تهیه و بنظر آنحضرت رسانیده و رخصت دوختن خواسته آنحضرت رخصت فرمودند و معمولاً تاجهایی که دوازده ترک می باشد از آن زمان معمول گردید و این خود اشاره باین مطلب است که سالکین راه حقیقت یعنی راه روان طریقت علیه علویه نعمت اللهیه تابع ائمه اثنی عشری و متشرع بشریعت غرای مصطفی ص (ع) میباشند

دیگر از کسانی که بخدمت آنحضرت رسیده بابا قلندر بوده که از دست آن حضرت نمدی پوشیده

دیگر پیر خیر الدین گیلانی است نقل است که روزی بعرض آنحضرت رسانید که از بعضی درویشان قصوری در روش شریعت یا قصوری در طریقه طریقت واقع میشود رخصت فرمائید که من تفحص این حال کرده ام و نهی بجا آورم آنحضرت فرمودند که رندان نعمت اللهی را داروغه نمی باید و نیز نقل است که وقتی یکی از ارادتمندان نعمت اللهی را طعنه بر کیره زده بودند و او را بگناهی متهم نموده بودند و بعضی مردم بطریق تعرض بعرض آنحضرت رسانیدند که امثال این اشخاص لیاقت ارادتمندی شمارند آنحضرت فرموده بودند چون بندگی خدا و امت محمد ص (ع) بودن را شایسته اند مریدی نعمت الله را چرا نشاید

نظم

نی همه رند مسلم میخرند هیچ در درگاه او هم میخرند
 ایضاً
 ای شیخ سبحه را مشمر شرط راه عشق کاینرشته از طریق علائق شمرده اند
 دیگری مولانا علاءالدین محمد قاضی کازرونی که مفتی و فقیه و مدرس بوده و
 جناب سدیدالدین نصراله مولف سیرتانی نوشته که بخدمت ایشان رسیده و دیگری
 از مخلصان و منظوران جناب شیخ برهان الدین خلیل الله طوسی پدر جناب
 سدیدالدین نصراله بوده است .
 دیگر از ارادتمندان بیتی دیوانه بوده که آنحضرت از بیتی کرامات و مفاخری
 نقل میفرموده اند
 و دیگر درویش محمد بغدادی که از امراء بزرگ بوده .
 و دیگری جناب شاه عبدالرحمن بوده است .
 دیگر از کسانی که پس از درك خدمت آنحضرت بیعت نموده درویش علی
 حصیری بوده و این رباعی فرموده :

نظم

خوشر ز حضور حالتی نیست مرا بهتر ز سکوت قالتی نیست مرا
 گر هست شکایتی ز تنها دارم از تنهایی شکایتی نیست مرا
 دیگر از مخلصان که رابطه ظاهر و باطن با آنحضرت محکم و اردات صورت
 و معنی را مستحکم نموده و غالباً از چشمه ییزوال زلال فیض نوشیده افضل السلاطین
 شهاب الدین احمد شاه الولی الدکنی بوده است سلطان مذکور در ضمن رؤیای صالحه
 که جزوی از چهل و شش جزو نبوت است دیده بود که آنحضرت تاجی از تاجهای خود
 بر سرش نهاده و به لسان عرفان بیان شد که بمقاصد واصل و مطالب حاصل خواهد شد
 از آنجهت اعدای او همیشه مخدول و منکوب و احباب و دوستانش پیوسته مسرور و نائل

بمقصود و مطلوب بوده اند پس از آن فتوحات زیادی در ممالک هند اورا میسر شده و بسیاری از بلاد در قبضه اقتدارش در آمده اکثر روی اعتقاد بحرم محترم و آستان معظم آن حضرت میداشته است روزی کسی را با تحف و هدایای وافر بخدمت آن حضرت روانه نموده بود آنکس پس از ادای مراسم ادب و تقدیم تحف مراجعت در ضمن یکی از پیغامهای سلطان بخاطرش میرسد که بعرض آن حضرت برساند مجدداً معاودت نموده و میپرسد که بچه وسیله تمامی خلق مطیع و ارادتمند و دلبنده شماست آنحضرت اورا طلبیده دست مبارک بر شانه اش نهاده فرموده بودند « به ادب و حسن خلق از همراهی اگر قدری تنقیص کنند اطلاق آن اسم بر آن توان نمود بخلاف ادب که هر چیز از ادب کم کردی از ادب هیچ نماند ».

گویند بعد از آنکه خبر وفات آنحضرت به احمد شاه رسید مبلغی خطیر ارسال داشته و دستور داده بود بنای گنبد رفیع بر سر تربت عالی مرتبت آنحضرت بسازند اکنون که این شرح حال تحریر می گردد آن گنبد و بارگاه با چندین صحن باشکوه و دستگاه برپا و سالهای سال است که زیارتگاه عارف و عامی و عالی و دانسی و مهبط فیوضات ربانی و انوار حضرت سبحانی است .

در جلد هفتم نامه دانشوران مذکور است که صحن های متعدد آنحضرت بدین-

قرار است :

۱- بقعه موزه احمدشاهی ۲- دارالحفاظ شاه عباسی ۳- صحن سیدنثار هندی

۴- صحن میرداماد ۵- صحن محمدشاهی ۶- صحن ناصرالدین شاهی

نویسنده تذکره خطی عبدالرزاق ابن عبدالکریم مینویسد که از جد امی خود شنیدم که در شهر خبیص (شهاد فعلی) درویشی مجذوب و تارک بود که تصرف در قلوب داشت موقعی که آنحضرت بآن صفحات مسافرت نموده بودند بخدمت رسیده و دست ارادت داده و گوی سبقت ربوده است .

نقل است که آنحضرت بمزار سید زید لسا به که مشهور است به بابا زید مجرد سه مرتبه تشریف برده بودند و فرموده بودند که هر نوبت بمزار سید میرفتیم اورا نمی یافتیم تا

نوبت سوم که اورا یمش از آنچه گمان داشتیم دیدیم .

نقل است که قادرشاه سلجوقی را دختری بسیار زیرک بوده و هر کس اورا خطوه میکرد تزویج نمی نمود لیکن آخر الامر این دختر به بابازید مجرد داده شد که از او فرزندان بهم رسید و سادات خبیص از نسل ایشان است .

گویند مواقعی که آنحضرت بکرمان نزول میفرمودند یکجانب شهر را پهای مبارک تردد مینموده اند و مکرر میفرموده اند که مزار کریمان کرمان در این محله مردگان کرمان تا درب خبیص است و بزرگان و علما که در این شهر بوده و در همین محل آسوده و غنوده اند مثل شیخ رضی الدین ابو منصور الکهلای و خواجه اوحد الدین پسر او که بر شیخ ابو الوقت عبدالاول سحری صحیح بخاری خوانده و مولانا شمس الدین ابو غانم و تاج القرا و قاضی ابو لعل بکریه که از اولاد یعقوب است و قاضی نظام الدین محمود - شهید و شیخ محمد مرزبان و شیخ محمد حیدر و خواجه ابو الفضل الرازی و بسیاری دیگر از فحول علما و اولیا رحمة الله علیهم اجمعین و کسانی که جامع سیرتانی در تذکره خود ذکر نموده و در همین مکان آسوده بدینقرار است :

حاجی الحرمین شیخ نظام الدین المعروف بشیخ خوجن و شیخ فخر الدین احمد - المعروف بسیدخرمی و سید نظام الدین احمد نبیره صوفی احمد ترمذی که در شهر محمد آباد در عهد سلطان احمد شاه مدرس بوده و سید علی سبزواری و سید شمس - الدین اقطابی که در تبریز متعین و بسیار محترم بوده و شیخ نعمان محمود آبادی از فرزندان شیخ زاهد گیلانی و سید مجنون رومی و شیخ ابو سعید بن سید نور الدین الایجی که شاه شجاع را اعتقادی تمام با و بوده و شیخ محمود مورچه گیر که در هرات مدرس بوده و شیخ عبد الحمید اصفهانی و شیخ داود مشهدی و سید المشهدی و سید محمد بدخشانی و سید عماد الدین شیرازی و سید محمد حلوائی شیرازی و سید عزالدین آملی و سید محبت شیروانی و درویش حسن گیلانی و سید محمد ترمذی کابلی و سید تاج - الدین سیستانی و شیخ محمود طوسی و مولانا طبعی و سید قنبر طونی و مولاشادی کوه صافی و مولانا حاجی بن مولانا عبد الله سندی و سید حبیب الله با برهنه و سید

شمس الدین ہروی و شیخ کمال الدین شیرازی و سید جلال الدین ہریوئی و مولانا شیخ اردبیلی کہ بخدمت سید شریف رسیدہ بود و شیخ شمس الدین خاکی کرمانی و مولانا حاجی اختیار تفتی کہ گفتہ است مرا تبی دائم بسود آنحضرت بعمادت آمدند و پرسیدند میل گوشت و عسل داری گفتم آری شخصی را فرستادند کہ فوری بمنزل رفتہ مقداری گوشت و عسل سفید بیاورد چون فرستادہ گوشت و عسل آورد بامر ایشان خوردم منکران گفتند فلانی مرد و من بعد از خوردن آن عرقی شدید کردہ بخواب رفتم چون بیدار شدم تب بکلی قطع و مرض مرتفع شدہ بود نقل است کہ ہر کس بخدمت آنحضرت میرسید بحسب قابلیت و استعداد بہرہ خاص می یافت و ہر گز کسی را رد نمی فرمودند و مکررمی فرمودہ اند ہر کس کہ تمام اولیا اورا رد کنند من اورا قبول دارم و فراخور قابلیتش اورا تکمیل میکنم .

و از خلفای آنحضرت کہ در حدود سیستان بودہ اند یکی سید حسین کوثری و دیگری امیر ناصر الدین بمی بودہ است .

در بستان السیاحہ مینویسد از معاصرین آن بزرگوار منجملہ میر سید علی ہمدانی و خواجہ اسحق ختلانی و سید محمد نور بخش قہستانی و پیر جمال اردستانی و مولانا محمد مغربی و شاہ قاسم انوار تبریزی و شیخ صدر الدین موسوی اردبیلی و مولانا شیخ زین الدین خوافی و خواجہ بہاء الدین نقشبند بخارائی بودند و مولانا نور الدین آذری اسفراینی و مولانا محمود شاہ داعی اللہ المدفون بشیراز از خلفای آنحضرت بودند .

و نیز تربیت شدگان زمان آنحضرت بسیاری دیگر بودہ کہ در این شرح حال مجال نیست ہمہ آنها مذکور گردد .

فصل هشتم

در رسائل و تصانیف آنحضرت

مایین بزرگان عرفان کمتر کسی بوده که باندازه حضرت شاه نعمه الله ولی صاحب کتب عدیده و رسائل متعدده مفید بوده باشد

در بستان السیاحه مسطور است که (آن بزرگوار را تألیفات بسیار از نظم و نثر است که قریب یکصد هزار بیت در صفحه روزگار یادگار است فقیر بسیاری از رسائل و کتب آنحضرت را دیده و دیوان اشعار آن بزرگوار مکرر بنظر رسیده است)

در ریاض العارفین مرحوم رضاقلی هدایت مینویسد که شصت و دو رساله فارسی و عربی آنحضرت را دیده و مطالعه نموده ام عبارت تذکره خطی شرح حال در اینمورد چنین است :

(مسموع نشده که کسی را بواسطه کثرت رسائل از نظم و نثر توفیق جمع مجموع مصنفات و مؤلفات آنحضرت میسر شده باشد) راجع بدیوان اشعار آنحضرت در تذکره مذکور مینویسد که اشعار بسیاری یافت میشود که در دیوان نبوده و حضرت سیادت دستگاه شاهد اعی الله دیباچه بر مقدمه دیوان نوشته و گویا چندین نفر از ارادتمندان نیز دیباچه بر دیوان نوشته اند .

مؤلف سیر اولی از سید علاءالدین مهدی نقل کرده که در شام سیصد و چهل رساله از آن حضرت جمع کرده بودم و در هندوستان سه مجلد از مصنفات جمع نموده و فرموده بود که مجلد اول یکصد و پنجاه رساله مجلد دوم شصت و چهار رساله مجلد سوم پنجاه رساله بوده است . بهر صورت اسامی رسائلی که در تذکره خطی مذکور است ذیلانوشته میشود :

۱- تفسیر و تأویل فاتحه الکتاب ۲- تفسیر سوره اخلاص بطوریکه صاحب تذکره

خطی مینویسد خط شریف آنحضرت را در آخرین رساله دیده و عیناً نقل می‌شود :
کتب باشارة الحضرة المولوية الاعلمية الاقضية الاعظمية الامامية سلمه الله وابقاه
الى يوم الدين وادام فضائله وافضاله على المسلمين في اربع عشر ربيع الاول سنة ثلث و
عشرين وثمانمائة الهجرية الفقير نعمة الله الحسيني

واین رساله را باستدعای مولانا همام‌الدین عبدالرزاق کرمانی نوشته بودند
۳- رساله در تفسیر آیه الله نور السموات والارض ۴- رساله در حروف مقطعه ۵- رساله
سجدهات کلام الله ۶- رساله در معنی الولایه احاطه بکل شئی ۷- رساله مکاشفات
۸- رساله برازخ ۹- رساله روحیه ۱۰- رساله جامع لطائف ۱۱- رساله معرفت
۱۲- رساله کمیلیه ۱۳- رساله محبت ۱۴- رساله ذوقیه (این رساله را نیز بخط
آنحضرت صاحب تذکره خطی دیده است) ۱۵- رساله لطائف تصوف ۱۶- رساله
حقایق ایمان ۱۷- رساله اصول تصوف ۱۸- رساله صغائر ۱۹- رساله تحقیقات
۲۰- رساله اعتقادات ۲۱- رساله هدایة المسلمین ۲۲- رساله فتوحات ۲۳- رساله
فتوح ۲۴- رساله مقامات القلوب عربی ۲۵- رساله مطالع ۲۶- رساله احتطاب
۲۷- رساله لوائح ۲۸- رساله لوامع ۲۹- رساله حورائیه ۳۰- رساله در شرح
رباعی شیخ ابوسعید ابوالخیر ۳۱- رساله جنب عربی ۳۲- رساله اسم و رسم
۳۳- رساله استوله سلطان اسکندر و اجوبه آنحضرت ۳۴- رساله در شرح ایات
فصوص الحکم ۳۵- رساله در بیان مناسبت هرفضی از فصوص با کلمه آن پیغمبر
وشرح نقش الفصوص ۳۶- رساله مناقب مهدی ۳۷- رساله نصیحت ۳۸- رساله
وجود شجره طیبه خود که صورت نظم آن در اول این شرح تشریح گردید ۳۹- رساله
شرح لمعات ۴۰- رساله نقطه و این رساله برای آن نوشته شده که عدّه در مجلس
آن حضرت عرض کردند سید علی همدانی رساله بنام اسرار نقطه نوشته و در دسترس
نیست آن حضرت این رساله باین جهت تصنیف فرمودند ۴۱- رساله منشآت
۴۲- رساله بلوغ کمال و کمال بلوغ مؤلف سیر ثانی مینویسد که آنحضرت فرمود
بلوغ کمال آنست که منی از شخص بیرون آید و کمال بلوغ آنست که منی از شخص

بیرون رود ۴۳- رساله مقامات صوفیه بطریق خواجه عبدالله انصاری ۴۴- رساله اصطلاحات شیخ محیی الدین ترجمه اصطلاحات شیخ کمال الدین عبدالرزاق کاشی ۴۵- رساله در تحقیق ارکان اسلام ۴۶- رساله ترجمه سؤال و جواب ۴۷- رساله نسائم ۴۸- رساله ترجمه واردات شیخ کما قال کذا و کذا لایعول علیه ۴۹- رساله الاذواق ۵۰- رساله انعامات ۵۱- رساله فی الایمان بل رسالات فی الایمان ۵۲- رساله الایمان فی السلوک ۵۳- رساله التنبیها ۵۴- رساله صفات مهدی ۵۵- رساله نکات ۵۶- رساله حواس ۵۷- رساله لطائف ۵۸- رساله نصایح ۵۹- رساله در نصیحت سید برهان الدین خلیل الله ۶۰- رساله سؤال و جواب اسم اعظم و آیات سبعه الهیه و غیرها ۶۱- رساله در تحقیق مراتب و بیان مسائل ۶۲- رساله فیوض ۶۳- رساله اسرار ۶۴- رساله ذوق ۶۵- رساله التعاریف ۶۶- رساله اصول ۶۷- رساله امانات ۶۸- رساله ها کما قال قدس الله سره

نظم

این رساله نام او کردیم ها از هویت نکته بشنو زما
 ۶۹- رساله آداب خلوت ۷۰- رساله خلق ^{نبا} اهل ۷۱- رساله در غیبت و حضور ۷۲- رساله در ادب ۷۳- رساله در بیان حدیثی که در تسمیحات اربع وارد شده است ۷۴- رساله سؤالها و جوابها ۷۵- رساله در تحقیق الف و نقطه ۷۶- در تحقیق مناقب ۷۷- رساله در ترك علائق ۷۸- رساله در بیان کمالات انسان این رساله نیز بنا بدرخواست واستدعای همام الدین عبدالرزاق نوشته شده ۷۹- رساله در بیان نبوت و ولایت ۸۰- رساله در بیان تفصیل مراتب نفس ۸۱- رساله فی المقدمات ۸۲- رساله در بیان مستی ۸۳- رساله در بیان ارکان ایمان ۸۴- رساله در معرفت مشتمل بر ده اصل ۸۵- رساله هدایه ۸۶- رساله در بیان فصل فصوص از فکوک ۸۷- رساله در ترتیب منازل و مناسبت بعضی اسما با بعضی از کواکب و منازل ۸۸- رساله در بیان معنی ان الله خلق آدم

علی صورته - ۸۹ - رساله در بیان معنی حدیث السلیمان منا اهل النیت ۹۰ - رساله در تنزلات و مراتب ۹۱ - رساله دیگر در مراتب ۹۲ - رساله جامع الانوار و مجمع الاسرار ۹۳ - رساله حروف مبسوطه ۹۴ - رساله در بیان محبت آل عبا و مراتب ایشان ۹۵ - رساله فی هاء الدوائر ۹۶ - رساله در بیان هو الاول والاخر و الظاهر والباطن و هو بکل شیئی علیم ۹۷ - رساله در کلام ۹۸ - رساله در حمد و شکر ۹۹ - رساله در خلق اطفال و اختلاف علما ۱۰۰ - رساله نسبت خرقه سلطان احمد شاه بهمن دکنی ۱۰۱ - رساله فقریه و مولانا سدید الدین نصرالله مؤلف سیرتانی گوید که چون بد ز قول رسیدم مجموعه یافتم مشتمل بر یکصد و چهارده رساله بعدد یکصد و چهارده سوره قرآن و نیز در صفحات اول تذکره خطی صورت دیگری از کتب آنحضرت ذکر شده که ذیلا نوشته میشود :

- ۱ - رساله جنات ۲ - رساله سلوک ۳ - رساله اقطاب ۴ - تفسیر لاله الا الله
- ۵ - حورائیه ۶ - رساله نفسیه ۷ - رساله وجهیه ۸ - رساله خلیفه ۹ -
- رساله کلمه قدسیه ۱۰ - رساله خلیفه الله فی ارضه ۱۱ - رساله نسبت خرقه ۱۲ -
- رساله بیان خوش ۱۳ - رساله خیالیه ۱۴ - رساله رموز ۱۵ - رساله فیوضات
- ۱۶ - مجمع الاستار ۱۷ - رساله اصلاحات ۱۸ - رساله مرتبه الاحدیه ۱۹ - رساله
- جواهر ۲۰ - رساله تحقیق وجود ۲۱ - رساله تاج نامه ..

فصل نهم

گرامات آنحضرت

بطوریکه در تذکره خطی نوشته شده گرامات و خوارق عادات زیادی از حضرتش دیده میشد که پیش از حوصله تحریر بوده و برای آگاهی و انبساط بعضی از آنها ذیلاً نقل میشود :

اوقاتیکه آنحضرت در شکافیکی از کوهها در گوشه خلوت نشسته و دربروی خلق بسته و از ماسواگسسته بودند ناگاه چند نفر از امراکه در آن حوالی مقام نموده بودند بهرنحوه خود را بدست بوسی آنحضرت میرسانند ایشان از محل و موطن آنان استعلام فرموده جواب گفتند موطن ماها تا اینجا یکه سی فرسنگ فاصله دارد فرمودند چرا جلای وطن کردید جلا بی بلا نباشد

گفتند حیوانات ما در آنجا تلف میشدند و نمی ماندند فرمودند مراجعت کنید که بفضل الله دیگر آسیبی بحیوانات شما نمیرسد آنان با اعتقادی صاف اطاعت امر نموده مراجعت کردند و در آن سال کوچکترین آسیبی بحیوانات آنان نرسید سال بعد همان اوقات همه آنها بخدمت حضرتش رسیدیم بیعت کردند و دست ارادت دادند

بطوریکه مؤلف سیرتانی مینویسد در یکروز نود هزار کس با حضرتش بیعت کردند باین ترتیب که نفری دست آنحضرت میگرفت و دیگری دامن و همچنین يك صحرا از مردمان دفعتاً بیعت میکردند گویند آنقدر دست بلباس نمد آن حضرت رسانیده بودند که سائیده شده بود

نقل است که آنحضرت جرعه آبی نوشیده و بقیه را در چشمه ریخته بودند

مردم از آب آن چشمه و حتی از گل ولای آن بتبرک میبردند .
گویند امیر کلال که سلسله بهائیه نقشبندیه بدو منتسب میشود اینموضوع را
بوجهی شنیع بعرض امیر تیمور پادشاه مملکت رسانیده و گفته بود که جمعی از لشکریان
و اهل سلاح با او بیعت کرده اند اگر دعوی سلطنت نماید نمیتوان با او مقاومت کرد
امیر تیمور پیغام داده بود که آنحضرت بمملکت دیگر روند زیرا غوغا بود دو پادشه
اندر ولایتی آنحضرت فرمودند بکجارویم که مملکت شما نباشد و آخر الامر فرموده
بودند که نان و حلوائی امیر کلال میخوریم و میرویم روز دیگر درویشی بتعجیل
خدمت آنحضرت رسید پرسیدند از کجا میائی گفت بر سر قبر امیر کلال بودم و نان
و حلوائی که گرفته بود ارائه نمود آنحضرت لقمه مختصر از آن برداشته و روانه
شدند و این قطعه را درشان امیر تیمور مقرر داشتند

نظم

بی خبری ایدل از آن و ازین	چشم خرد باز گشا و بین
نیم تنی ملک سلیمان گرفت	گشت یقینی شه روی زمین
پای نه و چرخ بزیر رکاب	دست نه و ملک بزیر نگین
ملک خداست و خدا میدهد	کیست که گوید که چنان یا چنین

مؤلف سیرتانی نقل نموده که میرزا ابوالقاسم با محمد معمائی صدر مصاحب
بوده میگویند هر يك دو پوستین پوشیده بودیم و باتفاق چند نفر بجبال سمرقند
بخدمت آنحضرت رسیدیم با اینحال سرما میخوریم و آنحضرت با لباس مختصر که
آنها سلیمی میگویند عرق میریختند و بعضی از وحوش و سباع جمع شده بودند
وماها ترس داشتیم آنحضرت فرمودند ایمن باشید که سباع با کسی کاری ندارند
و آزاری نمیرسانند .

نقل است که چون آنحضرت به ابرقو مسافرت فرموده بودند به بقعه حاجی
شیرازی تشریف برده و در آنجا شیخ ابواسحق خادم حضور یافته طلب نصیحتی کرد

آنحضرت فرمودند در همه امری نبات قدم و استقامت احوال پیشه کن فاستقم
کما امرت .

نقل است که موسم بهار بود و درخت سیبی در کنار جوئی بود که میوه
نداده بود پرسیدند مگر این درخت بار نمیدهد گفتند سابق بر این بار میداد و از
اطفال سنك میخورد حاجی شیرازی روزی گفت بار میاور سنك هم مخور از آن بیعد
بار نمیدهد آنحضرت درخت مذکور را مخاطب قرار داده فرمودند بعد از این بار
بیاور وفیض برسان هر که سنگت زند ثمر بخشش از آن پس همه ساله آن درخت
سیب شیرین زیاد بار میاورد .

بطوریکه در تذکره خطی ذکر شده حالات کرامات آیات آنحضرت بطوری
زیاد بوده که در اکثر مجالس کشف ضمائر حاضرین بوضوح و صدور می پیوسته و نیز
چنین مسموع شده که هر کس مقبول آنحضرت میشده عمر دراز می یافته و صاحب
این تذکره ذکر میکند قریب دوازده نفر از اشخاص معمر را خود دیده ام و اینمعنی
را نیز از مولانا اهرمن منجم و شیخ منصور دارابی ماهانی و بسیاری دیگر از معمرین
که عمرشان بین نود و صد و صد و شصت بوده شنیده ام .

در بستان السیاحه شمه از کرامات آنحضرت ذکر شده که عیناً نقل میشود :
در کتب تواریخ مسطور است که قریب سیصد هزار کس در خدمت آنحضرت
توبه کردند و مریدان بزرگوار شدند شاهرخ میرزا ابن امیر تیمور از کثرت مریدان
بترسید و آنحضرت را بدارالملک هرات طلبید مدتی حسب الامر شاهرخ میرزا
آنحضرت در هرات ساکن بود و همواره در نشر علوم ظاهری و باطنی سعی بلیغ
میفرمود و اکثر امراء شاهرخیه بخدمت آنحضرت ارادت داشتند و از قواعد خدمت
و ارادت دقیقه مهمل و معطل نمیگذاشتند و چون آنحضرت نسبت بشاهرخ میرزا
بطریق استعنا سلوک میکردند لهذا از این ممر غبار کدر بر حاشیه ضمیر شهریار
نشسته بود با وجود آن کدورت پیوسته بخدمت آنحضرت میرسید و از باطن فیض
موطن آنحضرت مستفیض میگردد روزی شاهرخ میرزا از آنحضرت پرسید

با آنکه شما بولایت معروف و بصفت دیانت موصوفید با امراء دولت مجالست نموده
چرا لقمه شبهه ناک تناول میکنید آنحضرت در جواب فرمود

نظم

گر شود از خون دوعالم مال مال کی خورد مرد خدا الاحلال
کلام کرامت انجام آنحضرت پسندیده شاه نشده در مقام امتحان آمدیکی از ملازمان
دافرمود بیرون رفته بره بستم گرفته بیاورد و بر طبخ سپارد ملازم بموجب فرموده عمل نموده
بیرون شهر رفته از پیره زالی بره بستم و ظلم گرفته تسلیم طبخ کرد و طبخ از آن بره اقسام
طعام ترتیب داده بخدمت شهریار آورد و چون خوان حاضر گشت روی بآنحضرت کرده گفت
از این طعام تناول فرمائید آنحضرت بسم الله گفت و از آن طعام تناول نموده و حمد
و ثنای باری تعالی را بجای آورد شهریار گفت این چه حالت است که طعام حرام
میخورید و جلال میدانید آنگاه ماجرای پیره زن را تقریر نمود آنحضرت فرمود که
شهریار در تحقیق این امر سعی نماید و در تفحص این اهتمام تمام فرماید که شاید
در ضمن این حکمتی باشد شاهرخ میرزا امر فرمود که پیره زال بیاید و احوال خود را
بیان نماید و چون پیره زال حاضر گردید بخدمت شاه معروض گردانید که فرزندی
داشتم بسرخس بجای رفته بود و مدتی شد نیامده بود و خبری ناخوش شنیدم و
مشوش گردیدم نذر کردم که اگر فرزندم بسلامت بیاید بره نیاز شاه نعمه الله ولی
نمایم روز گذشته وقت شام فرزندم آمد و من بروفق نذر بره بجهت آنحضرت میاوردم
که ملازم شهریار رسید در اثنای راه از من بگرفت هر چند عجز کردم نپذیرفت چون
شاهرخ میرزا سخن پیره زال بشنید منفعل و شرمسار گردید و عذر تقصیر خویش را
درخواست کرد و مراسم خدمت و ارادت بجای آورد آنگاه رخصت نموده آنحضرت
بوطن خویش تشریف آورد و مدت العمر در قریه ماهان ساکن بود.

و نیز در شرح حال خطی مذکور است که شیخ تاج الدین روح الله جدامی
نویسنده تذکره مذکور نقل کرد که باتفاق مولانا هماد الدین حسین از کرمان بماهان

جهت زیارت آنجناب روانه شدیم در آخر روز هوا طوفانی و بارانی شد که ناچار در یکفرسخی ماهان در نزدیکی محل چنار کاکلی فرود آمدیم پس از اندک زمانی درویشی از درویشان آنحضرت آمده گفت حضرت شاه ولی از خلوت برآمده فرمودند بعضی از مخلصان ما در راه مانده اند و بدست خودشان این حلوای قند پخته بانان و چند منی جو و یک شمع کافوری برای شما فرستادند .

و نیز از مولانا قاضی عضدالدین کرهانی نقل است که با جمعی از طرف بم بقصد زیارت آنجناب بطرف ماهان حرکت کردیم هر یک در راه چیزی از اطعمه طلب میکردیم و می گفتیم چون ب ماهان برسیم هر کس طعام خود را می خواهد میم مگر یک نفر که گفته بود من چیزی نمیخواهم پس از آنکه ب خدمت آنحضرت رسیدیم و سفره نهادند و طعامها حاضر کردند ب هر کس هر طعامی طلب کرده بود مرحمت نموده مگر بر آن یک نفر فرمودند که ایشان میل طعام درویشان ندارند و چیزی نزد او نهدند .

و نیز بابا حاجی نظام نقل میکند که برای من عقدۀ و واقعۀ اتفاق افتاد که چند روز نتوانستم ب خدمت آنحضرت روم و خجالت از زیارتش میداشتم پس از چند روز دیگر که ب خدمت رسیدم فرمودند چرا در این ایام نیامدی گفتم ضمائر بر شما هویداست عدم حضور برای خجالت بود که دورم نموده بود فرمود مگر نمیدانی که پیر بمنزله دریاست اگر مریدی را خبث یا حدثنی پیدا شود تا خود را بآب دریا نرساند پاک نشود .

و نیز از وصایای آنحضرت بوده که بعد از وفات غسل را بابا حاجی نظام بدهد و بطوریکه سابق اشاره شد بهمین دستور عمل شد .

فصل دهم وفات آنحضرت

بطوریکه ضمن تذکر خطی ذکر گردید رحلت آنحضرت در روز پنج شنبه شهر رجب سنه اربعین وثلثین وثمانه در شهر کرمان بوده تولد آنحضرت پنجشنبه بیست و دوم شهر رجب سنه هفتصد و سی و یک وفات نیز در پنجشنبه شهر رجب هشتصد و سی و چهار بوده که جمعاً عمر شریفش یکصد و سه سال بوده است
نمیرد نعمة الله حاشی الله که دل زنده بدرگاه خدا شد

الا ان اولياء الله لا يموتون، ولكن ينقلون من دار الى دار

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما
در اینجا عبارت تذکره خطی عیناً نقل میشود :

آنحضرت در شهر رجب هشتصد و سی و چهار در شهر شهره دارالامان کرمان رحلت فرموده

روح اقدسش در اعلیٰ علین قدس و حظائر انس فی معقد صدق عند ملیک مقتدر
آشیان ساخته موافق لفظ (بهشت منزل) در بهشت منزل ساخت و نعش آنحضرت را
خلفا و خادمان و درویشان و اکابر و اهالی کرمان باتفاق حضرت سید تقی پرهیزکار
نادرة الفلك الدوار مرشد الخلاق و الهادی الی طریق رضی الخالق من هوانا هیچ علی المنهج
المستقیم القویم سید شمس الدین ابراهیم البمی الکرمانی برداشته همگی بر دوش و
روی دست بخطه ماهان بهشت بنیان که اکثر اوقات معبد آنحضرت قدسی معبدت
بود نقل کردند و جنت الفردوس و عارف باسرار وجود نیز تاریخ سال فوت آن
حضرت است

نظم

مشهد آل محمد روضه رضوان بود
این چنین خوش مشهدی در خطه ماهان بود
نعمه الله را زیارت کن که تا یابی مراد
زانکه قبرش قبله حاجات انس و جان بود
این رباعی نیز از آنحضرت نقل شده است:
انگشت زنان بر در جانان رفتیم
پیدا بودیم اگر چه پنهان رفتیم
گویند که رفت نعمه الله ز جهان
رفتیم ولی بنور ایمان رفتیم
در اینجا عبارت بستان السیاحه که در مورد وفات آن حضرت است عیناً
نوشته می شود :
(از قول بعضی نقل شده که اهل ماهان آنحضرت را شهید کردند)
والله اعلم بحقایق الامور . -



فصل یازدهم

ساختمان بقیعه و صحن‌های آستانه

قسمت اول ساختمان صحن اتابکی و مزایای آن

اولین صحنی که متصل بجاده کرمان و ماهان و ابتدای ورود بساختمانهای مربوطه بقیعه و آستانه مبارکه است صحن اتابکی است که بانی ساختمان مرحوم میرزا علی اصغر خان اتابک بوده است طول این صحن ۵۱ متر و عرض آن ۵۰ متر است .

دیوار اولی این صحن بسبك قدیم با خشت ساختمان شده بود اخیراً یعنی از سنه ۱۳۳۲ شمسی ببعده جناب آقای امان‌الله عامری فرزند ارجمند مرحوم غلامحسین سردار مجلل دیوار مزبور را بکلی برداشته و بجای آن دیواری بسیار زیبا از آجر و سنگهای تراش و کاشی‌های معرق بوسیله استاد علی کاشی‌تراش کرمانی ساخته طول دیوار ۵۰ متر و تعداد طاق نماهای آن ده است

درب ورود بصحن مزبور هم درب آهنی بزرگی است که برزیبائی این صحن میافزاید روی جرزهای این دیوار که با کاشیهای مرغوب و آجر تراش خوب ساخته شده نام مبارک علی نقش شده است

در بالای سردرب محل کتیبه که جای اشعار است معین شده که هنوز ناتمام و کارکنان ساختمان اقدام باتمام آن دارند در اطراف صحن مزبور اطاقهای متعددی است که محل سکونت خادمین و کارکنان آستانه است طرف شمالی این صحن آب انبار بزرگی ساخته شده که از آب قنات فرمین تن مشروب شده و مشرب کلیه ساکنین آستانه و زائرین و مستخدمین و واردین میباشد آب انبار مزبور دارای دو بادگیر

بزرگ است که برای خنك کردن آب روی سقف آب انبار ساخته شده است.
طرف جنوب صحن مزبور يك قسمت عمارت دوطبقه است که برای احتیاجات
آستانه از آن استفاده میشود

در وسط این صحن حوض بسیار بزرگی بشکل مربع مستطیل ساخته شده که
طول آن ۲۲٫۳۰ متر و عرض آن ۸٫۸ متر است در اطراف حوض مزبور باغچه های
بزرگ گلکاری است که تعداد بیست و پنج اصله درخت های کهن کاج و سرو از آنها سر
بر آسمان کشیده و طراوت خاصی بصحن مزبور بخشیده است

قسمت دوم ساختمان صحن و کیل الملکی و مزایای آن

ساختمان صحن دوم که یکی از باشکوه ترین صحن هائی است که میتوان
گفت در ایران و بلکه در اکثر ممالك جهان بی نظیر است

وسیله محمد اسمعیل خان و کیل الملك فرمانروای کرمان بوده که بصحن
وکیل الملکی معروف شده است این صحن در امتداد صحن اتابکی ساخته شده
درب ورودی این صحن که در سمت غربی صحن اتابکی واقع شده دربی است عتیق
که هم منبت است و هم خاتم کاری قدیمی دارد ساختمان حلقه ها و زنجیرهای دوطرف
درب مزبور بسیار قدیمی و مخصوصاً نقش خاصی روی حلقه های کوبه (دق الباب)
میباشد که در جا های دیگر دیده نشده روی درب مزبور کلمه طيبة لاله الا الله از
استخوان تراشیده و در اکثر قسمت های آن نقش شده است .

از درب مزبور وارد راهرو وهشتی نسبتاً بزرگی میشویم که ۱۸٫۵ متر طول
و ۳٫۵ متر عرض که تمامی از آجر و چهار اطاق در چهار گوشه جهت انبار ساخته
شده است در آخر این راهرو صحن مذکور قرار دارد این صحن بچهار باغچه با
صفا تقسیم و حوض بزرگی در وسط آن بشکل صلیب ساخته شده که هریک از این
اضلاع صلیب میان باغچه های مزبور کشیده شده در وسط حوض مزبور حوض کوچک

مدوری است که آب از آن بحوض سرریز شده و بر زیبایی و صفای این صحن می‌افزاید.

اطراف حوض بزرگ لوله‌کشی است و روی لوله‌ها سوراخهای کوچک منظمی شده که بوسیله موتور آب از آنها بوسط حوض جستن نموده صفا و طراوت صحن را تکمیل و نمونه بهشت را ظاهر می‌سازد.

در باغچه‌های چهارگانه صحن مزبور که از انواع گلها و ریاحین پوشیده شده درختهای کهن سرو و کاج زیادی که تمام آنها باهم قرینه و با نظم و ترتیب بسیار صحیحی کاشته شده خرمی و سرسبزی خاصی بصحن مزبور داده که درعین حال عظمت و رفعت و شکوه بقعه را کامل نموده است.

در اطراف این صحن اطاقهای تمیز کوچک و بزرگ بسبك قدیم ساخته شده که تمام يك طبقه و بقرینه یکدیگر قرار گرفته و این قرینه سازی جلوه مخصوصی بصحن بخشیده که دیده‌هر بیننده را بخود جلب و هر صاحب نظری را مجذوب می‌سازد در سمت شمالی این صحن عمارت کتابخانه آستانه واقع شده که در این زمان کتب فراوان دارد سمت شمالی کتابخانه باغچه بزرگی است که بوسیله چند درب و پنجره بکتابخانه مزبور روشنایی و طراوت مخصوصی داده است

سمت مشرق صحن مذکور طاق و رواق و ایوان بسیار زیبایی است که بمنزله درب ورودی به رواقهای متعدده و بقعه متبرکه است در طاق ایوان قطاره کلای زیبایی است که در زیر آن اشعاری روی سنگ مرمر منقوش و دورادور آن نصب گردیده.

در دو طرف طاق مزبور دو مناره کاشی که بسبك بسیار باشکوه ساخته شده جلوه و عظمت خاصی بصحن و ساختمان مزبور داده و در عقب این مناره ها گنبد با عظمت و رفعتی فیروزه فام که بروی مقبره حضرت شاه نعمه‌الله ولی است بنا شده که نقش و نگار و کاشی کاری آن جلب توجه عموم ناظرین نموده و صاحباق ذوق و

ارباب بصیرت و بصر را مسحور و مجذوب میسازد ارتفاع گنبد از رأس آن تا کف حرم ۲۸ متر است .

در سمت چپ ایوان مزبور اطاقی است که موزه آستانه است و در آن اشیاء عتیقی مشاهده میشود

سمت راست ایوان اطاق کوچکی است با يك قهوه خانه که مقبره مرحوم حسنعلی خان امیر نظام گروسی است :

در قسمت جنوبی صحن مزبور اطاقهای بزرگ و کوچکی است که محل اداره فرهنگ است و در قسمت دیگر آن آشپزخانه آستانه و انبار و سایر ساختمان های مربوط به آن میباشد .

در سمت شرقی صحن مزبور روی هشتی و راهرو و سردرب ورودی دو طالار بزرگ مرتفع است که یکی روبصحن اتابکی دیگری روبصحن وکیلالملکی قرار گرفته و برای پذیرائی چندصد نفر میهمان ساخته و آماده شده که در ایام جشن و شادمانی و یا ایام متبرک دیگر در آن پذیرائی های با شکوه و مهم بعمل میاید این ساختمان دارای ۳۸۵ متر طول و ۱۸۵ متر عرض میباشد .

در دو طرف طالارهای مزبور دو ایوان ساخته شده یکی بطرف صحن اتابکی دیگری بطرف صحن وکیلالملکی ایوان اول مقابل آفتاب صبح است که هنگام زمستان مورد استفاده است ایوان دوم مقابل آفتاب عصر است که از نور آفتاب در این قسمت استفاده میشود .

طارمی مقابل ایوانهای مزبور از کاشی های فیروزه بسیار زیبا تهیه و ساخته شده و کف ایوانهای مزبور نیز کاشی کاری و نمونه کاملی از شکوه و زیبایی ساختمان آنجا است .

قسمت سوم ساختمان بقعه و مزار جناب شاه نعمه الله ولی قدس سره العلی پس از گذشتن از رواق و ایوان واقعه در سمت شرقی صحن وکیلالملکی وارد

بقعه و مزار جناب شاه نعمه الله ولی میثویم ساختمان این بقعه و گنبد بطوریکه از کتیبه کاشی کاری بالای سردرب خروجی مشهود است در سنه هشتصد و چهل هجری قمری به امر احمد شاه بهمن دکنی بوده که در زمان فرزند پادشاه مذکور پایان یافته است .

بقعه مزبور بشکل مربع ساخته شده که طول هر يك از اضلاع آن ۸۵ متر است و در هر گوشه آن نیم جرز خروجی بنا گردیده که برزیبائی ساختمان افزوده است در وسط بقعه مزبور مزار و مدفن جناب شاه نعمه الله ولی است که بشکل مکعب مستطیل از چندین پارچه سنگ مرمر بسیار مرغوب ساخته شده که طول آن ۳۴۰ متر و عرض آن ۲ متر میباشد و در روی سنگهای مزبور يك قطعه سنگ مرمر يك پارچه گذارده شده که روی آن آیه تطهیر نوشته شده است ارتفاع بقعه از كف تانوك گنبد بیست متر است .

در شمال و جنوب رواق مزبور دو رواق توسط محمد اسمعیل خان وکیل الملک ساخته شده که در رواق جنوبی مزار و مدفن جناب شاه خلیل اله ثانی واقع شده مزار مزبور نیز از سنگهای مرمر بسیار خوب ساخته و پرداخته شده است در سمت شمال بقعه پنجره آهنی است که بطرف رواق وکیل الملکی باز شده و برای روشنائی بقعه از آن استفاده میشود .

در چهار سمت بقعه چهار زوج درب عتیق منبت و خاتم نصب شده که کنار هندوستان و از درب های تقدیمی احمد شاه بهمنی دکنی بمزار جناب شاه نعمه الله ولی است يك زوج هم در سمت شمال شرقی است که مشهور به درب چهل خانه می باشد روی هر يك از درب های مزبور در بیست و پنج نقطه کلمه طیه لاله الا الله بخط مخصوصی از استخوان تراشیده و جازنی شده است .

از سمت غربی بقعه که خارج میثویم بالای سردرب خروجی مزبور کتیبه کاشی کاری است که بخط ثلث بسیار زیبا این عبارت نوشته شده است



منظره صحن دوم که وسیله مرحوم محمد اسمعیل خان وکیل‌الملک اول ساخته شده
و به صحن وکیل‌الملکی معروف است



عکس مرحوم میرزا علی اصغر خان اتابک بانی ساختمان صحن اتابکی که چهار
دانک و نیم مزرعه تیرکان گوک را خریداری و وقف بر آستانه مبارکه
حضرت شاه نموده است و در صفحه ۱۵۹ همین کتاب نام ایشان مذکور
گردیده است

(حضرت سلطنت وحشمت پناه معدلت ونصف دستگاه عظمت و رفعت انتباه
شهاب الملك والدنيا والدين احمد شاه ابوالمغازی بانشاء این گنبد حصین الارکان و
بناء این عمارت گردون رفعت عالی بنیان امر فرمود و در زمان دولت فرزند دلبرند
آنحضرت مغفرت پناه سلطان علاء الدوله والدنيا والدين احمد شاه اتمام یافت
تحریرا فی ایام عشره من محرم الحرام السنه اربعین وثمانمائه الهجریه النبویه الهلالیه
المصطفویه المحمدیه)

زمینه این کتیبه در قسمت اول و آخر مشکی رنگ و خط ثلث آن بسیار عالی و
قدیمی میباشد در قسمت وسط زمینه کاشی آن لاجوردی و خط ثلث آن قدری درشت تر
ولی از حیث استحکام خط بقسمتهای اول و آخر نمیرسد و معلوم میشود ریختگی پیدا
کرده و بعداً اصلاح و مرمت کرده اند.

در سه طرف حاشیه درب مزبور این اشعار بخط نستعلیق متوسط کاشی کاری و
مصرع بمصرع معرق شده و نصب گردیده است

سلطان سرا پرده میخانه که جاشد	از مجلس رندان خرابات چراشد
معنیش همین جاست اگر صورت اورفت	پنهان ز نظر کیست نکوئی که فناشد
ما جام و حباییم که بر آب حیاتیم	سیراب شود هر که چو او همدم ما شد
سلطان سرا پرده میخانه عالم	از ذوق گدایان خرابات گدا شد
صوفی بصفادردی دردش چو بنوشد	این درد بود صافی آن درد دوا شد
یاری که چو ما بندگی سید ما کرد	هر چند گدا بود شه هر دو سرا شد

در گوشه سمت شمالی درب خروجی يك قطعه کاشی زمینه سفید است که
روی آن بخط سیاه نستعلیق بسیار متوسط نوشته شده است (نمقه قطب الدین
محمد ابن حافظ)

روی دیوارهای دو طرف درب خروجی مزبور این عبارت بخط ثلث مرغوب در
کاشی کاری معرق شده است:

عمل باخلاص غلام شاه ولی عبدالسلام حسن ابن العلی الهروی
این قسمت نیز بخط نستعلیق بسیار متوسط کاشی کاری شده
محب خاندان آل صفدر غلام شاه ابن تقدی حیدر

✱ * ✱

در قسمت دیگر این عبارت است :

غلام باخلاص شاه ولی ندر علی ایواغلی

قسمت چهارم رواق شاه عباسی معروف بدارالحفاظ

پس از آنکه از درب سمت غربی بقعه که تفصیل آن فوقاً گذشت خارج شدیم
وارد رواق بزرگ شاه عباسی که از رواقهای بسیار کم نظیر است میشویم
طول این رواق سی و سه متر و عرض آن نه متر و شصت سانت و ارتفاع آن
پانزده متر است اطراف طاق رواق مزبور کتیبه است بخط ثلث خوب درشت که
سوره انا فتحنا تا آخر در آن نوشته شده زمینه کتیبه مزبور رنگ قهوه روشن
است لیکن کتیبه مزبور روی گچ میباشد و در آخر آن این آیه است سبحان ربك
رب العزّة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین پس از آن نوشته شده
- نمقه نورالدین فی شهر سنه الف - اینطور که از کتیبه مزبور معلوم میشود حدود سنه
هزار هجری قمری ساختمان این دارالحفاظ رفیع تمام و این کتیبه نیز پس از خاتمه
بنا تهیه شده است

در ضلع جنوب شرقی رواق مزبور دو قبر است که دو قطعه سنگ مرمر بسیار
مرغوب سبزرنگ روی آنهاست قبور مزبور یکی مربوط به بکتاش خان حاکم کرمان
بتاریخ ۹۸۸ هجری و دیگری مربوط به خان آقا خاتون بتاریخ ۱۰۰۲ هجری میباشد
در گوشه جنوب غربی رواق مذکور مزار جناب شیخ ابوالوفا قرار گرفته که
راهی هم به صحن شاه عباسی دارد

از طرف شمال و جنوب دو راهرو بزرگ این رواق رابه رواق وکیل الملکی
متصل میکند .



منظره گنبد که وسیله شاه احمد بهمنی دکنی ساخته شده است

در سمت شرق رواق دربی است که بطرف صحن شاه عباسی باز میشود بالای درب مزبور که بطرف رواق است این کتیبه بخط ثلث خوب نصب شده است

«در زمان خلافت نواب کامیاب سپهر رکاب شاه جمجاه سلیمان بارگاه ملائک سپاه ابوالمظفر عباس پادشاه خلدالله ملکه و سلطانیه حکومت دستگاه رفعت و معالی انتباه بکشتن خان ابن حضرت اقبال خان والی افشار با تمام این دارالحفاظ توفیق یافت تحریراً فی شهر شوال سنه ثمان و تسعین و تسعمائه الهجریه ۹۹۸» و نیز بالای درب مزبور که بطرف صحن عباسی است خطوطی بشرح زیر است

اول - روی دولنگه درب مزبور بخط ثلث مرغوب صلواته کمیر که دوازده امام است نوشته و از چوب درب منبت گردیده و برجسته است در بهای مزبور منبت بسیار عالی و قدری هم روی آن خاتم کاری شده .

دوم - بالای این درب بخط نستعلیق بسیار متوسط این جملات نوشته است :
ومن دخله کان امناً

در دو طرف درب زنجیرهای مخصوصی نصب و بطرفین چهار چوب دو طرف و بالای درب حلقه شده است .

حاشیه درب بشکل جناقی بسیار خوب نجاری شده و گل میخهای آهنی آن بسبک مخصوصی ساخته شده و دیدنی است

سوم - بالای تمام این خطوط کتیبه کاشی کاری است که بخط ثلث بسیار مرغوب این اشعار با کاشی سفید در زمینه کاشی سیاه معرق و نقش شده است
هر که بر این در نهد سراز ره صدق و نیاز

حاجت او را بر آرد پادشاه کارساز

شاه ترکستان و هندستان بدین درگاه فقر

با نیاز آیند و گردند از دو عالم بی نیاز

کعبه صدق و صفا و مروء اهل وفاست

در مقام طوف این ازهند تا روم و حجاز

شاه درویشان عالم نعمت الله ولی
آنکه سرعشق فرموده بیان با اهل راز
داد توحید و تصوف داده اندر نظم و نثر
در حقیقت کوس عرفان کوفته در هرمجاز
هر که مقصود و مرادی دارد اینجا گوینخواه
کز سرهمت در رحمت شده بر خلق باز
حاجتی گر داری ای دل بر در او عرض کن
تا کند آنرا روا شاه شهیر دلنواز

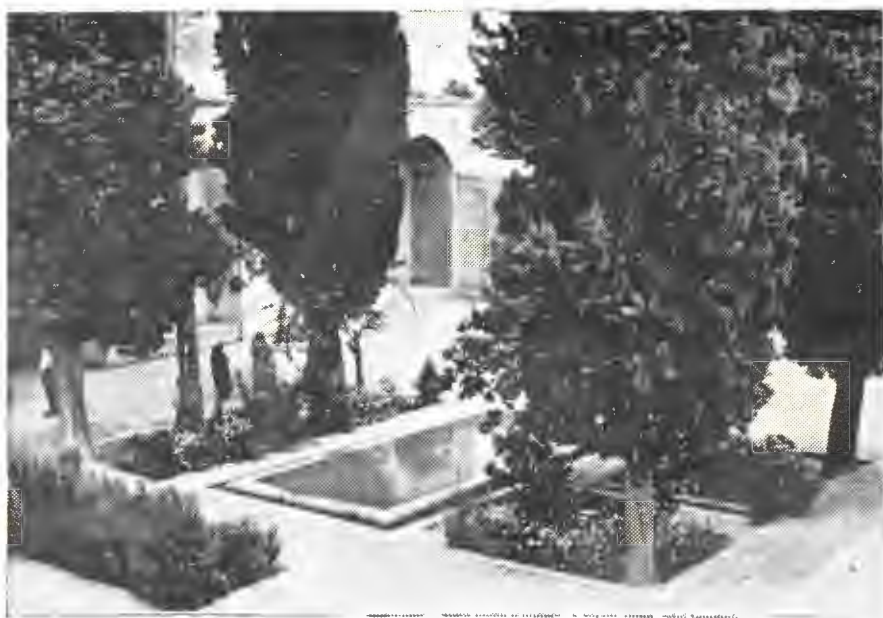


دربالای این سردرب پشت بغل کاشی معرق قدیمی است و در بالای اشعار
مزبور سقف قطاره کاری مقرنس بسیار خوبی از گچ ساخته شده و در زیر یکی از
ستاره‌های مقرنس پنج پر اسم بنای آن باین عبارت نوشته شده :
عمل کمال الدین بن حسین طیان نعمة اللهی
در زیر دوره طاق گچ بری بسیار مرغوبی است که مورد نظر و طرف
توجه است

قسمت پنجم صحن شاه عباسی که بصحن میر داماد هم خوانده شده

این صحن در سمت غربی رواق شاه عباسی قرار دارد و دارای ۳۱٫۷۰ متر طول
و ۲۴٫۳ متر عرض میباشد صحن مزبور چهار باغچه گلکاری و یک اصله درخت کاج
و چهار سرو دارد حوض مرمری بطول ۵۶۰ متر و عرض ۳۶ متر در این صحن
ساخته شده که بحوض کوثر معروف است

در سمت غرب صحن مزبور یک عمارت دو طبقه است با ارتفاع ۸ متر و طول ۹ متر
و عرض ۴ متر که طبقه پائین آن بمنزله راهرو و متصل بصحن حسینیّه است و مجرای
آب صحن حسینیّه از همین طبقه و راهرو است .



منظره صحن سوم که وسیله شاه عباس کبیر صفوی ساخته شده و بصحن شاه عباسی
یا صحن میر داماد معروف شده است

در طرفین عمارت دو طبقه مزبور دو پنج دربی و دو باریکه و دو اطاق انبار است .

در سمت جنوب صحن مزبور هفت طاق نمای بزرگ است که به عمارت دبستان دخترانه نعمتیه متصل است

در سمت شرق این صحن شش اطاق است که یکی از آنها پنجره و راهرو قبر شیخ ابوالوفا قرار گرفته .

در سمت شمال این صحن يك پنج دربی در وسط و دوسه دربی در آخر و چهار باریکه و يك راهرو است که یکی از آنها بصحن وکیل الملکی راه دارد .

قسمت ششم صحن حسینیہ یا صحن محمدشاهی

ساختمان این صحن بدون باغچه و حوض است و برای حسینیہ ساخته شده طول آن ۴۵٫۷۰ متر و عرض آن ۲۳٫۲۰ متر میباشد

این صحن مثل سایر صحن ها شرقی و غربی ساخته شده و طول آن از شرق به غرب است و این صحن آخرین صحن آستانه است

در سمت غربی صحن مزبور دو مناره بسیار زیبا با کاشی کاری بسیار عالی ساخته شده که ارتفاع آنها از کف صحن ۴۱ متر است در طرفین مناره های مزبور دو اطاق است که روی آنها دو غرفه زیبا ساخته اند و بدنه تمام آنها کاشی کاری است در طرفین اطاقها راهروهای بام است .

در سمت شرق صحن مزبور عمارت سردرب بزرگ است که بصحن شاه عباس میرود در طرفین سردرب مزبور دو ایوان و اطراف ایوان دو باریکه است .

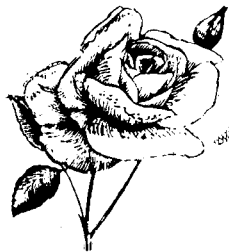
در سمت شمال این صحن پنج ایوان ساخته شده که سه ایوان آن هفت متر طول و دو ایوان دیگر پنج متر طول و عرض تمام ایوان ها ۲٫۴۰ متر است

در عقب ایوانهای مزبور اطاقهایی وجود دارد که تمام دارای درب و پنجره

است . در سمت جنوب پنج ایوان و چهار باریکه ساخته شده که در عقب یکی از ایوان های مزبور اطاق بزرگی است که محل نصب موتور برق آستانه است و عمارت مزبور متصل است بباغچه کاشی گر خانه

قسمت هفتم محوطه جلوی سردرب صحن محمدشاهی

این محوطه بیرون درب صحن محمدشاهی و مشرف بر رودخانه خشک است که از سمت غربی بناهای آستانه عبور میکند در این محوطه حوضی بطول ۸۵ متر و بعرض ۵۸۰ متر از سنگ مرمر ساخته شده و در سمت شمال و جنوب آن شش طاق نما و دوراهرو است درخت چنار کهنی در این محل وجود دارد که از زمان خیلی قدیم یادگار باقیمانده و ظاهراً پیش از ۷۰۰ سال دارد عمارتی هم در سمت دیگر رودخانه خشک مقابل محوطه مزبور قرار دارد که غالباً منزل متولیان آستانه و در کمال استحکام ساخته شده است





منظره صحن چهارم که وسیله محمد شاه قاجار ساخته شده و به صحن
محمد شاهی معروف است

فصل دوازدهم

در بیان طریقه سلسله علیّه نعمت اللّهیّه

بی مناسبت نیست که در اینجا شمه از امتیازات سلسله نعمة اللّهیّه بطور مختصر اشاره و خوانندگانرا توصیه کنیم که توجه و تفکر در این مورد بیشتر نموده بحقایق آن آگاه و بصیر گردیده راه را از چاه و صراط المستقیم را از پرتگاه بشناسند و امتیاز نهند .

قطع این مرحله بی همراهی خضر مکن ظلما تست بترس از خطر گمراهی
بهترین کتابی که طریقت آنحضرت را بطریق اجمال ذکر نموده بستان السیاحه است که برای انتباه و آگاهی خوانندگان قسمتی از آن عینا نقل میشود:
مخفی نماند که سلسله آنحضرت مشهور و در کتب عرفا و فقرا مذکور است و طریقه نعمة اللّهیّه بدانجناب منسوب است و خصوصیات چند بان سلسله منسوب و بجهت آنها از سلاسل دیگر ممتاز و از سایر طرق بامتیاز است
سالکان سلسله علیّه در بلاد هندوستان و کابلستان و ایران بسیار سیما در کشور دکن و در کرمان و عراق عجم و فارس و آذربایجان و گیلان بشمارند .

راقم گوید که در اکثر بلاد اسلام گردیده و بصحبت سلاسل عامه و خاصه رسید و اکابر و اعظم طرق مختلفه را دیده طریقه که از تفریط دور و از عقائد فاسد مهجور باشد و جامع مراتب شریعت و طریقت و مجاهده و ریاضت بوده و بر وفق قرارداد شریعت مقدسه عبادات و معاملات و مجاهدات نموده باشد و از طریقه رویه و روش خیمه معرا و مبرا باشد و نسبت طریقت آنها تا معصوم صحیح و معنعن و بی شبهه درست شود در کشور ایران اکنون نادر بلکه تحصیل آن متعذر است و در سایر بلاد

نیز متعسر مگر سلسله نعمه‌اللاهیه رضویه علیه وعلی آباءه واجداده الف تعجیه ...
 راقم گوید که سلسله نعمه‌اللاهیه بصفات چند مخصوص میباشد و بسبب آن از
 سایر سلاسل ممتاز شده اند
 اول آنکه بر سالکان علمیه بسط غالب است بخلاف بعضی صاحبان سلاسل که
 در ایشان قبض بیشتر و بسط کمتر است

نظم

اگر تو یار نداری چرا طلب نکنی و گریبار رسیدی چرا طرب نکنی
 دوم آنکه کسوتی جهت سالکان طریقت آنحضرت معین نیست و جامه
 مخصوص ندارند آنجناب فرموده است که حق پرستی و خداجوئی در هر لباس ممکن
 است و خرقه و جبهه را اعتبار نیست .

نظم

مرد خدا که شیوه تقوی طلب کند خواهی سفید جامه و خواهی سیاه باش
 این نیز خلاف جمعی از سالکین سلاسل دیگر است زیرا که اکثر ایشان
 برای امتیاز کسوتی خاص و جامه مخصوص مقرر نموده اند
 سیم آنکه در آن سلسله ترك كسب و کار کردن و روی در بطالت آوردن
 نمیباشد آنجناب فرموده است که هر کسی در هر کسب و هنری کفّه دارد میتواند
 بندگی کند و آفریدگار خود را عبادت نماید و هر که ترك كسب معیشت نموده
 طریق عبادت پیش گیرد هر آینه شیرازه عالم نظام نپذیرد باری تعالی انسانرا برای
 معرفت و عبادت آفریده و بسه چیز محتاج و مفتقر گردانیده .
 اول اکل و شرب که قوام بدن باوست

دوم لباس و جامه که ستر عورت و دفع حرارت و پروت از دست
 سوم مسکن که آرام و آسایش و دفع الم باد و باران و غیره بدوست و این
 سه چیز حاصل نمی شود مگر از سه چیز:
 اول بکسب و کسب مراتب دارد - دوم سرقت و دزدی آن نیز مراتب دارد

سوم طمع و خواهش از مردم کردن آن هم مراتب دارد
 باتفاق عقلا این دو قسم مذموم و نزد باری تعالی شوم است باقی ماند کسب و آن
 محمود و ستوده است پس انسانرا لازم است که بجهت معیشت خود کسبی اختیار
 کند و در آن ضمن معرفت الله را حاصل نماید و باب بندگی بر روی خود گشاید و آیه
 رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله دلالت بر مدعا دارد و اگر جذبۀ من جذبات الحق
 کسی را برباید و از مشاغل دنیوی بیرون آورد آنرا حکمی است علیحده و این طریقه
 نیز بخلاف بعضی طرق درویشانست زیرا که اکثر ایشان ترك کسب و کار را لازم میدارند
 و از مشاغل دنیوی احتراز واجب شمارند .

و مدار طریقت آنحضرت بذکر دوام و فکر مستدام بودن و در راه صدق و صفا
 و متابعت شریعت حضرت مصطفی ص علیه و آئمه هدی نمودن و طریق مخالفت نفس
 و هوا و مجانبت از بدعت پیمودن و با اخوان صفاء اخلا و باوفا صحبت نمودن و در
 تصفیه قلب و تزکیه نفس و تجلیه روح و تخلیه باطن کوشیدن و کسوت فقر و فنا و تسلیم
 و رضا و مهر و وفا پوشیدن است و خلوت در انجمن داشتن

نظم

از درون شو آشنا و از برون بیگانه باش این چنین زیبا روش کم می بود اندر جهان
 هر کس که نه در متابعت رسول الله است اگر چه زاهد زمانه بود گمراه است و
 اگر سالکی نه در پیروی مرتضی علی (ع) است گر همه شیخ روزگار بود دغلی است
 و نیز فرموده که طوابع انوار حقایق هر ولی مقتبس از مشکوة ولایت علی (ع) است
 با وجود آن امام متابعت غیر از احوالی است

سالکان آن سلسله در لیاالی جمعه بایکدیگر بسر برند و آنچه برسد نیاز در
 حضور شیخ صرف نمایند و بذکر و مراقبه و مقالات اولیاء و اصفیا شب را صبح نمایند
 و از طمع و سؤال احتراز لازم شمارند و در راحت و آسایش یکدیگر بکوشند و
 با اغیار و بیگانه بجوشند و در آن طریقت خصوصیات بسیار است که موقوف بارشاد
 شیخ است و صلی الله علی محمد و آله اجمعین

فصل سیزدهم

در انتخاب اشعار از دیوان آنجناب

بر صاحبان ذوق و هنر و دارندگان بصیرت و بصر پوشیده و پنهان نیست که طبایع بشر پیوسته متمایل بملائمات و حواس پنجگانه انسانی هریک بتناسب استعداد خود جویای ملائمی درخور خویش میباشد مثلاً ملائم چشم دیدن مناظر زیبا و رنگارنگ است که حسن صوری و جمال ظاهری نام دارد ملائمات گوش موزون بودن نغمات و اصوات خوش میباشد همچنین هر حسی از حواس دیگر احتیاج بملائمی دیگر و یار موافقی بی زیان و ضرر دارد همین قسم است نیازمندیهای حواس باطن انسانی که هریک از آنها نیز تمایل خاص بطرف ملائم و موافق خود داشته و این تمایل پیوسته بقوت و شدت خود برای رسیدن بمقصد میافزاید تا آنکه بمقصد و رسید و معشوق خویش را دریابد این کوشش و کوشش که در نهاد همه موجودات موجود است دائم در طریق وصول به هدف خاص خود در حرکت و جنبش است و ذره آرامش ندارد

وحشی بافقی گوید

یکمی میل است با هر ذره رقاص	کشاند ذره را تا مقصد خاص
رساند گلشنی را تا بگلشن	دواند گلخنی را تا به گلخن
همین میل آمد و باکاه پیوست	که محکم کاه را بر کهر با بست
همین میل است کاهن را در آموخت	که خود را بر دوبر آهن را دوخت
همین میل است همین میل است همین میل	جنیبت در جنیبت خیل در خیل
اگر پوئی ز اسفل تابعالی	نه بینی ذره زین میل خالی

یکی از این تمایلات که در خلقت و طینت بشر آفریده شده میل و توجه بشیرینی بیان و حلاوت زبان است این تمایل روز بروز مثل سایر قوا همراه با رشد آدمی راه

ترقی و تعالی پیموده بتدریج غالب مطالب بصورت کلام موزون که مناسب و ملائم با طبایع بشری باشد بیرون آمده کم کم لباس فاخر اشعار بر قامت گفتار متناسب گشته عروسان معنوی به حلیه های الفاظ شیرین و عبارات نمکین زیب و زیور یافته و از حجله گاه طبایع شعرای عالی مقدار بیرون شتافته اسراری را با جلوه جمال و کمال خود آشکار ساخته بدلهای صاحبان تاخته و با آنان نرد عشق باخته است در این هنگامه است که مطالب عالی و مقاصد متعالی مرتب و منظم بلباس نظم درآمده و خود را در جان و دل بشر جا داده است

از اینرو غالب بزرگان دین در هر دوری از ادوار عالم بجهت تربیت بنی نوع آدم اوامر و نواهی پروردگار را خواه اندرز و نصیحت و خواه ترساندن از معصیت و یا بشارت بجهت بندگی و عبادت گاهی بصورت کلام خوش درآورده اند

لباس این قبیل گفتارها گاهی لباس پرزور اشعار بوده که مورد قبول و مقبول اکثر طبایع آدمی قرار گرفته است بره نیام شعرا در قمر

خداوند حمید نیز در قرآن مجید آن من الشعر لحکمة فرموده است علیهذا و بنا بمراتب مذکوره نگارنده نیز در تحریر این رساله در مقام برآمدن که منتخبی از اشعار و زبده و برگزیده از دیوان جناب شاه نعمه الله ولی را که هر يك گوهری آبدار و دری شاهوار است با مختصر تفسیری از مضامین آن در این مجموعه گرد آورده ثبت نمایم تا خوانندگان را رهنمای ایمان و دوستداران ذوق و عرفان را چاشنی جان گردد .

در معنی و علم آدم الاسماء کلها و اینکه آدم اسم جامع و مجموع اسماء و قطب

عالم و مظهر خدا و ظل ذات یکتاست فرموده :

خوش بگوای یار بسم الله بگو	هر چه میجوئی ز بسم الله بجو
اسم جامع صورت اسما بود	صورت این اسم عین ما بود
جمله اسما باعیان رو نمود	صد هزار اسما مسمی یگوجود

مجموع اسماء آدم است لاجرم اوقطب جمله عالم است
جسم و روح و عین و اسم این هر چهار ظل يك ذاتند نیکو یاد دار
نعمه الله مظهر او دانمش صورت اسم الهی خوانمش
در معنی اینکه آینه دل مظهر تجلی حق است چنانچه صورت حق در دل
ظاهر گشت معنی همه عالم در آن هویدا است اینصورت بچشم ظاهر عیان نیست باید
بچشم جان آنرا دید .

تا صورت او در آینه می بینم معنی همه هر آینه می بینم
آینه دل بچشم جان مینگرم وین طرفه که او در آینه می بینم
هنگامی که وجود عاشق محو ذات معشوق شد عشق و عاشق و معشوق یکی
شده و همه کمالات از وجود همان ذات یکتا است که معشوق همه جانهاست .

یک وجود است و کمالاتش بسی سر این نکته نداند هر کسی
معنیت معشوق و صورت عاشق است و برگردانی سخن هم صادق است
گر بگوئی جام و می هر دو یکی است در حقیقت حق بود آن بیشکی است
و برگوئی جام و می می است این یکی مائیم و آن دیگر وی است
گاه محمود گهی باشم ایاز گاه نازی میکنم گاهی نیاز
عاشق و معشوق و عشقم گاهگاه این چنین فرمود محبوب اله
نعمه الله جو که تا یابی همه هرچه میجوئی ز ما یابی همه
ایضاً فرماید

معشوق یکی عشق یکی عاشق يك این هر سه یکی و در یکی نبود شك
يك ذات و صفات صد هزارش میدان يك صد باشد باعتباری صديك

در معنی نبوت و ولایت اینطور فرماید که نبوت بوجود مقدس حضرت محمد ابن
عبدالله صلی الله علیه و اله ختم شد اما حکم ولایت تا ابد باقی و برقرار است هر که از جانب
حق دارای ولایت باشد ولی است و نام ولی اسم حق است و وصف این نام در ولایت است.

گفته اهل ولایت گوش کن	جام باده از ولایت نوش کن
چشم از نور ولایت روشن است	در ولایت آن ولایت با من است
صورت و معنی که هر دو با من است	از نبوت و ز ولایت روشن است
از ولایت تا ولایت یافتم	هر زمانی صد ولایت یافتم
هر که را باشد ولایت از خدا	در ولایت باشد او از اولیا
اسم حق باشد ولی در شرع و دین	هم ولایت وصف او باشد یقین
شد نبوت ختم اما جاودان	باشد این حکم ولایت در میان

در معنی من عرف نفسه فقد عرف ربه فرموده است :

مطلوب خود از خود طلب ای طالب ما	خود را بشناس یکرمانی بخود آ
گر عاشق صادقی یکی را دو مگو	کافر باشی اگر بگوئی دو خدا
با عقل حدیث عشق گوئی هی هی	در کتم عدم وجود جوئی هی هی
جامی و شراب و عاشق و معشوقی	یکدم بخودا که خود تو اوئی هی هی

در معنی و مرتبت قطب عالم که در حقیقت اصل و فرع آدم و مجموعه عوالم

غیب و شهود و جبروت و ملکوت است فرموده :

مظهر الله قطب عالم است	روح و جسمش اصل و فرع آدم است
مجمع البحرین اگر جوئی وی است	صور تا جام است و در معنی می است
از صفای نفس او ملکوت بین	و ز مثال مطلقش جبروت بین
بی وجود او ندارد کس وجود	ظل الله است و سلطان شهود
عالمی را نور می بخشد مدام	از عطای اسم اعظم والسلام

در توحید و معنی اینکه وجود در عالم یکی است و در آینه های متعدد همان

يك وجود مینماید و در هر دوری از ادوار عالم جلوه همان یکی است

پادشاه و گدا یکی است یکی است	بینوا و نوا یکی است یکی است
درد مندیم و درد مینوشیم	درد و درد و دوایکی است یکی است

جز یکی نیست در همه عالم	دو مگو چون خدایکی است یکی است
آینه صد هزار می بینم	روی آن جانفزایکی است یکی است
مبتلای بلای بالا شیم	مبتلا و بلا یکی است یکی است
قطره و بحر و موج و جوهر چار	بی شک تزدما یکی است یکی است
نعمه الله یسکی است در عالم	طلبش کن بیا یکی است یکی است

در بیان اینکه عشق جان عالم است و مسمای تمام اسما و می هر جام و بی وجود او عالم در حکم عدم است هر چه وجود است منبسط از بسط وجود عشق است

جمله عالم تن است و عشق جان	اسم ظاهر این و باطن اسم آن
یک مسمی دان و اسما صد هزار	یک وجود و صد هزارش اعتبار
صورتش جام است و معنی می بود	گرچه هردو تزدما یک شئی بود
در دو میدان یک یکی و دو یکی	نیک دریابش که گفتم نیککی
بی وجود او همه عالم عدم	بر وجود او همه عالم علم
عالم از بسط وجود عام اوست	هرچه می بینی زجود عام اوست

در بیان اینکه انسان کامل مجموع قرآن است و مخزن اسرار الهی و مطلع انوار نامتناهی است مجموعه اسما و آئینه عالم نماست :

چيست انسان دیده بیا بود	جامع مجموعه اسما بود
مجمع مجموع الطاف اله	آن ایاز بندگی پادشاه
مخزن اسرار سبحانی است او	مطلع انوار ربانی است او
روح و جسم و عین و اسم این هر چهار	می نماید او بمردم آشکار
کون جامع تزدما انسان بود	و رنبا شد این چنین حیوان بود
جامع انسان کامل را بخوان	معنی مجموع قرآن را بدان
اسم اعظم مینماید صورتش	این معما میگشاید صورتش

صورتش آئینه گیتی نماست معنی او پرده دار کبریاست
در توحید فرموده است :

جزیکی نیست در جهان دومگو وحده لا اله الا هو
او یکی و مراتبش بسیار بمراتب یکی نگویم دو

در بیان اینکه هر چه وجود هستی هست همه از هستی حق است مانند قطره
و موج و حباب که وجودشان از دریاست و مانند جام های الوان که از يك خم بساده
می گیرند هر زمان قطرات - امواج - حبابها - جامها از میان رفتند همان
دریا باقی است بمصداق كل شئی ها لك الاوجه

بود ما از بود او پیدا شده	جمع گشته قطره و دریا شده
بر سر آبی و پنداری سراب	غرق آبی آب میجوئی ز آب
قطره و موج و حباب و بحر و جو	هر یکی را گریابی آب جو
جام الوان پر کن از يك خم می	تا نماید رنگها از لطف وی
گر فسردی بر لب جو زاله	ور گذاری آب روی لاله
هر گلی راشیشه دانی از گلاب	هر حبابی کاسه می بین پر آب
کاسه و کوزه چو بشکستیم ما	در میان بحر بنشستیم ما
قطره و دریا نمساید ما و او	كل شئی ها لك الاوجه

در معنی دل اینطور فرموده است :

خلوت که دل گنجینه اسرار خاص خدا و عرش اعظم بی منتهاست محل یار و
مقر دلدار است

نقطه اصلی دایره وجود و مجموعه عالم غیب و شهود است معنی و مراد کنت کنز
در گوشه دل یافت میشود دل عارف از تجلی جمال و جلال حق دائم در تربیت است و
با چنین رتبت در ملك وجود و هستی فوق مرتبت است :

مجمع البحرين اگر جزئی دل است جامع مجموع اگر گوئی دل است

اوسع است از عرش اعظم عرش دل	چيست كرمى سده از فرش دل
كنت كنزا گنج اسمای ويست	كنج دل ميچو كه آن جای ويست
جمله اسماء در او گنجيده اند	اهل دل دل را بدینسان دیده اند
علم اجمالی چو دانستی بجان	علم تفصیلی ز لوح دل بخوان
از جمال و از جلال ذوالجلال	تربيت يابد دل ما لايزال
نقطه در دائره بنهفته اند	اهل دل اين نقطه را دل گفته اند
نقد دل را قلب ميخواند عرب	باشد از تقلیب او را اين لقب
جامع غيب و شهادت دل بود	تخت سلطان ولايت دل بود
رحمت ذاتی دهد دل را سعت	لاجرم اوسع بود دل از صفت
فی المثل گر عالم بی منتها	در دل عارف در آيد بارها
دل محس آن نگرده جان من	اينچنين فرمود آن جانان من

در بيان اينكه خدمت صاحب دلان از دل و جان بايد كرد همواره دل را بايد
بنور جانان منور ساخت و خانه را برای يار از غير پيرداخت !

گر بيابى عارفی صاحب دلسی	خدمت او كن كه گردی مقبلی
خدمت صاحب دلان ميكن بجان	تا بيابى منصب اهل دلان
خدمت اينطايفه مردانه كن	جان فدای خدمت جانانه كن
سربنه بر پای مردان خدا	تا چوما سرورشوی در دوسرا
ترك اين دينی كن و عقبی بمان	تا فدای تو شود هم اين و آن
غير محبوب از دل خود دور كن	بگذر از ظلمت هوای نور كن

در بيان آدم معنی فرموده است :

آدم معنی روح تمام عالم است و جامع مجموع اسماست و لوح علم اجمالی
قضااست هم عقل کل و هم نفس کلیه است ساير نفوس و عقول كه مردوزن باشند متفرع
بر وجود اين آدمند :

جامع مجموع اسما آدم است	لاجرم اور روح جمله عالم است
عقل اول دره بیضا بود	صورت و معنی جدما بود
آدم معنی است عقل کل بنام	جمله عالم ازو یابد نظام
حضرت مبدع چو او را آفرید	مبدع مجموع عالم شد بدید
علم اجمالی است او را از قضا	لاجرم لوح قضا خوانیم ما
نفس کلیه ازو حاصل شده	این و آن با یکدیگر واصل شده
مردوزن یعنی نفوس و هم عقول	فرع ایشانند این هر دو اصول
نفس کل یا قوته حمرا بود	این کسی داند که او از ما بود
جامع مجموع اسما او بود	جمله میدان کاین جمل نیکو بود
از وجودش یافته عالم نظام	بلکه جان عالم است او والسلام

در بیان جود وجود احدیت و نور وحدانیت فرموده است

ابتدای سخن بنام یکی	درد و عالم یکی است نیست شکی
جود او میدهد وجود بما	جام گیتی نما نمود بما
دیده ما شده نکو روشن	چشم عالم بنور او روشن
در همه نور او عیان دیدیم	تو چنین بین که ما چنان دیدیم
نور اسمای اوست در اشیا	خوش بود هر که خواند این اسما
آسمان و زمین و لوح و قلم	روشن از نور او بود فافهم
او یکی وصفات او بسیار	لیس فی الدار غیره دیار
نعمه اللهم و شدم آگاه	گفته ام لا اله الا الله

در بیان اینکه پیغمبر اکرم و نبی مکرم عین اول است و اصل مجموعه عالم

مظهر اسم اعظم است و رسید و سرور بر تمام اولاد بنی آدم

عین اول یکی است تادانی	عین اعیان سزد اگر خوانی
آفتاب است و عالمش سایه	سایه روشن بنور همسایه

جام گیتی نماش میخوانند
 عاشقان از شراب او مستند
 باطنش آفتاب و ظاهر ماه
 نظری کن که نور دیده ماست
 گنج و گنجینه و طلسم نگر
 مظهر اسم اعظمش خوانم
 اسم اعظم طلب کن از کامل
 سید عالم است و ما بنده
 نظری بر جمال ما فرمود
 در گنجینه قدم بگشود
 آفتاب است و ماه خوانندش
 اول انبیا و آخر اوست
 همه عالم طفیل او باشد
 باد برآل او درود و سلام
 در وصف شاه لافتی علی مرتضی و نور ولایت سلطان اولیا فرموده است
 تا ز نور روی او گشته منور آفتاب
 نور چشم عالم است و خوب و در خور آفتاب
 وصف او گوید بجان شاه فلک در نیمروز
 مدح او خواند روان در ملک خاور آفتاب
 تا برآرد از دیار دشمنان دین و دمار
 میکشد هر صبحدم مردانه خنجر آفتاب
 صورتاً ماهست و معنی آفتاب و چشم ما
 شب جمال ماه بیند روز خوش در آفتاب

پادشاه هفت اقلیم است و سلطان دوکون
تا شده از جان غلام او چو قنبر آفتاب
هر که از سر علی نور ولایت دید گفت
دیگران چون سایه اندونور حیدر آفتاب
آفتاب از جسم و جان پاك اوتانور یافت
پادشاهی میکند در بحر و دربر آفتاب
گر نبودی نور معنی ولایت را ظهور
کی نمودی در نظر ما را مصور آفتاب
یوسف گل پیرهن برقع گشود و رخ نمود
چشم مردم نور دید و شد منور آفتاب
نقطه اصل الف کان معنی عین علی است
در همه آفاق روشن خوانده از بر آفتاب
تا نهاده روی خود بر خاک پای دلش
یافته شاهی عالم تاج بر سر آفتاب
میزند خورشید تیغ قهر بر اعدای او
میفشاند بر سر یاران او زر آفتاب
رای او خورشید تابان خصم او خاشاک ره
کی شود از مشیت خاشاکی مکدر آفتاب
با وجود خوان انعام علی مرتضی
قرص مه يك گرده خوان محقر آفتاب
سایه لطف خدا و عالمی در سایه اش
نور رویش کرده روشن ماه و انور آفتاب
سنبیل زلف سیادت می نهید بر روی گل
خود که دیده در جهان زلف معنبر آفتاب

تا بزیر چشم این صاحب نظر یابد نظر
 از غبار خاک پایش بسته زیور آفتاب
 عین او از فیض اقدس فیض اوروح القدس
 عقل کل فرمانبر او بنده چاکر آفتاب
 استان بارگاه کبریایش بوسه داد
 در همه دور فلک گردیده سرور آفتاب
 ما گرفتم مهر او چون جان شیرین در کنار
 گیردم روزی بصد تعظیم در بر آفتاب
 نعمة اللہم زال مصطفی دارم نسب
 ذرۂ از نور او می بین و بنگر آفتاب
 شیخ سعدی علیہ الرحمہ غزلی فرموده باین مطلع:
 از هر چه بگذری سخن دوست خوشتر است
 پیغام آشنا نفس روح پرور است
 خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی نیز بهمین وزن فرموده:
 باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است شمشاد سایه پرور من از که کمتر است
 حضرت شاه نعمة اللہ ولی در وصف شاه مردان نیز بهمین وزن فرموده است
 از نور روی اوست که عالم منور است
 حسنی چنین لطیف چه حاجت بزبور است
 سلطان چاربالش و شش طاق و نه رواق
 بر درگه رفیع جلالش چو چاکر است
 زوج بتول باب امامین مرتضی
 سردار اولیاء و وصی پیمبر است
 مسند نشین مجلس ملک مالائکہ
 در آرزوی مرتبه و جاه قنبر است

هر ماه ماه نو بجهان مژده میدهد
یعنی فلک ز حلقه بگوشان حیدر است
اسکندر است بنده او از میان جان
چوبک زن درش بمثل صد چو قیصر است
گیسو گشاد و گشت معطر دماغ روح
رو را نمود و عالم از آن رو مصور است
جودش وجود داد بعالم از آن سبب
عالم بیمن جود وجودش منور است
خورشید لمعه ایست ز نور ولایتش
صد چشمه حیات و دود حوض کوثر است
نزديك ما خليفه بر حق امام ماست
مجموع آسمان و زمینش مسخر است
مداح اهل بیت بنزدیک شرع و عقل
دنیا و آخرت همه او را میسر است
لعنت بدشمنان علی گر کنی رواست
میکن مگو که این سخن بس مکرراست
گوئی که خارجی بود از دین مصطفی ص
خارج مگو که خارجی آن شوم کافراست
هر مؤمنی که لاف و لای علی (ع) زند
توقيع آل آل بنامش مقرر است
بادست جود او چه بود کان مختصر
با همتش محیط سرابی محقر است
اورا بشرمخوان تو که سر خداست او
او دیگر است و حالت او نیز دیگر است

طبع لطیف ماست که بحری است بیکران
 هر حرف از این سخن صدفی پرز گوهر است
 هر بیت ازین قصیده که گفتم بعشق دل
 میخوان که هر یکی زیکی خوب و خوشتر است
 سید که دوستدار رسول است و آل او
 بر دشمنان دین محمد صم مظفر است
 در وصف سید عالم و خواجه بنی آدم حضرت خاتم صلی الله علیه و آله
 فرموده است :

بنایم روح جان افزای سید	بنایم صورت زیبای سید
همه اسرار او داند کماهی	بنایم آن دل دانای سید
توان دید آفتاب هر دو عالم	بنور دیده بینای سید
سرافرازی کنی در دین و دنیا	گرت در سر بود سودای سید
بنزد همت ما هفت دریا	بود يك قطره از دریای سید
ز سید غیر سید من نجویم	ندارم هیچکس بر جای سید
شکر ریزی کنی در مصر معنی	بصورت گر خوری حلوائ سید
ز سر سینه بی کینه او	شدم واقف هم از ایمای سید
دم جان بخشش از عیسی طلب کن	ز موسی جوید بیضای سید
غلام سیدم از جان و از دل	بخاکپای بسی همتای سید
بفردا میدهد امروز وعده	بنایم وعده فردای سید
دو چشم نعمه الله نور ازودید	که باشد روز و شب ماوای سید

این غزل مولوی را که در دیوان شمس تبریزی است حضرت شاه نعمه الله ولی
 قدس سره العلی تضمیناً شرح فرموده است

داد جاروبی بدستم آن نگار	گفت کز دریا بر انگیز آن غبار
آب آتش گشت و جاروبم بسوخت	گفت کز آتش تو جاروبی بر آ

عقل جارو بست نگار آن پیر کار
 آتش عشقش چو سوزد عقل را
 کردم از حیرت سجودی پیش او
 آه بی ساجد سجودی چون بود
 عقل لای نافیہ میدان همی
 سجده بی ساجد ندانی چون بود
 گردنک را پیش کردم گفتمش
 تیغ تا او بیش زد سریش شد
 گردنم یعنی سر هستی بود
 چون سر هستی ببرید از بدن
 ایمزاج سرد کو طاس دلت
 بگذر از گلخن تو در گرما به رو
 گر فسرده نیستی بر خیز گرم
 طاس دل بر کن از این حمام تن
 تا به بینی نقشهای دلربا
 خاک و آب از عکس اورنگین شده
 از حجب بیرون خرامد بی حجاب
 لاله زار و نقشهای بی حساب
 چیست شرق و غرب اندر لامکان
 شش جهت حمام و روزن لامکان
 خلوت دل لامکان است از یقین
 گلخن تاریک نفس شوم تست
 من چراغ هر سرم همچون فتیل
 شمعها بر میشد از سرهای من

باطنت دریا وهستی چون غبار
 باز جارویی ز عشق آید بکار
 گفت بی ساجد سجودی خوش بیار
 گفت بیچون باشد و بیچار چار
 عشق اثبات حق است ای یار یار
 یعنی بی هستی ساجد سجده آر
 ساجدیرا سر ببر با ذوالفقار
 تا برست از گردنم سر صد هزار
 تیغ تیز عشق باشد ذوالفقار
 معرفت شد آشکارا صد هزار
 تا در این گرما به تو گیری قرار
 جامه بر کن بشگر آن نقش و نگار
 ترك صورت کن بمعنی کن گذار
 سوی باغ جان خرام ای با وقار
 تا به بینی رنگهای لاله زار
 جان بتازیده بترك و زنگبار
 رونق گلزار و جان لاله زار
 از تجلی باشد ای صاحب وقار
 گلخن تاریک و حمامی نگار
 بر سر روزن جمال شهریار
 روزنش جان است و جانان شهریار
 چیست حمام این تن ناپایدار
 جمله را اندر گرفته از شرار
 شرق و مغرب را گرفته در قطار

چون گذر کردی ازین و آن بعشق	جامه درپوش از صفاتش ذات وار
باز چون همرنگ و بوی او شدی	یار خود بینی نگار هرنگار
شب گذشت و قصه ام کوتاه نشد	ای شب و روز از حدیشش شرمسار
شاه شمس الدین تبریزی مرا	مست میدارد ز جام بی خمار
سید ملک وجودم لاجرم	آنچه پنهان بود کردم آشکار

در دیوان حضرت شاه نعمه الله ولسی قصیده ایست دارای پنجاه و هفت بیت که پیش گوئیهای آنجناب را میرساند دلہائیکہ بنور ایمان روشن و تابناک و از هر وسوسه و هوائی پاکیزه و پاک گردیده کاشف مطالب این اشعار و واقف رموز و نکات این اسرار میباشد :

قدرت کرد گار می بینم	حالت روز گار می بینم
حکم امسال صورتی دگراست	نه چو پیرار و بار می بینم
از نجوم این سخن نمیگویم	بلکه از کردگار می بینم
عین و رادال چون گذشت از سال	بوالعجب کار و بار می بینم
در خراسان و مصر و شام و عراق	فتنه و کارزار می بینم
گرد آئینه ضمیر جهان	گرد وزنک و غبار می بینم
همه را حال میشود دیگر	گریکی ورهزار می بینم
ظلمت ظلم ظالمان دیدار	بیحد و بی شمار می بینم
قصه بس غریب می شنوم	غصه درد یار می بینم
جنگ و آشوب و فتنه و بیداد	از یمین و یسار می بینم
غارت و قتل و لشکر بسیار	در میان و کنار می بینم
بنده را خواجه و شهمی یابم	خواجه را بنده وار می بینم
بس فرومایگان بی حاصل	عامل و خواندگار می بینم
هر که او پاریا بود امسال	خاطرش زیر بار می بینم

مبتدع افتخار می بینم (۱)	مذهب و دین ضعیف می یابم
در همش کم عیار می بینم (۲)	سکه نوزند بر رخ زر
گشته غمخوار و زار می بینم	دوستان عزیز هر قومی
دیگری را دچار می بینم	هریک از حاکمان هفت اقلیم
هر یکی را دوبار می بینم	نصب و عزل تبکچی و عمال
مهر را دل فکار می بینم (۳)	ماه را روسیاه می یابم
خصمی و گیرودار می بینم	ترك و تاجيك را بهمدیگر
مانده در رهگذار می بینم	تاجر از دست دزد بی همراه
از صغار و کبار می بینم (۴)	مکر و تزویر حیل در هر جا
جور ترك تتار می بینم	حال هند و خراب می یابم (۵)
جای جمع شرار می بینم (۶)	بقعه خیر سخت گشته خراب
بی بهار و ثمار می بینم	بعض اشجار بوستان جهان
در حد کوهسار می بینم	اندکی امن اگر بود آنروز
حالی اختیار می بینم	همدمی و قناعت و کنجی
شادنی غمگسار می بینم	گرچه می بینم اینهمه غمها

(۱) ضعف مذهبی و دین همان از بین رفتن ایمان از ابناء زمان است که مدتها است در میان مردم آشکار و عیان است

(۲) سکه های فلزی امروزی همان درهم کم عیار و مصداق همین اشعار است

(۳) آنچه در ظرف نیم قرن اخیر دیده شده چند مرتبه خورشید و ماه روسیاه و نورشان با خسوف و کسوف کلی تباه شد

(۴) آنچه در این چند سال اخیر در شهرهای مختلف دیده شده حیل و تزویر در تمام امور دامنگیر برنا و پیر بوده که جلوگیری از آن جز با اجرای مجازاتهای اسلامی وسیله دیگری مفید نیست

(۵) تسخیر تمام هندوستان بدست سپاهیان انگلستان که سالهای سال با سارت هندوها تمام شده بود زبانزد خاص و عام بود

(۶) شاید مراد خرابی مرقد مطهر حضرت موسی الرضا علیه الاف التیحه و الشنا است که بدست دولت روسیه تزاری صورت گرفت که همه شنیدند و عاقبت ایندولت را هم دیدند که چگونه با فقر اض رسیدند

غم مخور ز آنکه من در این تشویش	خرمی و میل یار می بینم
بعد امسال و چند سال دگر	عالمی چون نگار می بینم
چون زمستان پنجمین بگذشت	ششمش خوش بهار می بینم
نایب مهدی آشکار شود ^(۱)	بلکه من آشکار می بینم
پادشاهی تمام دانائی	سروری با وقار می بینم
هر کجاری نهد بفضل الله	دشمنش خاکسار می بینم
بندگان جناب حضرت او	سر بسر تاجدار می بینم
تا چهل سال ای برادر من	دور آن شهریار می بینم
دور او چون شود تمام بکام	پسرش یادگار می بینم
پادشاه و امام هفت اقلیم	شاه عالی تبار می بینم
بعد از و خود امام خواهد بود	که جهان را مدار می بینم
میم و حامیم و دال میخوانم	نام آن نامدار می بینم
صورت و سیرتش جو بیغمبر	علم و حلمش شعار می بینم
دین و دنیا از و شود معمور	خلق از و بختیار می بینم
ید بیضا که باد پاینده	باز با ذوالفقار می بینم
مهدی وقت وعیسی دوران	هر دو را شهنشاه می بینم

(۱) در این اشعار مژده طلوع و ظهور شخص بسیار بزرگی از خاصان خداست که تا چهل سال از دوران زمان سلطان کشور جان آد미ان است پس از آن فرزند آن بزرگوار که محمد نام دارد با بر صره روزگار میگذارد که سراسر عالم بنور وجود و قدسش منور میگردد بعد از و داد ریشه ظلم و پیداد را از جهان برداشته دین و دنیای عالمیان را معمور و رسوم بی دینی و بی ایمانی را از آنها دور می سازد

خلاصه نشانیهای که در اواخر اشعار پدیدار است منطبق است با اخبار ظهور حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه و اله که دنیا پس از جور بسیار و ظلم بی شمار جای خود را با ظهور آن بزرگوار (ع) بعد از حقیقی میدهد بطوریکه :

کرم با میش و شیر با آهو در چرا بر قرار میگردند
و مطابق اخبار گنجهای پنهانی همه با اختیار آن امام عالیقدر در می آید

گل این را بیار می بینم	گلشن شرع را همی بویم
عدل او را حصار می بینم	این جهان را چو مصرمینگرم
همه را کامسکار می بینم	هفت باشد وزیر سلطانم
خجیل و شرمسار می بینم	عاصیان از امام معصومم
باده خوشگوار می بینم	بر کف دست ساقی وحدت
همدم و یار غار می بینم	غازی دوست داردشمن کش
کند و بسی اعتبار می بینم	تیغ آهن دلان زنك زده
هر یکی را دو بار می بینم	زینت شرع و رونق اسلام
در چرا بر قرار می بینم	گرگ بامیش و شیر با آهو
همه بر روی کار می بینم	گنج کسری و نقد اسکندر
خصم او در خمار می بینم	ترك عیار مست می نگرم

نعمۃ الله^۱ نشسته در کنجی

از همه بر کنار می بینم

ایضاً پیش گوئی دیگری است که ضمن يك رباعی فرموده است

در نهصد و نه من دو قران می بینم

از مهدی و دجال نشان می بینم

دین نوع دگر گردد و اسلام دگر

این سر نهان است عیان می بینم

در بیان اینکه نبوت و ولایت ظاهر و باطن توأم با یکدیگر و وجود مبارک حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی ص و علی مرتضی علیه الصلوٰة والسلام مظهر ایندو رتبت و صورت و معنای اسم اعظمند که بی محبت این دو وجود مقدس هیچ عبادتی مقبول نیست و بی مهر علی و آل برای هیچ بنده حسن مآل نیست

حافظ شیرازی گوید :

آنرا که دوستی علی نیست کافر است

کو زاهد زمانه و کو شیخ راه باش

ایضاً در اینمورد ازوست:

هر کس که ندارد بجهان مهر تو در دل

گفتیم خدای هر دو عالم

گفتیم نبوت و ولایت

آن بر همه انبیاست سید

آن صورت اسم اعظم حق

واو ار طلبی طلب کن ازنون

در اول و آخرش نظر کن

چشمی که نه روشن است ازوی

شهباز علی است نیک دریاب

بی مهر محمد و علی کس

باشد عالم علی بدستم

در جام جهان نمای عیش

بر یرلیغ ما نشان آل است

او ساقی حوض کوثر و ما

بی حضرت او بهشت باقی

بیچاره رزم اوست رستم

دستش به اشارت سر تیغ

کم باد محب آل مروان

رو تابع آل مصطفی باش

مائیم ز عزتش معزز

حقا که بود طاعت او ضایع و باطل

گفتیم محمد (ص) و علی (ع) هم

در ظاهر و باطنند با هم

وین بر همه اولیاء مقدم

وین معنی خاص اسم اعظم

وز واو الف بجوی فافهم

تا دریابی تو سر خاتم

آن دیده مباد خالی از نم

دانه روح است و دام آدم

یک لحظه ز غم مباد خرم

زانست ولایتسم مسلم

عینی است که آن بعین بینم

ما دلشادیم و خصم در غم

نوشیم زلال او دمادم

جامی باشد ولیک بی جسم

خواننده بزم اوست حاتم

افکنده زدوش دست ارقم

هر چند کمند کمتر از کم

نی تابع شمر و ابن ملجم

مائیم بدولتش مکرم

بر عرش زدیم سنجق خویش	بر بسته ز زلف حور پرچم
ای نور دو چشم نعمت الله	وی مرد موالی معظم
در دیده ماترا مقام است	بنشین جاوید خیر مقدم
در عین علی نگاه میکن	می بین تو عیان جمله عالم

بر صاحبان ذوق و عرفان و دارندگان لطیفه ایمان پوشیده و پنهان نیست که بمقتضای مراتب فطرت و بر حسب درجات استعداد که در نهاد اولاد آدم است قابلیت تربیت در تمام خلائق بودیعت نهاده شده است اگر این قابلیت تحت نظر مربی و معلم صحیح بکار افتد متدرجاً نتیجه آن بمنصه ظهور و بروز رسیده نفوس را بکمال میرساند این مراتب حاصل نمی شود مگر بدلالته راهنمایی با انتباه و هدایت راهبری دل آگاه که واقف بامراض روحی نفوس بوده درد درونی اشخاص را تشخیص و دوا رامطابق مرض تعیین نماید علیهذا بدون راهبر و راهنما و بی مدد خضر با صفا طی طریق تکمیل و تربیت غیر ممکن و بی چون و چرا وجدال و وصول بمقصود علاوه بر اینکه محال مینماید بشر را بضالالت و غوایت میکشاند و سرانجام بهلاکت میرساند

حافظ فرماید :

قطع این مرحله بی همراهی خضر ممکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی
ایضاً

من بسر منزل عنقانه بخود بردم راه قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

والیان ملک ولایت و راهنمایان طریق هدایت در هر دوری از ادوار زمان برای راهنمایی و هدایت گمشدگان و نجات و فلاح کم گشتگان از هیچ دقیقه فروگذار ننموده و بر حسب مقتضیات هر دوری نوعی بتعلیم مردمان و راهبری ابناء زمان پرداخته و طوری به هدایت و تربیت همت گماشته که در حقیقت ترویج دین و وصول بمرتبه یقین بدست اینگونه مأمورین الهی صورت گرفته است

گاهی به کشته کشتن و گاهی به کشتن است ترویج دین بهر چه زمان اقتضا کند
و از آنجائی که خداوند منان نعمت وجود اینگونه راهنمایان را برای عموم

مردمان در هر وقت و زمان ارزانی فرموده میتوان گفت بزرگترین نعمت های الهی وجود همین راهبران و نجات دهندگان است که بر آنها - حجت خدا - ولی راهنما مجموعه اسما - معنی اسم اعظم - انسان کامل - قطب عالم نام نهاده شده

نظم

پس بهر دوری ولی قائم است آزمایش تا قیامت دائم است

اولیای حق که مأمور تربیت خلق میباشند هر يك از نفوس مستعده را بذکری از اذکار الهی که بمنزله داروی تربیتی است مأمور مینمایند تا بامداومت و استمرار ذکر مذکور امراض باطنی از درون انسانی دور و صفات ذمیمه بشری که بمنزله تاریکی های نفسانی است از وجود مرتفع گردیده ذاکر را ازوادی ضلالت بصراط المستقیم هدایت و معرفت بکشاند

داروی تربیت از پیر طریقت بستان

کادمی را بتر از علت نادانی نیست

والبتّه هیچگونه توفیق و پیشرفتی در کار تربیت نفس حاصل نمی شود مگر اینکه آدمی بدستوری که از طرف مربی داده شده عمل نموده بمداومت ذکر تعلیمی قیام و اقدام داشته باشد تا معالجت دردهای درونی کامل و بهبودی حاصل شود برای اینگونه اذکار که از ائمه اطهار بوسیله اولیاء زمان یا مجازین از آن بزرگواران که بنفوس بشر تعلیم میشود اصطلاحاتی خاص در عرفان است که گاهی به می گاهی بنور و چراغ گاهی بشمشیر آبدار گاهی به ذوالفقار و غیر آن نامیده شده است

همانطور که برای باده انگوری آثاری از قبیل سرخوشی سرمستی وجد و طرب و سایر کیفیات ظاهری موقتی هست برای می عرفانی که باعتباری می طهور - باده منصوری نام نهاده شده نیز کیفیاتی است که وصف آن بیرون از قدرت بیان بلکه درک

این ذوق و مستی خارج از حد امکان است یافتنی است نه بافتنی تنها طریق رسیدن
بمستی عشق و چشیدن باده منصوری ترك همه هواهای نفسانی است که باده انگوری
نیز یکی از آنهاست

مولوی فرماید :

ای ساقی جان پرکن آن ساغر پیشین را
آن راهزن دل را وان راهبر دین را
آن باده انگوری مر امت عیسی را
این باده منصوری مر امت یاسین را
خمهاست از آن باده خمهاست ازین باده
تا نشکنی آن خم را هرگز نجشی این را
آن بساده بجز یکدم دل را نکند خرم
هرگز نکشد غم را هرگز نکشد کین را

الغرض در مورد گرفتن ذکر و اخذ تعلیم آن از زبان اولیاء زمان و تسلیم به
تربیت و تعلیم آن بزرگواران در کتب عرفان تأکید فراوان شده و حتی در قرآن
تصریح شده بمصدق آیه فاسئلواهل الذکر ان یتعلمون و در آیه دیگر فرماید
نحن نزلنا الذکر و اناله الحافظون که مراد اهل ذکر را اولیای حق دانسته اند
اعراض و دوری و سرکشی از ارادت و اطاعت اینگونه راهنمایان و مخالفت با
تعالیم آنان موجب خسران دنیا و زیان عقبی است که در قرآن فرمود
فمن اعرض عن ذکری فان له معیشتة ضنکاً علیهذا درك صحبت اهل ذکر و اطاعت
بفرامین و اوامرشان فریضه راهروان طریق ایمان است و در اینمورد حضرت شاه
نعمه الله ولی چه نیکو بیان فرموده است :

عاشقانه گریه ای جام جم	همدم او باش چون ما دمبدم
جام جم شادی جم یکدم بنوش	دمبدم دردم بدم دردم بدم

آن دم ما بود آن دم از قدم
دمبدم دردم بدم دردم بدم
لذتی یابی ز همدم دممبدم
دمبدم دردم بدم دردم بدم
تا چرا همدم نشد با جام جم
دمبدم دردم بدم دردم بدم
وز خیالات محال بیش و کم
دمبدم دردم بدم دردم بدم
وز نوای بینوائی محتشم
دمبدم دردم بدم دردم بدم
تا حجاب تو نماند بیش و کم
دمبدم دردم بدم دردم بدم
از کرم بگذار ایشانرا بهم
دمبدم دردم بدم دردم بدم
باش محرم تا که باشی محترم
دمبدم دردم بدم دردم بدم
واقف است او از حدوث و از قدم
دمبدم دردم بدم دردم بدم
این چنین همدم که دیده دممبدم
دمبدم دردم بدم دردم بدم

کرد عیسی مرده را زنده بدم
از دم عیسی اگر یابی دمی
گردمی با همدمی باشی بهم
بشنو آن دم را غنیمت می شمار
دمبدم دم میزند رند از ندم
تو غنیمت دان دمی گریافتی
تا کی آخر از وجود و از عدم
این و آن بگذار و میگوید دممبدم
بینوایانیم در ملک عدم
همدم جامیم با ساقی حریف
رو فنا شواز وجود و از عدم
با موحد گردمی همدم شوی
ماضی و مستقبل ای صاحب کرم
حالیا با حال یکدم خوش بر آ
یکدمی گر باریابی در حرم
گردمی همدم شوی با محرمی
نعمه الله است در عالم علم
دمبدم گوید که ای همدم بگو
همدم جامیم و با همدم بهم
یار همدم گردمی یابی چوما

بمصدق طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمة و بمنطوقه اطلبوا العلم ولو بالسنین
جویندگان علم و دانش و خواستاران مراتب بینش باید بدنبال مطلوب خویش در
اطراف عالم و در میان طوائف بنی آدم سیر و سیاحت نمایند در هر دیاری یاری بینند
و در هر محفلی صاحب دلی سراغ گیرند بجد تمام و کوشش مدام در خدمتش بکوشند

تا جرعه از باده نورانی معرفت از دستش بنوشند و در حقیقت از وادی ظلمانی نجات
و بسرچشمه آب حیات ابدی راه یابند .

این مراتب برای تمام اولیاء و انبیا بوده و بقدم سیر و سیاحت سالها بدنبال
معشوق حقیقی راه پیموده تا نزول بسرمنزل مقصود نموده و از علم بمعلوم رسیده و
چشمه معرفت را یافته اند در این مورد حضرت شاه نعمه الله ولی بسیار نیکو فرموده:

سالها در سفر بسر گشتیم	عاشقانه بیحر و بر گشتیم
تا به بینیم نور دیده خویش	پای تا سر همه نظر گشتیم
گرد بر گرد نقطه وحدت	همچو پرگار پی سپر گشتیم
عاشق و مست و لالایی وار	در پی دوست در بدر گشتیم
ظاهر و باطن جهان دیدیم	معنی خاص هر صور گشتیم
بی خبر طالبی همی بودیم	ناگه از خویش با خبر گشتیم
یار ما بود عین ما یقین	ما بدین معرفت سمر گشتیم
اوشکر بود و جان ما چون گل	ما بهم همچو گلشکر گشتیم
آفتاب جمال او دیدیم	باز تابنده چون قمر گشتیم
کشتگان بلای غم بودیم	زنده و شادمان دگر گشتیم
پا نهادیم بر سر کونین	در همه حال معتبر گشتیم
غرقه اندر محیط عشق شدیم	واصل مخزن کهر گشتیم
نعمه الله را عیان دیدیم	عین توحید را بصر گشتیم

در بیان ولایت علی علیه السلام و اینکه بدون حب علی و آل هیچ عملی مقبول

نیست حب علی حسنة لا یضر معها سیئه و بغض علی سیئه لا ینفع معها حسنه

دمدم دم از ولای مرتضی باید زدن

دست دل بر دامن آل عبا باید زدن

نقش حب خاندان بر لوح جان باید نگاشت

مهر مهر حیدری بر دل چو ما باید زدن

دم مزن با هر که او بیگانه باشد با علی
گر نفس خواهی زدن با آشنا باید زدن
رو بروی دوستان مرتضی باید نهاد
مدعی را تیغ غیرت بر قفا باید زدن
لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار
این نفس را از سر صدق و صفا باید زدن
در دو عالم چهارده معصوم را باید گزید
پنج نوبت بر در دولت سرا باید زدن^(۱)
پیشوائی بایست جستن ز اولاد رسول
پس قدم مردانه در راه خدا باید زدن
گر بلائی آید از عشق شهید کربلا
عاشقانه آن بلا را مرحبا بساید زدن
هر درختی کو ندارد میوه حب علی^(۲)
اصل و فرعش چون قلم سرتا پیا باید زدن
دوستان خاندان را دوست باید داشت دوست
بعد از آن دم ازوفای مصطفی باید زدن
سرخ روی موالی سکه نام علی است
بر رخ دینار دین چون پادشا باید زدن
بی ولای آن ولی لاف از ولایت میزنی
لاف را باید که دانی از کجا باید زدن

(۱) پنج نوبت مراد از نمازهای پنجگانه است

(۲) حافظ شیرازی گوید :

آنرا که دوستی علی نیست کافر است	کو زاهد زمانه و کو شیخ راه باش
ایضاً	
هر کس که ندارد بجهان مهر تو در دل	حقا که بود طاعت اوضاع و باطل

ما لوائی از ولای آن ولی افراشتیم
 طبل در زیر گلیم آخر چرا باید زدن
 بر در شهر ولایت خانه باید گزید^(۱)
 خیمه در دارالسلام اولیاء باید زدن
 از زبان نعمة الله منقبت باید شنید
 بر کف نعلین سید بوسه ها باید زدن
 ایضاً فرموده است :

آن شاه که او قسم نار است و جنان
 در ملك و ملك صاحب سیف است و سنان
 ملك دو جهان مسخر اوست بلی
 اینرا به سه نمان گرفت آنرا بسنان
 در بیان اینکه مظهر حق و دارنده ولایت در هر دوری جلوه گرمیشود
 مثل آن بزرگواران مثل حبابهای رنگارنگ است که چون در هر زمانی برنگی روی
 چراغ قرار میگیرد نور چراغ بهمان رنگ ظاهر میشود لیکن بمصداق هم نور واحد
 همه از يك سر چشمه نور مستنیر گشته و از يك آفتاب آفتابی شده اند
 گاهی در کلمات و اصطلاحات عرفاء عظام وجود اولیاء تشبیه به خم می یامیخانه
 یا ساقی و یا جام و ساغر و قدح میشود در اینمورد هم چون همه از يك خمیخانه و از
 يك باده مستانه مدام جام و پیما نه گرفته و از يك میخانه مست هستند رنگ جام
 همچون رنگ حباب است و می صافیشان چون چراغ
 می همان می است رنگ جامهای بلورین تغییر میکند
 حضرت شاه نعمة الله ولی اینمراتب را ضمن يك قطعه مستزاد بهمان بحر و وزن
 مستزاد مولوی علیه الرحمه^(۲) بهترین وجهی بیان فرموده است :

(۱) اشاره است بانا مدینة العلم و علی بابها
 (۲) مولوی فرماید هر لحظه بشکلی بت عیار برآمد
 دل برد و نهان شد
 هر دم بلباس دگر آن یار برآمد
 که پیر و جوان شد

آن کیست که سر مست بیازار بر آمد	آن جان جهان است
صد بار فرو رفت و دگر بار بر آمد	تا هست چنان است
خورشید در آئینه مه کرد ظهوری	آن نور پسید است
در دور قمر آن مه انوار بر آمد	بنگر که عیان است
سردار شد و هم سرودستار بینداخت	در پای حریفان
رندی که چو منصور براین دار بر آید	سردار جهان است
در کوی خرابات مغان خوش گذری کرد	آن شاهد سرمست
فریاد ز خمخانه خمار بر آمد	کاین کوی مغان است
در آینه بنمود جمال و چه جمالی	دیدیم به دیده
از بتکده تا آن بت عیار بر آمد	جانم نگران است
عالم همه مستند زیک خم شرابی	ما نیز چنانیم
اندک نشد آن باده و بسیار بر آمد	ساقیش فلان است
این گفته مستانه سید چو شنیدی	از ذوق بخوانش
نقدی است که از مخزن اسرار بر آمد	آن گنج روان است

در بیان اینکه عالم وجود در نظر دریای جود و عارفان شبندی بیش نیست اولیای الهی متصف بصفات خدائی هستند و در مورد موجودات عالم بمصداق یامن سبق رحمة غضبه رحمتشان بر غضبشان سبقت دارد خودی را رها ساخته و خدا را خواسته اند

چیست عالم شبندی از نهر ما	کیست آدم عارفی در شهر ما
هر کجا بگری است در دار و جود	از سرمهر آمده در مهر ما
دهر جز نقش خیالی بیش نیست	بگذر از دهر و طلب کن دهر ما
عقل زهر است ای پسر بازهر عشق	زهر بگذار و بجو بازهر ما
رحمت ما بر غضب پیشی گرفت	لطف ما مستور کرده قهر ما

غیر ما در نهرما دیگر مجو خود کجاگیری بود در نهرما
نعمۃ الله نعمتی دارد تمام
جمع کرده اینهمه از بهرما
در بیان اینکه دل اولیا جام جهان نما و گنجینه اسرار خدا و خلوتگاه کبریا و
مجموعه اسما و واقف باسرار ارضی و سماست

جام گیتی نماست این دل ما	خلوت کبریاست این دل ما
در دل ما جزا و نمی گنجد	روز و شب با خداست این دل ما
کنج دل گنج خانه شاه است	مخزن پادشاست این دل ما
ما و دل هر دو خواجه تاشانیم	یار و همدرد ماست این دل ما
درد مندیم و درد مینوشیم	درد دردش دواست این دل ما
در خرابات عشق دل گمشد	توجه دانی کجاست این دل ما

نعمت الله از دل ما جو

که بدو آشناست این دل ما

و نیز در این معنی فرموده است :

جامی است جهان نما دل ما	بنموده خدا بما دل ما
شمع دل ماست نور عالم	افروخت بخود خدا دل ما
عشقش بحر است بیکرانه	خوش بحری و آشناد دل ما
سلطان عشق است و دل غلامش	او پادشه و گدا دل ما
درد دل ما دواى جان است	به زین نکند دوا دل ما
عهدی بستیم و جاودان است	پیوند نگار بسا دل ما

در خلوت خاص سید ماست

او خانه خدا سراد دل ما

اولیای خدا در هر زمان باعتبار اصطلاحات عرفان بمنزله ساقیان دوران و
قدح گردانان باده جان و می فروشان میخانه عاشقانند منصب شاهی حضرت شاه نعمۃ الله

ولی از مقام علویت علی (ع) است

نور تجلی او ساخت منور مرا
صورت او شد پدید کرد مصور مرا
پیر خرابات عشق داد مرا جام می
ساقی رندان خود کرد مقرر مرا
عقل دمی دور شواز بر رندان عشق
مستم و توهوشیار نه تو درخور مرا
مجلس تو آن تو مجمع من آن من
فکر پریشان ترا زلف معنبر مرا
عاشق و معشوق و عشق هر سه بر مایکی است
درد و جهان هست نیست جز یک دیگر مرا
ذات ز روی صفات گشته بمن آشکار
عشق برای ظهور ساخته مظهر مرا
بنده هر سیدم سید هر بنده ام
حکم خرابات داد خواجه قنبر مرا

نیز در این معنی فرموده است :

رازق رزق بندگانم ساخت	لطف سازنده تا عیانم ساخت
همچو جان در بدن روانم ساخت	این چنین چون بدن پدید آورد
ساقی بزم عاشقانم ساخت	حکم میخانه ام عطا فرمود
مونس جان بیدلانم ساخت	بجمال خودم مشرف کرد
واقف از اسر این و آنم ساخت	دینی و آخرت بمن بخشید
گرچه بودم چنین چنانم ساخت	عاشقش کردم و شدم معشوق

بنده را نام نعمت الله کرد

سید ملک انس و جانم کرد

ایضاً در این مورد است:

خوش نوائی به بینوا بخشید	نعمت الله خدا بما بخشید
بادشاهی باین گدا بخشید	کنج اسما بما عطا فرمود
رحمتی کرد و آن بما بخشید	خلعتی خوش مرصع از کرهش
کس نگوید که او چرا بخشید	هر چه خواهد چنین چنان بخشد
هم ولایت با اولیاء بخشید	هم نبوت بانبیا او داد
درد اگر داد هم دوا بخشید	دل اگر برد جان کرامت کرد

سیدی ساخت بنده خود را

منصب عالئی مرا بخشید

و نیز در این معنی است :

واقف حال این و آنم کرد	کردگار از کرم عیانم کرد
بی نشانی مرا نشانم کرد	من چو بی نام و بی نشان بودم
گناه پیدا و گناه نهانم کرد	بتجلی ظاهر و باطن
رحمتی خوش بجای جانم کرد	در دل آمد بجای جان بنشست
ساقی مست عاشقانم کرد	می خمخانه را بمن بخشید
رهمنمونم بر هر روانم کرد	تا شوم رهبر همه رندان
این معانی از آن بیانم کرد	شرح علم بدیع او خواندم
باقی ملک جاودانم کرد	چون ز هستی خود فنا گشتم

نعمت الله بمن عطا فرمود

رازق رزق پندگانم کرد

ایضاً در همین مورد فرموده است :

او را بخود نه بینی او را بناو توان دید
هر کس که دید او را میدان که آنچنان دید

دیده ندیده غیرش چندانکه گرد گردید
خوش دیده که او را در عین آن توان دید
جام جهان نمایی است یاری که در نظر داشت
او نور چشم مردم در آینه عیان دید
سرچشمه حیات است این بحر دیده ما
در چشم ما نظر کن کان بحر میتوان دید
حکم ولایت ما منشور حضرت اوست
توقیع آل یسند هر کس که آن نشان دید
دل دیده خوشی دید روشن بنور رویش
جانان هر دو عالم در جسم و جان روان دید
رندی که نعمت الله سرمست یسند او را
شاید اگر بگوئی سرخیل عاشقان دید
نیز در این معنی چه بسیار نیکو و نغز فرموده است :
هوای خویشتن بگذار اگر داری هوای او
غنیمت دان اگر یابی در خلوت سرای او
بخواهی دید نور او اگر دیدت همین باشد
طلب کن نور چشم از ماکه تا بینی لقای او
مقام سلطنت خواهی گدای حضرت او شو
که شاه تخت ملک دل بجان باشد گدای او
اگر دار بقا خواهی سردار فنا بگزین
فنا شو از وجود خود که تا یابی بقای او
مرا میخانه بخشد میر جمله دندان
همیشه باد ارزانی به بنده این عطای او

دلم خلوتسرای اوست گیری در نمی‌کنجد
که غیر او نمی‌زیبد در این خلوتسرای او
چه عالی منصبی دارم که هستم بنده سید
فقیر حضرت اویم غنیم از غنای او
گدای حضرت او شو که شاه عالمی‌گردی
همه باشد گدای تو اگر باشی گدای او
هم در این مورد است :

راهیم و رهنمائیم هم رهرویم و همراه
هم سیدیم و بنده هم چاکریم و هم شاه
جام می‌لطیف است این جسم و جان که داریم
در باطن آفتابیم در ظاهریم چون ماه
گاهی چنین که بینی بر تخت چون سلیمان
گاهی چنانکه دانی چون یوسفیم در چاه
رندیم لا ابالی سرمست در خرابات
با ساقی حریفیم دائم بگاہ و بیگاہ
در راه بیکرانه ما می‌رویم دائم
گر عزم راه داری ما با توایم همراه
ای بنده بندگی کن تا پادشاه گردی
زیرا که پادشاهند این بندگان درگاه
توقع آل دارد حکم ولایت ما
باشد نشان آن حکم بر نام نعمت‌الله

نیز در این معنی فرمود :

در آ در خلوت خاص الهی	طلب کن در دل ما گنج شاهی
بیاورنک بیرنگی بدست آر	چه کار آید سفیدی و سیاهی

در این دریا خوشی با ما بر بر
 بجو از عین ما ما را کماهی
 گدای حضرت سلطان ما شو
 اگر خواهی که یابی پادشاهی
 بغیر او نجوید همت ما
 بجو از همت ما هر چه خواهی
 خراب است و ما مست و خرابیم
 دهد بر ذوق ما ساقی گواهی
 نشان آل دارد نعمت الله
 گرفته نامش از مه تا ب ماهی

هم در این معنی است :

نعمت الله ماست پیر ولی
 یادگار محمد ص است و علی ع
 نعمت الله هست و خواهد بود
 نعمت لا یزال لم یزلی
 یاد او کرده ام بروز و شب
 ذکر او گفته ام خفی و جلی
 نعمت الله را مشو منکر
 ورشوی کافری و در خللی
 حق تعالی باو کرم فرمود
 ذوق جاوید و عشق لم یزلی
 ابد باشد ای برادر من
 هر عطائیکه آن بود ازلی
 رافضی نیستم ولی هستم
 مؤمن باک و خصم معتزلی
 مذهب جد خویشتن دارم
 بعد از و پیرو علی ولی

سید ملک نعمه اللهم

با چنین بنده چه در جدلی

وله ایضاً در همین مورد است :

بر تخت ولایت آن ولی شاه بود
 خورشید محمد و علی ماه بود
 نوری که ازین هر دو نصیبی دارد
 میدان یقین که نعمت الله بود

وله ایضاً در این مورد :

آن صورت الطاف الهی مائیم
 هم جامه و جامه دارشاهی مائیم
 ما محرم راز حضرت سلطانیم
 داننده اسرار کماهی مائیم

ایضاً در این معنی

در کتم عدم قلندر چالاکیم در ملک وجود مالک افلاکیم
در کوی فنا جام بقا مینوشیم در مجلس عشق ساقی لولاکیم
در بیان اینکه باید دست بدامان مستان خدای بی انباز دراز کرد و از پرتو
وجود آنان براه روشن حق شتافت و بشکرانه وصول بطریق هدایت دل از دنیا و
آخرت برداشت و براه خدا جوئی همه را جز حق وا گذاشت

رند مستی جو دمی با او بر آ از در میخانه ما خوش در آ
مجلس ما را غنیمت می‌شمر زانکه اینجا خوشتر از هر دوسرا
جام می‌بستان و مستانه بنوش قول ما میگو سرودی بی‌سرا
خوش خراباتی و خم می‌سبیل ما چنین مست و تو مخموری چرا
آب چشم ما روان بر روی ماست باز می‌گویند با هم ماجرا
ماه من امشب بر آمد خوش خوشی تو بیا تا روز امشب خوش‌بها
نعمت دینی و عقبی آن تو نعمت الله از همه عالم مرا

مردان خدا که دائم با خدا و دل از ماسوی الله جدا نموده اند از خود فانی
و بحق باقی می‌باشند جز حق منظوری ندارند و غیر از حق معشوقی نمی‌شناسند
فانی در دیم و فانی بی فنا باقی عشقیم و باقی از بقا
نه اثر ما را ز ذات و از صفت نه خبر از مبتدا و ز منتها
نه امید وصل نه بیم فراق نه غم درد و نه شادی دوا
در محیط عشق او مستغرقیم بر کجائی ای برادر بر کجا
از وجود و از عدم آسوده ایم حق و باطل دعوی معنی ترا
عاشق و معشوق پیش ما یکی است جز یکی خود نیست در هر دوسرا

نعمت اللهم بهر جا که روم

با خدایم با خدایم با خدا

کشته عشق زنده جاودان و گدای عشق از نظر بندگی خدای منان پادشاه
همگان بلکه شاه شاهان و آینه جمالش مظهر روی حضرت سبحان است
عقل برو برو برو عشق بیا بیا بیا (۱)

راحت جان ما توئی دور مشوریش ما
داروی درد عاشقی هست دواش درد دل

نیست به نزد عاشقان خوشتر ازین دوا دوا
کشته تبغ عشق او زنده دل است جاودان

بنده خویش اگر کشد نیست بخواجه خونها
مست و خراب و ساکنم بر سر کوی میفروش

زاهد و کنج صومعه او ز کجا و ما کجا
جام جهان نمای ما آینه جمال او

جام جهان نما نگر روی در آینه نما
هر که گدای او بود پادشه است بر همه

شه چه بود که پادشا بر در او بود گدا
سید رند مست ما بنده بندگی او

حضرت او از آن ما جنت حوریان ترا

کفر در طریقت عاشقان آزار دل مسلمان است زاری شیوه آنان و دل آزاری
منفور ایشان است

خود کجا آزاد مردم ای برادر من کجا	گر بیازارد مرا موری نیازم و را
تا نگیرد بر سر بازار آزاری ترا	نزد ما زاری به از آزار بیزاری مباش
ماجرا بگذار با ما ماجرا آخر چرا	در طریقت هر چه فرمائی بجان منت بریم

(۱) مولوی رومی رحمه الله علیه غزلی بهمین وزن و بحر دارد که میفرماید :

دردو جهان لطیف و خوش همچو امیر ما کجا ابروی وی گره نشد گر چه بدید صد خطا

کفر باشد در طریق عاشقان آزار دل گر مسلمانی چرا آزار میداری روا
 در جهان بیخودی من نعمت الله یافتم
 گفت فانی شو که یابی سید ملک بقا
 در معنی از من و مارستن و به یکتا پیوستن و گنج کنت کنز از خویش جستن
 و خدا را در تمام اشیاء دیدن و به گمشده خویش رسیدن است .

نقد گنج کنت کنز را طلب	گوهر در یتیم از ما طلب
عاشقانه خم می را نوش کن	جرعه چبود بیا دریا طلب
ازدوئی بگذر که تایابی یکی	از همه یکتای بی همتا طلب
عارفانه دامن خود را بگیر	آنچه گم کردی همه آنجا طلب
چشم عالم روشن است از نوراو	نور او در دیده بینا طلب

نعمت الله است عالم سر بسر
 نعمتی خوش از همه اشیاء طلب

دل اولیای خدا لوح محفوظ - مجمع البحرين - ام الکتاب - جام و شراب -
 آئینه ایزد نما - و جام جهان نما است .

مجمع البحرين جام است و شراب	این شراب و جام آبست و حباب
جام می بر دست میگردد بذوق	در خرابات مغان مست و خراب
کس نبیند از هزاران زهد و علم	آنچه من دیدم ز يك جام شراب
لوح محفوظ است ما را در نظر	خود که دارد این چنین ام الکتاب
غرق دریائی و تشنه ای عجب	بر سر آبی و پنداری سراب
باده مینوشم مدام از جام عشق	در حضور سید خود بی حساب

رندانی که در میخانه الهی مقام گرفته اند عیششان مدام از باده عشق است
 نه از شراب حرام و از مرتبه بی نام و نشانی نام و نشانها دارند . -

در گوشه میخانه کسی را که مقام است
 ناقص نتوان گفت که او رند تمام است

از روز ازل تا به ابد عاشق و مستیم
خودخوشترازین دولت جاوید کدام است
با ساقی رندان خرابات حریفیم
دائم بود آن ساقی و آن عیش مدام است
بی نام و نشان شو که درین کوی خرابات
بی نام و نشان هر که شود نیک بنام است
می نوش می عشق که پاک است و حلال است
این می نه شرابی است که در شرع حرام است
خوش جام حیاتی که پر از آب حیات است
مائیم چنین همدم و پیوسته بکام است
سلطان جهان بنده سید شده از جهان
این بنده آن خواجه که در عشق غلام است
در هر دوری از ادوار ولی آن زمان کافرهای جهان و مربی آدمیان و
معشوق عاشقان و ساقی دوران و معنی جان در عالم امکان و مقصود خاکیان و
افلاکیان و غیر آن نامیده میشود چون دست ولایت در آستین آن ولی است در حقیقت
دستش دست علی (ع) است :

از هزاران تن یکی ز آن صوفیند

دیگران در پرتو وی می زیند . -

حالی دور قمر دوران ماست	جام می دردوران ماست
رونق میخانه ها خواهد فزود	زانکه وقت ذوق سرمستان ماست
دست ما چون آستین دست اوست	هر کجاستی است آن دستان ماست
میکشد ما را و میگوئیم شکر	میرد دل منتش بر جان ماست
هر کجاسیی است بی آسیب نیست	سیب بی آسیب از بستان ماست

ایکه میپرسی تو از برهان ما مستی رندان ما برهان ماست

مجلس عشق است و ما سر هست وی

نعمت الله از دل و جان آن ماست

مقصود از آتش عشق- گنج عشق- میخانه عشق- شراب عشق و آب حیوان بندگی
خداوند منان و اطاعت ولی زمان است که همه این مراتب از دولت ارادت آن مظهر حضرت

سبحان است

درس پرده دل خلوت جانانه ماست	جنت ارمی طلبی گوشه میخانه ماست
خواجۀ عاقل ما گرچه کمالی دارد	بنده بندگی عاشق دیوانه ماست
گنج عشقی که همه کون و مکان میجویند	گویا نمید که آن درد دل ویرانه ماست
آتش عشق بر افروخت چنین شمع خوشی	عقل بیچاره پرسوخته پروانه ماست
آب حیوان بمثل از می مایک جامی است	حوض کوثر چه بود جرعه پیمانه ماست
در خرابات مغان بر در میخانه مدام	مجمع اهل دلان مجلس شاهانه ماست

سخن سید رندان چو بخوانند بذوق

بشنو اید و ست که آن گفته مستانه ماست

مظهر لطف خداوند منان روح اعظم هر دو جهان شاه شاهان پیغمبر آخر الزمان

است که همه پیمبران بمنزله اطفال آن پیر پیران میباشد

هر کجا پیری است طفل پیر ماست	این چنین پیری درین عالم کراست
جمله ارواح جزویات اوست	بلکه او در کل عالم پادشاست
در صفات و ذات او دیدم عیان	حضرت او مظهر لطف خداست
نقطه با بای الف بل خود الف	روح اعظم سید هر دو سراست
ایکه میپرسی که این اوصاف کیست	شمة از خلق و خوی مصطفاست
عین او بحر است و ما امواج او	تا نه پنداری که او از ما جد است
من شدم فانی ز خود باقی باو	بر سر دار فنا دار بقاست

کی بیابد لذت از جان عزیز هر که را با او بجانش ماجراست

نعمت الله او بعالم میدهد

نعمت او نعمت بی منتهاست

درمذمت آنان که بصورت ساخته و بمعنی پرداخته و بسا زرق وریا خدا

را خواسته اند :

کی خدا یابی چورویت دریاست	صورت آراستی معنی کجاست
هر که دارد هردو با ما آشناست	ظاهر و باطن بهم دیگر نکوست
بهتر از آن هر دو انجیر ماست	گرچه جو زو تمر هر یک چیز کی است
این چنین بزم خوشی دیگر کجاست	مجلس عشق است و ماست و خراب
ابتدا نبود و را نی انتهاست	بحر عشقش را کرانی هست نیست
عالمی در سایه آن پادشاست	آفتاب است او و عالم سایه بان

هر که چون ما بنده سید بود

همچو بنده سید هر دو سراسر است

در وصف میکده عاشقان و صفة صوفیان و خاتقاه فرموده است :

منزل صاحب دِلان صفة اهل صفاست (۱)

گوشه اهل نظر خلوت خاص خداست

خانه آزادها بر سر کوی مغان

صومعه صوفیان خاتقه جان ماست

در حرم ما در آ محرم مستانه تا

میکده عاشقان با تو بگویم کجاست

ماه من اندر سماع آمده رقصان دگر

جان و دل از مهر او ذره صفت درهواست

(۱) مولوی غزالی بهمین بحر و وزن فرموده است :

هر نفس آواز عشق میرسد از چپ و راست ما بفلک میرویم عزم تماشا کراست

مردم چشم است از آن دارمش اندر نظر

هر که چو سید ندید عین عیانش عماست

در تحریص به تبعیت از آل عبا و دوستی محمد مصطفی و حب علی مرتضی و

سایر ائمه هدی فرموده است :

منکر آل رسول دشمن دین خداست	هر که ز اهل خداست تابع آل عباس است
حب نبی و ولی از صفت اولیاست	دوستی خاندان درد دلم را دواست
نور ظهور ازل دره بیضای ماست	جان علی ولی در حرم کبریاست
باب حسین و حسن ابن عم مصطفی ست	صورت او هل اتی معنی او انماست
سلطنت لافتی غیر علی خود کراست	پیروی او بود دین حق و راه راست
یاک سرموی علی هر دو جهانش بهاست	مشهد پاک نجف و روضه رضوان ماست
هر که موالی بود خویش من و آشناست	لحمک لحمی و راست همدم او مصطفی ست
آنکه ولی خداست آیت او انماست	آیت او انماست آنکه ولی خداست

مدعی این طریق رهرو راه خطاست

بنده درگاه او سید هر دو سراسر است

در معنی درویش و بعضی صفات او فرموده است :

بی نوائی نوای درویش است	درد دردش دواى درویش است
چشم درویش هر چه مینگرد	جام گیتی نمای درویش است
نیست بیگانه از خدا بخدا	هر که او آشنای درویش است
هر که داند کمال درویشان	سر او خاک پای درویش است
گرچه درویش را گدا گویند	خدمت شه گدای درویش است
آن طریقی که نیست پایانش	راه بی منتهای درویش است

نعمت الله با چنین همت

روز و شب در هوای درویش است

نیز در اینمعنی است :

بیا که جان و دلم در هوای درویش است
 بیا که شاه جهانی گدای درویش است
 بخاک پای فقیران و جان سر حلقه
 که سرمه نظرم خاک پای درویش است
 در آن مقام که روح القدس ندارد بار
 در آ که گوشه خلوتسرای درویش است
 صدای نغمه عشاق و ذوق مجلس ما
 نمونه ز حضور و نوای درویش است
 بیاد ساقی باقی بنوش دردی درد
 که جام دردی دردش دوی درویش است
 اگر چه عاشق درویش با دل ریشم
 ولی خوشم چو بلا از برای درویش است
 سماع و مطرب ذوق است و صحبت سید
 ترنم نفس جانفزای درویش است

در بیان اینکه عشق عمر جاودان و جان جانان است ده غزل بیک بحر و وزن
 فرموده که یکی از آنها برای نمونه نوشته میشود :

همه عالم تن است و جان عشق است	جان و جانان عاشقان عشق است
عشق هم صورتست و هم معنی	آشکارا و هم نهان عشق است
در میان آی و در کنارش گیر	خوش کناری که در میان عشق است
عشق و معشوق و عاشق خویشیم	هر چه هستیم این زمان عشق است
عمر جاوید خوش بود با عشق	غرض از عمر جاودان عشق است
عاشقانه در آ درین مجلس	گر ترا عشق آنچنان عشق است
نعمت الله چو نور پیدا شد	نظری کن ببین که آن عشق است

هر موجودی تمایل باصل خویش دارد سفلی سوی سفلی و علوی سوی علوی
میرود جان اولیا مجذوب حق تعالی است

مرغ صحرائی بصحرای مایل است	مرغ آبی هم بدریا مایل است
مانه دریائیم و دریا عین ما	هر که اواز ماست بامایل است
ترك را همت بترکستان کشد	خاطر هندو بمأوا مایل است
نفس خواهجه خواهجه را آرد بزیر	گرچه روح او بیالامایل است
گر سنائی سوی غزنی میرود	بوعلی سینا بسینا مایل است
رند گرمی میخورد عیش مکن	کو باصل خویش گویا مایل است

نعمت الله عاشقانه روز و شب

با جناب حق تعالی مایل است

در معنی عشق و عاشق و معشوق و جام و شراب و ساقی و آینه و رو و اسم و مسمی
فرموده است :

جامی ز می پر از می در بزم ما روانست

هرگز که دیده باشد جامی که آنچنانست

عالم بود چو جایی باده در او تجلی

این جام و باده باهم مانند جسم و جان است

از نور روی ساقی شد بزم ما منور

و آن نور چشم مردم از دیده ها نهانست

در عمر خود کناری خالی ندیدم از وی

لطفش نگر که دائم با جمله در میان است

جائیکه اسم باشد بیشك بود مسمما

هر جا که مظهری هست اسمی بنام آنست

آئینه که بینی روئی بتو نماید
جام مئی که نوشی ساقی در آن عیان است
جام و شراب و ساقی معشوق و عشق و عاشق
هر سده یکی است اینجا این قول عاشقان است
سیلاب رحمت او سیراب کرد ما را
هر قطره ازین بحر دریای بیکران است
دیدیم نعمت الله سرمست در خرابات
میخانه در گشاده سر حلقه مغان است
اولیای الهی دم عیسوی دارند احیا کننده جان آدمیان و مربی عالمیان و
نگهدارنده شریعت مصطفوی و راهدار طریقت علیه مرتضوی میباشند در حقیقت
مصدق انما و از آل رسول خدا میباشند :

نظم

گر ز بغداد و هری و راز ریند
بیمزاج آب و گل نسل ویند
یاد جانان میان جان من است
عشق او عمر جاودان من است
نفس روح بخش من در یاب
که دم عیسوی از آن من است
هفت دریا به نزد اهل نظر
موجی از بحر بیکران من است
اهل بیت رسول اگر جوئی
از منش جو که خاندان من است
مجلسی پر ز نعمت جنت
بزم رندان نزل خوان من است

يك زمانى بحال ما پرداز
خوش زمانى كه اين زمان من است
هر كه خواهد نشان آل از من
نعمت الله من نشان من است
اگر جان گدای عشق شود شاه شاهان گدای چنین جان میشود جان فدای
عشق كن كه جانان خونبهای آن میدهد و جان زنده جاويد ميماند

درد عشقش دواى جان من است	درد دردش شفای جان من است
جان من تا گدای حضرت اوست	شاه شاهان گدای جان من است
جان من در هوای اوست مدام	همه جان در هوای جان من است
حال جان كسى مرا داند	كه چو من آشنای جان من است
عشق او را بجان خریدارم	گرچه عشقش بالای جان من است
جان من از برای جانان است	عشق جانان برای جان من است

او مرا كشت و زنده ابدم

سیدم خونبهای جان من است

در بیان كل شئى يرجع الى اصله و فنا فی الله و بقاء بالله و مظهریت حضرت الله
فرموده است :

درد مندیم و آن دوا این است	راحت جان مبتلا این است
نقش رویش خیال می بندم	در نظر نور چشم ما این است
دل ما جان خود بجانان داد	دولت و دین دوسرا این است
عقل بیگانه رفت و عشق آمد	یار سر مست آشنا این است
همه با اصل خویش واگردیم	ابتدا آن و انتها این است
هر كه فانی شود بقا یابد	رو فنا شو كه خود بقا این است

نعمت الله هر كه دید بگفت

مظهر حضرت خدا این است

دربیان اینکه تا هستی موهوم را درن بازی هستی حقیقی را درنیابی و تا بار
رنج فنا را نبری بگنج بقا نرسی تا خود را شناسی خدا را نخواهی شناخت
بیدرد دل ایدوست دورا نتوان یافت
بی رنج فنا گنج بقا را نتوان یافت
تا عاشق و رندانه به میخانه نیایی
رندان سرا پرده ما را نتوان یافت
تا نیست نگردي تو ازین هستی موهوم
خود را شناسی و خدا را نتوان یافت
درویش فقیریم و ازین وجه غنییم
بی فقر یقین دان که غنا را نتوان یافت
چشمی که نشد روشن از آن دیده سید
بینا نبود نور لقا را نتوان یافت

دربیان اینکه احمد اولین جلوه احد است سایر موجودات ظهور بعدی آن
ذات میباشند کما اینکه جلوه تمام اعداد ظهور همان یکی است

از احد احمد آشکارا شد	هم با احمد احد هویدا شد
درشهادت احد کمر بر بست	میم احمد ز غیب پیدا شد
آن یکی در عدد ظهوری کرد	صد عدد از یکی مهباشد
قطره و بحر و جو همه آبد	ما نگوئیم قطره دریا شد
موج بحریم و عین ما آب است	نتوان گفت ما که از ما شد
آفتاب وجود رو بنمود	ذره کائنات در وا شد
آمد و شد حقیقه خود نیست	به مجاز است کاهد و یاشد
خم می خوش خوشی بجوش آمد	راز سر بسته آشکارا شد

نعمت الله پرده را بر داشت

مشکلاتی که بود حل و اشد

در بیان سلطنت فقر فرموده است:

همه عالم فدای ما باشد	هر چه باشد برای ما باشد
فقر ماتاج سلطنت بخشد	شاه عالم گدای ما باشد
بودنا بود و صورت و معنی	از فنا و بقای ما باشد
قبله عاشقان و سرمستان	در خلوتسرای ما باشد
دردمندیم و دردمی نوشیم	درد دردش دوی ما باشد
لذت عمر جاودان دارد	هر که او مبتلای ما باشد

بنده سید خرا با تیم

دیگری کی بجای ما باشد

در معنی می و میخانه خدائی و نور و روشنائی که در دل مردان الهی است فرموده:

یاری که می ننوشد او ذوق ما چه داند

ناخورده درد دردش صاف دوا چه داند

همدم نگشته با جام ساقی کجا شناسد

می خانه را ندیده بزم خدا چه داند

حالم ز عاشقان پرس تا با تو باز گویند

از عاقلان چه پرس عاقل مرا چه داند

از جام ابتلاش ذوقی که مبتلا راست

هر کو بلا ندیده ذوق بلا چه داند

گوید که ماجرائی بارند مست دارم

رندی که مست باشد او ماجرا چه داند

نوری که در دل ما است خورشید ذره اوست

هر بی بصر ز کوری نور و ضیا چه داند

سلطان خبر ندارد از حال نعمه الله

اسرار پادشاهی مردگدا چه داند

همت هر کس بقدر قیمت اوست و نتیجه عمل نیک و بد عاید صاحب اوست
مردود درگاه اولیای حق مردود حق است

هر که او نیک میکند یا بد	نیک و بد هر چه میکند یا بد
بد مکن ای عزیز نیک اندیش	که بدو نیک میکنی بسا خود
عمر ضایع دریغ حاصل او	خواه یکساله گیر خواهی صد
قیمت تو بقدر همت تو است	خواجه ارزدر آ نچه میورزد

گر روی راه نعمت الله رو

تا ز درگاه او نگر دی رد

در بیان من عرف نفسه فقد عرف ربه فرموده است:

دلی که درد ندارد دوا کجا یابد

بالای عشق ندیده شفا کجا یابد

کسیکه همدم جام شراب نیست مدام

حضور ساقی سرمست ما کجا یابد

حریف ما نشده ذوق ما کجا داند

نخورده ساغر دردی صفا کجا یابد

خدای خود شناسد کسیکه خود شناخت

ز خود چو بی خبر است او خدا کجا یابد

سریر سلطنت عشق پادشاهان راست

چنان مقام بلندی گدا کجا یابد

در این طریق فقری که می نهد قدمی

فنای خود چو نجوید بقا کجا یابد

بنور عشق توان یافت نعمة الله را

کسیکه عشق ندارد ورا کجا یابد

نیز در این معنی فرموده است:

خوش در در بحر ما مارا بجو جوچه میجوئی بیا دریا بجو
 در وجود خویشتن سیری بکن حضرت یکتای بی همتا بجو
 هرچه می بینی بنورا و نگر نور او در دیده بینا بجو
 قاب قوسین از میانه طرح کن منصب عالی او ادنی بجو

در خرابات مغان رندانه رو

سید سرمست ما آنجا بجو

ایضاً در این معنی است

بخدا تا ز خود شدم آگاه بی خدا نیستم دمی واللہ
 گرد کنج خراب می گشتم تا بگنجی فرو شدم ناگاه
 یوسف جان نازنین تنم سوی مصر دل آمد از تک چاه
 مهر عشقش چو رونمود بمن گرچه بودم هلال گشتم ماه
 نور ظاهر شد و نماند ظلام گشت فانی غلام و باقی شاه
 چون همه اوست غیر او کس نیست گفته ام لا اله الا الله
 لاجرم سید وجود خودم نعمته اللهم و ز خود آگاه
 نیز در این مورد فرموده است:
 جامع عالمی اگر دانی نسخه خویش را فرو خوانی
 بی همه چون همه توئی همه را از خودش میطالب اگر آنی

ایضاً در همین معانی فرموده است:

گنجینه و گنج پادشاهی دل تست و آن مظهر الطاف الهی دل تست
 مجموعه مجموع کمالات وجود از دل بطلب که هرچه خواهی دل تست

وله ایضاً در این معنی

گوهر در یتیم از ما بجو آنچنان گوهر درین دریا بجو
 در وجود خویشتن سیری بکن حضرت یکتای بی همتا بجوی
 دست بگشا دامن خود را بگیر هرچه میخواهی ز خود جانا بجو

در دل ما نقد گنج او طلب	از چنین گنجی بیا آنرا بجو
عاشق و معشوق ما هر دو یکی است	صورت و معنی آن یکتا بجو
گر بهشت جاودان خواهی بیا	خلوت میخانه ما را بجو
شرح اسما عارفانه خوش بخوان	یک مسمی در همه اسما بجو
در خرابات مغان مست و خراب	رو قدم نه کام دل آنجا بجو

نور او در دیده بینا به بین

نعمه الله در همه اشیاء بجو

در مراتب اولیا و بندگان خاص خدا و مقام فنا و غیر آن فرموده است :

در مرتبه ساجد در مرتبه مسجود	در مرتبه عابد در مرتبه معبود
در مرتبه عبد است در مرتبه رب است	در مرتبه عامد در مرتبه محمود
در مرتبه فانی در مرتبه باقی	در مرتبه معدوم در مرتبه موجود
در مرتبه طالب در مرتبه مطلوب	در مرتبه قاصد در مرتبه مقصود
در مرتبه آدم در مرتبه خاتم	در مرتبه عیسی در مرتبه داود
در مرتبه موسی در مرتبه فرعون	در مرتبه مقبول در مرتبه مردود
در مرتبه بی جد در مرتبه بیعد	در مرتبه محدود در مرتبه معدود
در مرتبه ظاهر در مرتبه باطن	در مرتبه غائب در مرتبه مشهود

در مرتبه سید در مرتبه بنده

در مرتبه واحد در مرتبه موجود

وله ایضاً در این معانی فرموده است :

در مرتبه سرمست در مرتبه مخمور	در مرتبه واصل در مرتبه مهجور
در مرتبه عاشق در مرتبه معشوق	در مرتبه ناظر در مرتبه منظور
در مرتبه سلطان در مرتبه درویش	در مرتبه شاه است در مرتبه دستور
در مرتبه کرمان در مرتبه شیراز	در مرتبه پیدا در مرتبه مسطور
در مرتبه خالق در مرتبه مخلوق	در مرتبه قادر در مرتبه مقدور

در مرتبه غائب دومرتبه حاضر در مرتبه پنهان در مرتبه مشهور

در مرتبه سید در مرتبه بنده

در مرتبه ناصر در مرتبه منصور

در شأن و مرتبت حضرت بایزید بسطامی رحمة الله علیه فرموده است:

آفتاب چرخ یعنی بایزید سایه خورشید اعلی بایزید

واقف اسرار سبحانی بحق کاشف انوار معنی بایزید

گوهر دریای عرفان ازیقین عارف و معروف یعنی بایزید

نقطه وحدت در آمد درالف در ظهور حرف شد بی بایزید

راه جان روشن نشد بی بوالحسن کاردل پیدا نشد بی بایزید

صورت فردوس جان بسطام عشق میوه معنی طوبی بایزید

سید از صاحب دلانی لاجرم

کرده بر جانت تجلی بایزید

در این غزل اسامی چند سوره از سوره قرآنی را ذکر فرمود و چه نیکو سرود :

ورد صاحب نظران فاتحه روی تو باد

قل هو الله احد حرز دو ابروی تو باد

جاء نصر الله ای شاه چو بنمودی روی

آية الكرسي تعویذ دو گیسوی تو باد

والضحی روی تو آمد سر زلفت واللیل

آفرین بر سر زلف تو و بر روی تو باد

ترك والشمس که بر جمله افلاك شه است

آیت کنت تراباً ز دو هندوی تو باد

فتح و یاسین و تبارك طرف آخر حشر

این چهار آیت حق بند دو بازوی تو باد

ان یکاد از نفس روح امین در شب و روز

دافع چشم بدان از رخ نیکوی تو باد

نعمت الله بدعا خواند اناء اللیل

که دلش بسته گیسو و رخسوی تو باد

در وصف عشقبازان سرانداز و پاکبازان شیراز فرموده است:

عاشقانی که عشق میبازند عاشقانه بعشق می نازند

مطربانه چو در طرب آیند ساز ما را باطاف بنوازند

زده دستی بدامن معشوق تا سر خود پیاش اندازند

گر صدند ارهزار یک باشد همه با هم یگانه دمسازند

رند مستی اگر بدست آرند جمله با او تمام پردازند

این چنین عارفان که میگویم پاکبازان شهر شیرازند

نعمت الله و دوستدارانش

عشق با عاشقان همی بازند

ایضاً در مورد شیرازیان است که در سفر شیراز به همراه حضرت شاه نعمه الله ولی

(به قرینه شعر آخر) به تنک الله اکبر شیراز میرفته و یا بنماز جماعت در پشت سر

حضرت شاه حاضر میشده اند

عقل دور اندیش هر دم جای دیگر میرود

دیک سودایش همیشه نیک بر سر میرود

عشق سرمست است و با رندان حریفی میکند

میرود در بر خوش و در بحر خوشتر میرود

هر که در راه خدا ره میرود همراه ماست

لاجرم همراه ما راه پیمبر می رود

در چنان بحر محیطی زورقی افکنده ایم

باد بان افراشته کشتی به لنگر میرود

نعمت الله رهبر و شیرازیان همراه او
عاشقانه بر سر الله اکبر می‌رود

در خلوت خاص با خاصان سرا پرده عشق خلوت داشتن و وقت غنیمت شمردن
و باده وحدت نوشیدن فرموده است:

بعلی رگم عدو باز زدم جامی چند (۱)

توبه بشکستم و وارستم ازین خامی چند
منم و رندی و خاصان سرا پرده عشق

فارغ از سرزنش عام کالانعامی چند
فرصت ازدست مده زلف نگاری بکف‌آر

می خور و وقت غنیمت شمر ایامی چند
کنج میخانه مرا خلوت خاص است مدام

زاهد و گوشه محراب و دوسه عامی چند
نو بهار است و گل ار وجه میت نیست بیا

برواز پیر خرابات بکن وامی چند
در مغان از لب جام و لب یار ایساقی

بمراد دل خود یافته ام کلمی چند
سید ار راه روی جز ره میخانه مرو

بشنواز من که درین راه زدم گامی چند

در بیان اینکه آفتاب عشق در تمام ذرات عالم عیان و در انسان بمنزله جان
جان است این غزل بوزن غزل مولوی است که میفرماید :

عقل بند رهروانست ای پسر بند بگسل ره عیان است ای پسر

☆ * ☆

(۱) خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی استقبال این غزل نموده :
حسب حالی نوشتم و شد ایامی چند قاصدی کو که فرستم بتو پیغامی چند

عشق جان عاشقان است ای پسر
عشق جانان جان جان است ای پسر
عشق نور دیده مردم بود
گر چه از مردم نهانست ای پسر
عشق جان است و همه عالم بدن
همچو جان در تن روانست ای پسر
آفتاب عشق در هر ذره
می توان دیدن عیانست ای پسر^(۱)
عین عشق از وحدت و کثرت غنی است
فارغ از شرح و بیانست ای پسر
عاشق و معشوق و عشقیم ای عزیز
گر چنین دانی چنانست ای پسر
نعمت الله مست و جام می بدست
ساقی بزم مغانست ای پسر
در تجلیل مقام قطب الدین حیدر فرموده است :

عاشقم آن قطب دین حیدر	وان یاران قطب دین حیدر
دوست دارم بجان و دل شب و روز	دوستداران قطب دین حیدر
مست میخانه قدم گشتند	باده نوشان قطب دین حیدر
حلقه در گوش و طوق بر گردن	تاجداران قطب دین حیدر
آینه در نمد نهان دارند	حق شناسان قطب دین حیدر
بر تر از صورتند و از معنی	پاکبازان قطب دین حیدر

همچو من سیدی سزد کسه بود

یار یاران قطب این حیدر

(۱) شاید اشاره بقوای عظیمی که در ذرات است و امروزه اتم نامیده میشود فرموده باشد

در بیان شطری از حالات اولیا که همه تابعین ائمه هدی و مظاهر اسماء خدا
وصاحبان جام جهان نما و در حقیقت از دودمان و آل مصطفی میباشند

نظم

گر ز بغداد و هری و راز ریند	بیمزاج آب و گل نسل ویند
ما مظهر نور مصطفائیم	ما منبع سر مرتضائیم
ما فاتحه کتاب عشقیم	ما آیت کرسی خدائیم
ما سر خلیفه زمینیم	ما نور صحیفه سمائیم
ما کاشف معنی کلامیم	ما واصف صورت شمائیم
ما صدر نشین کوی عشقیم	ما صوفی صفه صفائیم
ما گوهر بحر بیکرانیم	ما مخزن گنج پادشائیم
ما جامع جمله اسمهائیم	ما جام جم جهان نمائیم
در شرح طریقت و حقیقت	ما بلبل و هدهد و همائیم

سیمرغ حقیقت است سید

ما باز فضای کبریا ئیم

نیز در این معنی فرموده است :

ما بنده مطلق خدائیم	فرزند یقین مصطفائیم
در مجمع انبیا حریفیم	سر حلقه جمله اولیائیم
او با ما ماندیم اوئیم	آیا تو کجا و ما کجائیم
مستم ز شراب وحدت عشق	مستانه سرود می سرائیم
تاواصل ذات خویش گشتیم	با هر صفتی دمی بر آئیم
یاک معنی و صدهزار صورت	در دیده خلق می نمائیم

سید ز خودی خود فنا شد

والله بخدا که ما خدائیم

نیز در این مورد فرموده است :

ما خاک راه را بنظر کیمیا کنیم (۱)

صد درد را بگوشه چشمی دوا کنیم

در حبس صورتیم چنین شاد و خرمیم

بنگر که در سراچه معنی چها کنیم

رندان لالایی و مستان سرخوشیم

هشیار را بمجلس خود کی رها کنیم

موج محیط و گوهر دریای عزتیم

ما میل دل به آب و گل آخر چرا کنیم

در دیده روی ساقی و بردست جام می

باری بگو که گوش بعقل چرا کنیم

ما را نفس چو از دم عشق است لاجرم

بیگانه را بیک نفسی آشنا کنیم

از خود بر آو در صف اصحاب ما خرام

تا سیدانه روی دلت با خدا کنیم

ساقی مجلس عشق شراب حلال از باده وحدت دارد و غیر از این هر باده در هر

پیمانه که باشد حرام است:

اینچنین جام و می مراست مدام

نعمت الله می است و عالم جام

هر که نوشد جز این شراب حرام

جز از اینسان حلال نیست شراب

می فروشم حریف و همدم جام

ساقی مست مجلس عشقم

همچو من دردمند درد آشام

در خرابات کائنات مچو

(۱) از خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در استقبال این غزل است :

آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند ، آیا بود که گوشه چشمی بجا کنند

با مقایسه ابیات دو غزل حال نیازمندی خواجه نسبت به حضرت شاه نعمه الله ولی برای صاحبان دلهای

آگاه ظاهر و هویدا است

می وحدت بذوق مینوشیم ذوق داری بیزم ما بخرام
جام و باده شدند همدم هم مجلس می فروش یافت نظام
عشق شاد آمدی بیا فرما
عقل خوش میروی بخیر و سلام

و نیز در اینمورد است:

عالم منور است بنور جمال او
داریم ما کمال ولی از کمال او
نقش خیال اوست که بردیده رو نمود
در خواب دیده‌ایم از آنرو خیال او
آب حیات هاست که نوشند تشنگان
سر چشمه خوشی بود آب زلال او
رندیم و لا ابالی و نوشیم می مدام
نه باده حرام شراب حلال او
هر زنده دل که جان عزیزش ازو بود
جاوید باشد او و نباشد زوال او
مستی که اصل او بود از کوی می فروش
آخر بجای خویش برد آن مال او
سید یکی است درد و جهان مثل او کجاست
هرگز ندیده دیده مردم مثال او
در بیان اینکه جام جهان نما و اسم اعظم خدا و محرم اسرار کبریا و جامع جمیع
اسما انسان است :

جام گیتی نمای ما انسان	حافظ جامع خدا انسان
صورت اسم اعظمش دانم	محرم راز کبریا انسان
گنج و گنجینه و طلسم بهم	مینماید عیان ترا انسان

هرچه در کائنات میخوانند	بندگانند و پادشا انسان
خانقاهی است شش جهت بمثل	صوفی صفا انسان
موج و بحر و حباب و قطره و جو	همه باشند نزد ما انسان
این سرا خانه خراب بود	گر نباشد در این سرا انسان
دردی درد دل که درمان است	میکند نوش دایما انسان

نعمت الله را اگر یابی

خوش فدا کن بگو که یا انسان (۱)

در تحریرص بمتابعت شرع مطهر و منع از خوردن خمر و حرمت آن و اعتقاد بعالم آخرت و قیام قیامت و عدم اعتماد بخور و خواب فرموده است :

بشنوای یار و اضطراب مکن	خویش رسوای شیخ و شاب مکن
اگر ت معنی است حاضر باش	صورت شرع را خراب مکن
چشم بر شاهد و شراب منه	گوش با نغمه رباب مکن
میخوری خواب میکنی شب و روز	اعتمادی بخورد و خواب مکن
میخور چون حرارتی دارد	خوردن خود بغیر آب مکن
ای که گوئی که خمر هست حلال	غلطی حکم نا صواب مکن
از سر ذوق باتو میگویم	قول ما بشنو و جواب مکن
ذره را آفتاب میخوانی	طعنه بر نور آفتاب مکن
آخرت را چرا شوی منکر	سر آبی چنان سراب مکن
کشف اسرار شرع جائز نیست	گوش کن منع و اجتناب مکن
عاقبت میروی سوی گیلان	دوسه روزی دگر شتاب مکن
نعمت الله را بدست آور	عمر بی خدمتش حساب مکن

در سنین هفتاد سالگی نسبت بشاه برهان الدین خلیل الله فرزند خود که از خلفای آن بزرگوار است فرمود :

(۱) در قرآن مکرر یا ایها الانسان آمده است

ای بنور روی تو روشن دو چشم جان من
 ای خلیل الله من فرزند من برهان من
 شمع بزم جان من از نور رویت روشن است
 باد روشن دائماً چشم چراغ جان من
 در نظر نقش خیال روی تو دارم مدام
 ای دل و دلدار من ای جان وای جانان من
 مجلس عشق است و من میگویمت از جان دعا
 گوش کن تا بشنوی ای میر سرمستان من
 مدت هفتاد سال از عمر من بگذشته است
 حاصل عمرم توئی ای عمر جاویدان من
 بی رضای من نبودی یک زمان در هیچ حال
 يك سخن هر گز نفرمودی تو بی فرمان من
 یادگار نعمة الله قرة العين رسول
 نورطه آل یس سایه سلطان من
 در بیان اینکه مخلوق مظهر خالق و حق در تمام موجودات هست و از دیده پاک
 پاکان نمایان است

باده می نوش و جام را می بین	خلق را مظهر خدا می بین
قدمی نه بخلوت درویش	پادشه همدم گدا می بین
ایکه گوئی کجا توانم دید	دیده بگشا و هر کجا می بین
نور چشم است و در نظر بیداست	نظری کن به چشم ما می بین
نالۀ زار مبتلا بشنو	حال مسکین مبتلا می بین
درد دردش مدام می نوشم	همدم ما شو و دوا می بین
نعمت الله را بدست آور	
سید و بنده را پیا می بین	

در بیان اینکه هر چه طلب میکنی از خود بطلب بمصداق :

اتزعم انك جرم ثقیل وفیک الطوی العالم الاکبر
هم در این معنی است :

نظم

ای نسخه اسرار الهی که توئی
وی آینه جمال شاهی که توئی
بیرون ز تو نیست آنچه در عالم هست
از خود بطلب هر آنچه خواهی که توئی
خودی بگذار تا خدا را یابی از خویشتن فنا شو تا بقایابی :

دردا گرداری دوا از خود بجو	هر چه میجوئی چو ما از خود بجو
تشنه گردی سوبسوجوبای آب	غرق آبی آب را از خود بجو
رو فنا شو تا بقایابی ز خود	چون شدی فانی بقا از خود بجو
از خودی تا چند گوئی با خود آ	خود را کن رو خدا از خود بجو
گنج در گنج دل ویران ماست	گنج اگر خواهی و را از خود بجو
صورت و معنی و جام می توئی	حاصل هر دو سرا از خود بجو

نعمت اللہی و نامت زید و بکر

نعمت الله بیا از خود بجو

در تحریص به نیکی کردن و تعریف زراعت و دهقانی نمودن که کسب روزی
حلال از درگاه ذوالجلال است و توجه به اهل معرفت و کمال داشتن که باعتباری
اصل کیمیاست که گفته اند :

نظم

چرا معامله با اهل معرفت نکنی

که حبه ای بستانند و خرمنی بدهند

بگذر ز خود و برو خدا جو	گر ذوق طلبی ز ما جو
آنگاه در آ و ما بما جو	در بحر بعین ما نظر کن
بادرد در آ زما دوا جو	ما دردی درد نوش کردیم
نیکی کن و نیکیش جزا جو	از ما بشنو نصیحتی خوش
از کسب حلال خود نوا جو	دهقانی کن مکن گدائی
از خاک سیاه کیمیا جو	گر طالب علم کیمیائی
بگذار کدورت و صفا جو	رو روح بگیر و جسم بگداز
از هر دو مراد دو سرا جو	باشمس و قمر ندیم میبای (۱)

مستیم و حریف نعمه الله

دد مجلس او در آ مرا جو

نیز در اینمورد است :

تخم نیکی بکار اگر کاری	سخن یار بشنو از یاری
تا نیابی جزای خود خواری	بدمکن ای عزیز نیک اندیش
که دل بنده اش بیآزاری	حضرت حق کجا بود راضی
گر کشی بار حضرت باری	دیگران بار تو کشند بدوش
نقش عالم خیال پنداری	گر به بینی جمال او باری
گر هوائی بذوق ما داری	جام می را بگیر و خوش مینوش

سید و بنده را بهم بینی

نعمت الله اگر بدست آری

هم در این معنی است :

عمل آور حیل چه می آری	عمر ضایع به یی-کاری
-----------------------	---------------------

(۱) شمس و قمر مراد وجود مبارک محمد ص علی ع است چنانچه در جای دیگر :

خورشید محمد و علی ماه بود	بر تخت ولایت آن ولی شاه بود
میدان بیقین که نعمت الله بود	نوری که از این هر دو نصیبی دارد

در چه اندیشه چه پنداری	موبموبیت حساب خواهد بود
نیک و بد کاری آنچه برداری	تخم نیکی بکار و بر بگذار
چه شناسی حضور بیداری	تو که در خواب غفلتی دائم
خاطر پشه نیآزاری	درد آزار اگر بدانی تو
گر نصیبی ز عاشقان داری	طالب ذوق عاشقان باشی

کار ما بندگی است ای سید
عمر ضایع مکن به بیداری

ایضاً در همین معنی فرموده است :

چون توجو کاشتی برو بدرو	گفته بودم ترا که گندم کار
خواه گندم بکار خواهی جو	هر چه کاری بدانکه برداری
بسخن های نیک ما بگرو	تخم نیکی بکار و بد بگذار
سخن بد مگو و هم مشنو	نیک و بد هر چه میکنی یابی

خوش بود گر روی سوی جنت

ور بدوزخ همی روی میرو

در باب وحدت و ترك دوئیت و اغتنام فرصت و غنیمت شمردن عمر و حاصل آنرا

خویش خواستن و توجه بحق داشتن فرموده است :

کی بود زندگی چنین نیکو	عمر بر باد میرود بی او
حاصل عمر خود ز خود میجو	نفسی عمر را غنیمت دان
گو برو هر چه بایدش میگو	ما چنین مست و عقل بخمور است
غیر آن نیک بگو که دیگر کو	در دلم جز یکی نمی گنجد
نزد عارف یک نیست بی من و تو	گو هزار است در هزار هزار
تو چو احوال بی نه بینی دو	احول است آنکه یک بدو بیند

ذکر سید همیشه این باشد

وحده لا اله الا هو

هم در اینمعنی است :

کهنه است این شراب و جامش نو	عین هردو یکی و نامش دو
در دو عالم خدایکیست یکی	جز یکی در وجود دیگر کو
دو نگویم نه مشرکم حاشا	وحده لا اله الا هو
همه روئی بوجه او دارند	لاجرم جمله را بود يك رو
آب گاهی حباب گه موجست	گاه در بحر و گه بود در جو
هرچه محبوب می کند بد نیست	همه افعال او بود نیکو

همه ممنون نعمت اللہیم

نعمت الله از همه می جو

نیز در اینمورد است :

عارفانه بیا و خوش میگو	وحده لا اله الا هو
ذکر مستانه میکنم شب و روز	تو زمن بشنوی و من از او
همه عشق است و ما درو غرقیم	عین ما را بعین ما می جو
باش با عاشقان او يك روی	خوش بگو لا اله الا هو
در دو آئینه رو نمود یکی	آن یکی باشد و نماید دو
غیر او نیست در وجود ایدوست	و رتو گوئی که هست غیری کو
این چنین گفته های مستانه	بشنو از من که گفته ام نیکو
خرقه پاک اگر هوس داری	جامه خود تو از خودی میشو

نعمت الله یکی است، در عالم

فارغ است از خیال عقل دورو

در بیان اینکه در طریق ایمان راهزنان در هر زمان بسیار و ریاکاران بیشمارند
در صراط حق جوئی و خدا خواهی باید از خود خواهی بکلی گذشت بمصدق وجودك
ذنب لایقاس به ذنب

ره ندادم شد ز پیشم رو سیاه	رهزنی آمد بنزد صبحگاه
تا رسی در بارگاه پادشاه	در طریق عاشقی مردانه باش
رهبری جو تا نگرددین تباه	رهزنان در راه بسیارند لیک
آنکه راه خویشتن دارندگاه	سالک رهدار میدانی که کیست
بگذر از اسباب ملک و مال و جاه	راه تجرید است اگر ره میروی
بگذر از خود گر نمیخواهی گناه	در طریق حق گناه تو توئی

بزم سید جوی و کوی می فروش
رو بدر زین خانه بیراه آه

در بیان اینکه اولیای حق دنیای دنی را هشته و از ماومنی گذشته اند جان
بمنزلۀ یوسف مصری است و ماومنی پیراهن آن نباید یوسف را به پیراهن فروخت هر
يك از موجودات چون مخلوق خدا هستند با خالق خود راه دارند نباید آنها را
بیازارند.

از منی بگذر که ایندم با منی	ایکه میگوئی که هستم از منی
معنیش جان بود و در صورت منی	پیش کاید آدمی اندر وجود
کز منی پیدا شود مرد و زنی	از منی بگذر چو مردان خدا
گر بیای عاشقان سر افکنی	سروری یابی چو سرداران عشق
یوسف مصری نه این پیراهنی	جان تو چون یوسف و تن پیرهن
خاطر موری سزد گر نشکنی	چون زهر دل روزنی با حق بود

نعمت الله جو که تا یابی مراد

بگذر از دنیا که دون است ودنی

در بیان اینکه تا از خود نرهی بخدا نرسی که گفته اند قدمی از خود رستن و
قدمی بخدا پیوستن.

بی درد دلی دوا نیایی نگذشته ز خود خدا نیایی

با ما ننشسته ای به دریا شك نیست که عین ما نیابی
 برخیز و بیا به جستجو باش از پامنشین تو تا نیابی
 تا گم نکنی تو خویشان را گم کرده خویش را نیابی
 با خضر رفیق شو که بی او آن آب حیات را نیابی
 بر دار فنا بر آ و خوش باش بی دار فنا بقا نیابی
 بیگانه ز خویش تا نگردي
 چون سیدم آشنا نیابی

در بیان توحید و موحد و ساقی وحدت می توحید که وصف آن از حد زبان و بیان بیرون است فرموده :

زمن توحید میپرسی جوابت چیست خواهوشی
 بگفتن کی توان دانست گویم گرجان کوشی
 ز توحید از سخن گوئی موحد گویدت خواهوش
 سخن اینجا نمیکنجد مقام تست خواهوشی
 تو پندار یکه توحید است این قولی که میگوئی
 خدارا خلق میگوئی مگر بی عقل و بیپوشی
 موحد او موحد او و توحید او چه میجوئی
 من و تو کیستیم آخر بیاطل حق چرا پوشی
 معانی بدیع تو بیان علم توحید است
 نه توحید است اگر گوئی که توحید است فرموشی
 حدیث می چه میگوئی بذوق این جام می درکش
 زمانی همدم ما شو بر آ از خواب خرگوشی
 ز جام ساقی وحدت می توحید می نوشم
 حریف نعمت الله شو بیا گر باده می نوشی

در میان اینکه هر مرده از جام می زنده شد زنده جاوید است مستان باده عشق
از خود رسته و بحق پیوسته و بمستی از هستی مجازی گذشته و در خرابات نیستی جز
هستی حق دل به چیزی نبسته اند حافظ شیرازی در ساقی نامه خود بوصف چنین باده
داد سخن داده و میگوید :

بده ساقی آن جوهر روح را	دوای دل ریش مجروح را
بده ساقی آن آب افشرده را	بیازنده ساز این دل مرده را
در خاکروبان میخانه کوب	ره میفروشان می خانه روب
مگر آب آتش خواص دهند	بمستی ز هستی خلاص دهند

بجامی برون آورند ز خویش

بوحدت رسی پرده افتد زپیش

هر مرده که شد بجام می حی	باشد جاوید زنده از وی
ساقی قدحی شراب پرکن	از بهر خدا بده پیایی
گوئی که ز باده توبه کردی	ای مونس جان عاشقان کی ؟
ای عشق بیاکه جان مائی	ای عقل برو ز بزم ماهی
مستیم و خراب و لا ابالی	ساغر بردست و گوش بر نی
رندانه حریف مست عشقیم	سجاده ز هد کرده ام طی

در مجلس عشق نعمت الله

جامیست جهان نما پرازمی

نیز در اینمعنی فرموده است :

عالم جام است و فیض او می	بی او همه عالم است لاشیء
او را نبود ظهور بی ما	ما را نبود وجود بی وی
ای عقل تو زاهدی و ما رند	در مجلس ما میا برو هی
یا رب که مدام باد ساقی	تا می بخشد مرا پیایی

گوئی که زباده توبه کردی
هرزنده دلی که کشته اوست
مستیم و حریف نعمه الله
هم در اینمورد فرموده است :

مجلس عشق است و ما سر مست می
باز با میر خراباتم حریف
کشته عشقم از آنم زنده دل
گر بیابی عاشقی گو الصلا
عشق ما را ره بمیخانه نمود
عالمی سر مست و خماری کریم
یار ما ساقی و ما مهمان وی
خلوت خالی و جز ماهیچ شئی
مرده دردم از آنم کشته حی
وربه بینی عاقلی گو دورهی
جان فدای این دلیل نیک پی
تو چنین مخمور باشی تابکی
سید ما را نگر کز عشق او

نامه هستی بمستی کرده طی

در بیان مرتبه هرنبی ورده مذهب معتزلی ولایت علی علیه السلام فرموده است :

بحق آل محمد بنور پاک علی
ولی بود ولایت کسی که تابع اوست
بهر چه مینگرم نور اوست در نظرم
لطیفه ایست بگویم اگر تو فهم کنی
اگر تو صیرفی چهار سوی معرفتی
قبای پوش و کمر بند و باش درویشی
که کس نبی نشده تا نگشته است ولی
موالیانه طلب کن ولی ولای علی
تو میل مذهب ما کن مباش معتزلی
که دید صورت و معنی حادث ازلی
چرا بیول سیه سیم خویش میبدلی
چه حاصل است از آن تاج و خرقة عملی

بین در آئینه ما بدیده سید

که تا عیان بنماید بتو خفی و جلی

در مداومت ذکر حق و مراقبت امور دین و مصاحبت با اهل ایمان و یقین و

رغبت بصحبت اصحاب حال و ارباب کمال فرموده است :

ذکر حق ای یارمن بسیار کن	تا توانی کار کن در کار کن
پاک باش و بی وضو یکدم مباحش	جز که با پاکان دمی همدم مباحش
دور باش از مجلس نقش خیال	صحبتی میدار با اهل کمال
یک سر موئی خلاف دین مکن	ور کند شخصی تو اش تحسین مکن
رهروان راه حق را دوستدار	رهروی میجو و راهی می سپار
گریبایی جامی از زر یا سفال	نوش کن از هر دو جام آب زلال
گرم باش و آتشی خوش بر فروز	بود و نابودت ز سر تا پا بسوز
معنی توحید جامع را بجو	از همه مصنوع صانع را بجو
هر چه بینی مظهر اسماء نگر	هر که یابی دوستار ما نگر
سیدی گر پشت آید یا غنی	میرسان از ما سلامی والسلام

در بیان اینکه بدون راهبر و راهنما سلوک راه خدا غیر مقدور بلکه طالب از راه دور و از مذهب و مذهب و بگمراهی میکشاند

تا نگیری دامن رهبر بدست	کی ز گمراهی توانی باز دست
ره یابانست تو گمراه کجا	ره توانی برد ای مرد خدا
دیده تو بسته و راهی دراز	بی دلیلی چون روی راه حجاز
رهروی کن در طریق نیستی	شاید اندر هیچ منزلی نایستی
ره نمائی جو قدم در راه نه	گر روی در راه با همراه به
کار بی مرشد کجا گردد تمام	مرشدی باید مکمل والسلام

در معنی حدیث من اخلاص الله اربعین صبا حاجرت نیایع الحکمه من قلبه علی لسانه فرموده است :

گر چهل روز از سر اخلاص	مخلصی گردد عاشقن گردد
چشمه حکمت ای برادر من	از دلش بر زبان روان گردد

در معنی افتادگی و شکستگی و کمال تواضع و فروتنی نسبت بدرگاه حضرت باری فرموده است :

پیوسته شکسته باش چون ما کوکار شکستگان بر آرد
مائیم دل شکسته چون یار پیوسته شکسته دوست دارد

در محاسن حسن خلق فرماید :

خلق حسن باشدش هر که حسینی بود هر که حسینی بود خلق حسن باشدش
میل بمن باشدش هر که شناسد مرا هر که شناسد مرا میل بمن باشدش
نیک سخن باشدش هر که لسان وی است هر که لسان وی است نیک سخن باشدش
گرغم زن باشدش مرد نباشد تمام مرد نباشد تمام گرغم زن باشدش
طرف چمن باشدش هر که بود سروناز هر که بود سروناز طرف چمن باشدش
حسن حسن باشدش سید سرمست ما سید سرمست ما حسن حسن باشدش

در مذمت علم بی عمل و علمائی که در پی قیل و قال و جدل هستند فرموده است:

علماء رسوم می بینم همه را علم هست و نیست عمل
روز و شب عمر خویش صرف کنند در پی قیل و قال و بحث و جدل
همه تجهیل هم کنند تمام بلکه تکفیر یکدیگر بمثل
عامیان عالمان چنان بینند لاجرم کار دین بود بخل
عمل و علم جمع کن با هم که چنین گفته اند اهل دول
ترک این لقمه حرام بگو تا بیابی حلال را بیدل

نعمت الله را بدست آور

تا شوی پاک از جمیع علل

در بیان ولایت و کیمیای آن و تبدیل مس وجود بشری به طلای کامل العیار و ولایتی

کیمیای ولایتی دارم مس جسم بشر چو زرسازم
قلعی و زاج با نشادر و ملح گاه شمسی و گاه قمر سازم
در فشانی کنم بگاه سخن عقد زیبای از آن گهر سازم
نزد من خاک وزریکی باشد زانکه من خاک را چو زرسازم

هرچه سازم بعشق سید خویش
همچو زر خوب سازم ارسازم

درمورد کیش خویش فرموده است :

پرسند زمن چه کیش داری ای بی خبران چه کیش دارم
از شافعی و ابوحنیفه آئینه خویش پیش دارم
ایشان همه بر طریق جدند من مذهب جد خویش دارم
در علم نبوت و ولایت از جمله کمال پیش دارم
در ترک مناهی و مذمت از خواب صبحگاهی فرموده است :

چو پادشاه دوعالم گدای حضرت اوست
گدای حضرت او باش و پادشاهی کن
چو در طریق مروت موافقت شرط است
مکن مخالفت او و هرچه خواهی کن
بنزد اهل ارادت توئی مناهی تست
رضای او طلب و توبه از مناهی کن
اگر امید نداری بصبح روز وصال
می شبانه خور و خواب صبحگاهی کن
مباش بنده دنیا بیا و چون سید
بکوش و سلطنت از ماه تا ماهی کن
در اسرار عبادات مخصوصاً نماز فرموده است :

در روزه و در زکوة و در حج اسرار بسی بود نهفته
اما سری که در نماز است سری است که با تو کس نگفته
در بیان اینکه اسرار نباید آشکار شود باید راز حق از خلق پوشیده داشت
سر محبوب را مکن پیدا گرچه پیدا است در همه اشیا
را حق را بیوش از همه خلق این نصیحت قبول کن از ما

در بیان اینکه انسان کامل همیشه زنده ابدی و دارای بقاء و حیات
سرمدی است

انسان کامل است که مجرای ذات اوست

مجموعه که جامع ذات و صفات اوست

او چشمه حیات و همه زنده اند از او

اوحی جاودان ببقای حیات اوست

در بیان اینکه بهشت نفس جهنم جان است

جنت نفس دوزخ جان است ترك دوزخ بگو بهشت آن است

آب آتش نماید آتش آب دوزخش در بهشت پنهان است

در بیان اینکه شرط بزرگی قدر و مقام قرب حضرت یزدان است

اگر چنانچه بزرگی بشکل حیوان است

شتر میان بزرگان هم از بزرگان است

در این مقام بزرگی بقدر قیمت نیست

قبول حضرت حق هر که شد بزرگ آن است

در بیان آنکه دل خلق را نباید آزد

دل تو بارگاه الله است خلوت خاص نعمه الله است

دل مرعجان و دل بدست آور گردلت زین حکایت آگاه است

در بیان اینکه اگر علم با عمل همراه نباشد موجب رستگاری نیست

عمل و علم هست کار خواص خوش بود نیز در عمل اخلاص

ور نباشد چنین که ما گفتیم نتوان یافتن بعلم خلاص

در بیان اینکه در یک دل جای دو بار نیست

ما بغیر از یار اول کس نمیگیریم

اختیار اولین نیک است کردیم اختیار

تن یکی داریم و در یک تن نمیباشد دو سر

دل یکی داریم و در یک دل نمیگنجد دو بار

این دویست در مورد استسقا و طلب یاران برای دوستان و یاران است
 خدایا تشنه‌ایم و جمع یاران از آن حضرت همی خواهیم باران
 بحق مصطفی و آل یس که بر یاران ما باران بیاران
 دریان اینکه ساغرمی را باید برندان داد نه بزاهدان
 ساقیه از روی لطف بیکران ساغرمی ده بدست عاشقان
 می بزاهدگردهی ضایع شود می برندی ده که مینوشد بجان
 درمذمت هفت صفت بد فرموده است :

هفت صفات بد اگر از خود جدا سازی چومن
 نعمت الله زمان باشی و سلطان ز من
 غیبت و نمامی و حرص و حسد این هر چهار

باز بخل و کینه و انگه طمع بشنو ز من
 در تفسیر آیه لن تنالوا البر حتی تنفقوا فرموده است :

مصطفی فرمود بقوا و نقوا باش بگرنک از دورنگی فاتقوا
 جان و دل را دوست میداری ولی لن تنالوا البر حتی تنفقوا
 در وصف ماهان یعنی مقام حضرت شاه و ذکر دائم لاله الا الله فرموده است :
 نعمت اله بعشق حضرت شاه خوش بماهان نشسته همچون ماه
 عارفانه بصدق میگوید لا اله الا الله
 دریان آب و شراب و گلاب فرموده است

آبست که در شیشه شرابش خوانند
 با گل چو قرین شود گلابش خوانند
 از قیه گل و مل چو مجرد گردد

اهل بصر و بصیرت آبش خوانند
 دریان اینکه ریزش فیض خدائی بیشتر در سحر گاهی است
 هر باده که از حضرت الله دهند بی منت ساقی بسحر گاه دهند

: اهی که کمال معرفت دریابی از خود بگذر تا بخودت راه دهند
 دریان معنی فقر و غنا فرموده است
 فقری که ازو غنای مطلق آید گرز آنکه طلب کنی بجان میثاید
 من فقر همی جویم و آن خواجه غنا از خواجه ما فقر و غنا می زاید
 دریان اینکه بلبل سخنش از بر تو گل است فرموده - حافظ شیراز نیز گوید: بلبل از
 فیض گل آموخت سخن ورنه نبود اینهمه قول و غزل تعبیه در منقارش
 بلبل سخن از زبان گل میگوید مست است و حدیث گل و مل میگوید
 دریاب رموز نعمت اله ولسی جزوی است ولی سخن ز کل میگوید
 دریان اینکه هر کس از عشق زنده گردید فانی خواهد شد حافظ شیرازی گوید
 هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق
 ثبت است بر جریده عالم دوام ما
 از جود وجود عشق لاشی شی شد
 وز آب حیات جمله جانها حی شد
 گویند وفات یساف سید حاشا
 باقی ببقای اوست فانی کی شد
 دریان اینکه نیکی بجای بدی باید کرد
 دانستن علم دین شریعت باشد چون در عمل آوری طریقت باشد
 گر علم و عمل جمع کنی با اخلاص از بهر رضای حق حقیقت باشد
 دریان انا مدینه العلم و علی بابها فرموده است
 اگر در خلق حق را دریابی بیابانی خانه اما در نیابی
 بنی بیت الله و بابش علی دان اگر از در نیائی در نیابی
 در بیان اموری که ضمن ایام هفته انجام دانش امر یا نهی شده فرموده است
 به شنبه روز خوش باشد همه کار ولیکن صید کردن از همه به
 به یکشنبه بنا آغاز میکن و گر عزم سفر داری دو شنبه

سه شنبه فصد میکن یا حجامت	بریش از مرهمت مرهم همی نه
اگر داری هوای شرب و شربت	چهارشنبه بخور از رنج میره
به پنجشنبه مراد خویش میخواه	زهر بابی که خواهی از که و مه
بآدینه اگر یابی عروسی	بکن تزویج و داد خویش مید

که غیر از انبیا و اولیا کس

نداند سراین علم از که و مه

در وصف کسانی که بواسطه صفات حمیده بهشتی و برای کسب صفات رذیله اهل جهنم شده اند فرموده است

نشان زمره جنت چهار است	بقول بهترین هر دو عالم
دل نرم و کف بخشنده آنگاه	دگر گفتار خوب و روی خرم
نشان اهل دوزخ نیز چار است	هم از روح نبی آن روح اعظم
ترش روئی و دیگر تلخ گوئی	دلی سخت و کفی در بخل محکم
نشان مردم عاقل همین است	که نکزینند جنت بر جهنم
طریق عرف سید گفت با تو	تودانی بعد از این والله اعلم

در وصف نبی و علی و یازده فرزندش که همه معصومین علیهم السلام هستند

فرموده است :

ایدل گرت آئینه اخلاص جلیست	از بعد نبی امام میدان که علی است
از بعد علی است یازده فرزندش	بر جای رسول نعمه الله ولی است

این اشعار بمنزله اخبار رحلت انجاء است

نعمت الله جان بجانان داد و رفت	بر در میخانه مست افتاد و رفت
سید ما بنده خاص خداست	گوئیا شد از جهان آزاد و رفت
قرب صد سالی غم هجران کشید	عاقبت از وصل شد دلشاد و رفت
تا نه پنداری که او معدوم گشت	یا بداد او عمر خود بر باد و رفت
بر قعی از جسم و جان بر بسته بود	بند برقع راز رو بگشاد و رفت

در خرابات فنا مست خراب سر بیای خم می بنهاد و رفت
چون ندای ارجعی از حق شنید زنده دل از عشق او جان داد و رفت
کل شی هالك الا وجهه خواند بر دنیای بی بنیاد و رفت
نعمت اله دوستان یادش کنید
تا نگوئی رفت او از یاد رفت

وله ایضاً در همین مورد

رند سرمست از جهان خواهیم رفت
فارغ از نام و نشان خواهیم رفت
رخت خود را تا کناری می کشیم
ناگهانی از میان خواهیم رفت
تا نگوئی بندگی خواجه مرد
ما بر زنده دلان خواهیم رفت
گر خطاب ارجعی آید بما
عاشقانه خوش روان خواهیم رفت
عارفان رفتند از این عالم بسی
ما دگر چون عارفان خواهیم و رفت
جان ما دل زنده از جانان بود
زنده دل از ملک جان خواهیم رفت
از ازل رندانه سرمست آمدیم
نزد سید همچنان خواهیم رفت

وله ایضاً در همین مورد است

عاقبت سید ماسوی مغان خواهد شد بسرا پرده میخانه روان خواهد شد
گر بگویند که فرما و بیا مستانه زنده گشت خوشی رقص کنان خواهد شد
آفتابی است که از مشرق جان میتابد گرچه از دیده ما باز نهان خواهد شد

همه عالم چو بود آینه حضرت او در همه آینه بر خود نگران خواهد شد
عین ما آب حیات است و حیا بش خوانند زود بینند که بی نام و نشان خواهد شد
جام می آمد و آورد پیام ساقی که دمی همدم ماشو که چنان خواهد شد

صحبت سید سرمست غنیمت میدان

که در این يك دوسه روزی ز جهان خواهد شد

ایضاً در اینمورد است

ایکه گوئی نعمت الله جان سپرد جان سپرد و جان با ایمان سپرد
جان بجانان دل بدلبر داد و رفت جان از این خوشتر دگر نتوان سپرد
در هوای گلستان عشق او جان چو غنچه بالب خندان سپرد
بندگی کرد او بصدق دل تمام ظاهر و باطن بآن سلطان سپرد
بود میخانه سیل خدمتش رفت و آن منصب باین و آن سپرد
جان امانت بود باوی مدتی خوش امینانه بآن جانان سپرد

دیگری گسر جان بدشواری بداد

سید سرمست ما آسان سپرد

تاریخ رحلت جناب شاه نعمت الله ولی سال ۸۳۴ (هشتصد و سی و چهار)

هجری است که در حساب جمل منطبق است با جمله : (عارف با سرار وجود) یا :

(بهشت منزل)

فصل چهاردهم

صورت رقبات موقوفه آستانه

برای نگاهداری ساختمانهای مربوطه وصحن‌های چهارگانه آستانه و حفظ طاقها و رواقها و نیز جهت تعمیر و مرمت عمارات و کاشی‌کاری گنبد و مناره‌های بقعه متبرکه برخی از پادشاهان و فرمانروایان و نیز خیرخواهان و ارادتمندان حضرت شاه نعمه‌الله ولی از بذل و ایشار درهم و دینار فروگذار نکرده و برای بقای این آثار عالیمقدار بلکه برای ثبت نام نیکشان در جریده روزگار املاک و آسیاها و قنوات و عمارات و حجرات و مزارع و باغ و بستان چه در ماهان و چه در کوهستان آن سامان وقف این بقعه و دستگاه نموده و جمله را در اختیار این خجسته بارگاه گذاشته و بخوش نامی در گذشته اند

در موقع نگارش این رساله انصاف ندیدم که از آنان یادی نشود و بدعائی روح پاکشان شاد نگردد



اینک موقوفات قدیم و جدید بر طبق صورتیکه اداره اوقاف کرمان نوشته

الف - موقوفات قدیم

۱ - طاحونه ماهان ششدانک

۲ - میاه مقاسم تاج گوهر ریز سیصد و بیست نه سهم

۳ - میاه تیگران ماهان شصت و نه سهم و پنج دوازدهم سهم

۴ - قنات دربر دودانک

۵ - میاه کوشک سیصد و چهل سهم

۶ - میاه چشمه حاضری گوک سیزده سهم و نیم

۷ - میاه باریکومه چال سی و دو سهم و نیم

۸ - شیب بند سروستان که این اواخر بدست بعضی مردمان مادی نزدیک بود از کف برود خداوند نخواست و مجدداً بملکیت آستانه متبرکه برگشت و غیر از وزر و وبال چیزی عاید دنیا پرستان نگشت

ب - موقوفات جدید که از سنوات هزار و دویست و پنجاه و پنج هجری بعد وقف شده است

۱ - سه دانگ از شش دانگ مزرعه فرهین تن ماهان که شخص محمد شاه قاجار در ماه ربیع الاول سال هزار و دویست و پنجاه و پنج هجری قمری وقف نموده که بموقوفه محمد شاهی معروف شده است

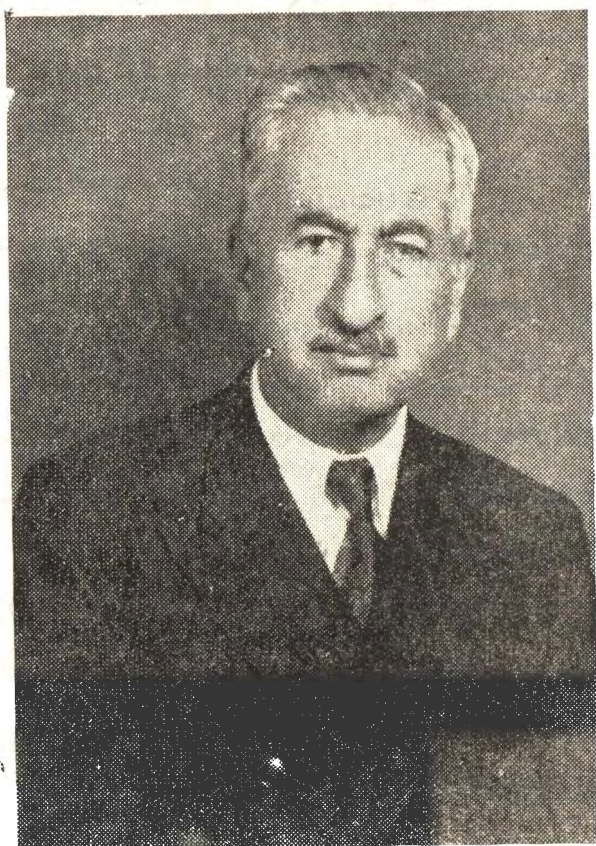
۲ - عمارات و حجرات واقع در سمت مشرق بقعه بانضمام دودانگ از مزرعه مهدی آباد واقع در جنب کوه صفه ماهان که در ماه رجب سال هزار و دویست و هشتاد و شش هجری قمری مرحوم مرتضی قلیخان و کیل الملک کرمانی وقف نموده است

۳ - دو قطعه اراضی خالی باغ بانضمام یگدانگ میاه از مقسم اربابی مه چال

بادودرب دکان که درویش محمد نامی در ذیحجه سال هزار و دویست و نود و دو هجری قمری وقف نموده و اکنون بموقوفات درویش محمدی معروف شده است ضمناً در سنوات اخیر (هزار و سیصد و سی و دو و هزار و سیصد و سی و سه شمسی)

از عوائد آستانه متبرکه که تعداد چهار هزار اصله درخت چنار از اصفهان وسیله اداره اوقاف کرمان خریداری و در دو طرف نهر فرمین تن از اول آبادی ماهان تا مظهر قنات نامبرده که قریب ده کیلومتر طول آنست غرس گردیده که اکنون سرسبز و خرم و پس از چند سال دیگر علاوه بر در آمد کافی برای آستانه سایه افکن گردیده و جلوه خاصی بآن دشت میدهد محسوب میشود این اقدام بهمت جناب آقای علی اصغر معصومی رئیس اداره اوقاف سابق کرمان بوده که در مقدمه کتاب نام ایشان مذکور گردیده و مشوق نگارنده در تحریر این رساله بوده است

اما آنچه در کتاب طرائق الحقایق بعنوان رقبات موقوفه محمد شاه قاجار ذکر



آقای علی اصغر معصومی

شده بدین قرار است :

الف - رقبات خارج ماهان

۱ - در بلوك جوپار صحرای استنشار دو قطعه باغ

۲ - در بلوك لنگرطاق آب كهنو مانند

۳ - در بلوك گوك يك قطعه زمین دو قطعه باغ

۴ - ملك سروستان

ب - رقبات واقعه در ماهان

۱ - باغ جنب مزار

۲ - باغ حسن آباد

۳ - باغ بخشعلیخان

۴ - باغ محمود آباد

۵ - باغ هدایت آباد

۶ - باغ گلکار چهار قطعه

۷ - طاحونه روزی

۸ - دانك صحرای كهنو

۹ - صحرای آقائی

۱۰ - نصفه فرمین تن

عوائد رقبات موقوفه آستانه

بطوریکه از اداره اوقاف کرمان استعلام گردیده از بیست و دو سه سال قبل تاکنون در آمد رقبات موقوفه هرچند سال یکمرتبه رو بفزونی گذارده که برای مزید اطلاع خوانندگان صورتی از آن ذیلا نوشته میشود :

۱ - در آمد سنوات از ۱۳۰۹ تا سال ۱۳۱۳ شمسی در حدود سالی

پنجاه هزار ریال

۲ - در آمد سنوات از ۱۳۱۳ تا سال ۱۳۱۶ شمسی بقرار سالی شصت و سه

هزار ریال

۳ - در آمد سنوات از ۱۳۱۶ تا سال ۱۳۲۱ شمسی بقرار سالی نود و

پنجاه هزار ریال

۴ - در آمد سنوات از ۱۳۲۱ تا سال ۱۳۲۵ شمسی بقرار سالی دویست

و پنجاه هزار ریال

- ۵ - در آمد سنوات از ۱۳۲۵ تا سال ۱۳۲۹ شمسی بقرار سالی چهارصد و ده هزار ریال
- ۶ - در آمد سنوات از ۱۳۲۹ تا سال ۱۳۳۵ شمسی بقرار سالی پانصد و پنجاه و یک هزار و سیصد ریال
- ۷ - در آمد سنوات از مهر ماه ۱۳۳۵ ببعد بقرار سالی نهصد و پنجاه هزار ریال

موقوفات منقول آستانه

بطوریکه در کتاب طرائق الحقایق مذکور گردیده موقوفات دیگری از قبیل کتاب وظروف و قلیان و لوازم آشپزخانه و چراغ و فرش قالی سابقا جزء موقوفه آستانه بوده که معلوم نیست بدست چه اشخاصی افتاده و بچه وسیله از تصرف آستانه خارج گردیده اینطور که معلوم است نه تنها در کرمان بلکه در اکثر شهرهای ایران باره از متولیان موقوفات خود را پای بند اجرای نیت واقف ندانسته بجای خدمت به پیشرفت و ازدیاد در آمد موقوفات که موجب خیرات و برکات است منفعت دنیا را بر مغفرت عقبی اختیار نموده غافل از اینکه اینگونه منافع علاوه بر اینکه بالمآل خیری برای صاحب مال نداشته خسران دنیا و عقبی را نیز همراه داشته و برای اینگونه متولیان نام نیکی در جهان باقی نگذاشته مال دنیا هم بآنان وفا ننموده همه را گذاشته و به سختی از این سرای عاریتی گذشته اند فاعتبرو و یا اولوالالباب بامقایسه بین صورت رقبات موقوفه آستانه مصرحه در کتاب طرائق الحقایق و صورت رقبات فعلی که مورد اجاره و عمل است اقدامات و نیات خیرخواهانه و نیز اعمال نکوهیده و افعال ناپسندیده برخی از متصدیان مربوطه و متولیان برای هر خواننده و مطالعه کننده این رساله معلوم و هویدا میگردد

نظم

مشهور و آشکار و پدیدار میشود کز فعل نیک و بد چه رسد به درد مرد را
چنانچه بصفحات تاریخ مربوطه بر رقبات موقوفه هریک از اماکن شریفه متبر که

مراجعة و به نیت واقفین و طرز مصرف آن دقت کنیم می بینیم قسمت عمده عامل مؤثر دوام و بقای موقوفات موقوف به نیت خیر وقف کنندگان و حسن عمل و پاکیزگی نظر متولیان در اجرای نیت خیر آنان است

در غیر این صورت اغلب املاک موقوفه دستخوش طمع و حرص متولی مربوطه واقع شده یا بصورت ملك شخصی در آمده و یا موضوع خیر و برکت که عامل ترقی و آبادی هر ملك است از آن موضوع گردیده رقبه هزبور بتدریج رو بویرانی رفته و بطوریکه مکرر در تاریخ موقوفات دیده شده آتش این ویرانی از ملك موقوفه تجاوز نموده و دامن عاملین را نیز گرفته و بسیار اتفاق افتاده که شعله آن در زندگانی اولاد و احفاد و شخص خطاکار در گیر و جمعی را گرفتار و اسیر نهوده است برای اینگونه رقبات آفات آسمانی در مواقع مخصوص ظاهر و هویدا گردیده و حاصل ملك را پس از زحمات زیاد بدست طبیعت قهار که مأمور پروردگار است از میان برده و جز خسران و زین سود دیگری عاید اینگونه مردمان ننموده است یکی از آن عوامل سیل است که غالباً هر چه هست و نیست شسته و رفته می رود و میبرد دیگری ملخ و سن است که هر چه هست میخورد لیکن شخص متجاوز باینکه تأسف فراوان دارد تخم عبرت در دل نمیگارد و باز بروی خود نمیارد

نظم

چشم باز و گوش باز و این غمی حیرتم از چشم بندی خدا
لیکن آنچه بدر آمد رقبات آستانه و عوائد موقوفه بدقت رسیدگی شده
بحمدالله از دوران محمد شاه قاجار تا این زمان از روزگار متولیان آستانه خدمت
مفتخرانه خود را بخوبی انجام داده و روز بروز در پیشرفت آبادی و عمران آنها
کوشیده و وسائل خیر و برکت و عوامل آمرزش و مغفرت را برای خود فراهم نموده اند
که بموقع خود در همین رساله نام و نشان و خدمت آنان ذکر و آثارشان به
نیکی یاد میگردد.

فصل پانزدهم

در ذکر گسائی که به آستانه مبارک خدماتی نمود

و اشخاص معروف که در اطراف بقعه مدفون گردیده اند

خدمتگذاران

الف - حکام و ولات

۱- محمد اسمعیل خان نوری وکیل الملک اول

بطوریکه در صفحه چهل و هشت همین کتاب ضمن ساختمان صحن های آستانه ذکر شده مرحوم محمد اسمعیل خان وکیل الملک فرزند فتحعلی خان کوه نور از جهت ساختمانهای مفصل و مفیدی که در اکثر نقاط کرمان و بعضی از شهرهای ایران و مخصوصاً برای بقعه حضرت شاه نعمت الله ولی در ماهان نموده شهرت و معروفیتی یافته و نام نیک در این بقعه خیر بیادگار گذاشته و گذشته است

اینک شرح مختصری از آثار خیر این مرد خیر ذکر میشود :

محمد اسمعیل خان وکیل الملک از سال هزار و دویست هفتاد و پنج تا مدت ۹ سال در کرمان و بلوچستان و سیستان حکمران بوده و علاوه بر آبادیها که در شهرهای طهران و قم و یزد و مازندران نموده مخصوصاً در خاک کرمان به ایجاد مزارع و قنوات و ساختمانهای زیاد بشرح زیر مبادرت نموده است :

در سنوات اول ماموریت کرمان و بلوچستان شروع به احیای اراضی موات و احداث قنوات نمود بدو در شهر کرمان منزلی برای عزاداری حضرت خامس آل عبا (ع) بنیاد کرد که هر ساله در آن مرتباً عزاداری میشود و سه دانگ مزرعه کوثر ریز را

وقف بر این منزل جهت مخارج آب و آتش عزاداری قرار داد پس از آن بساختمان بازار کرمان که معروف به بازار وکیل میباشد اقدام نمود و نیز در بازار مزبور یکباب کاروانسرای بزرگ تجارتي و یکباب حمام بنا نمود که هنوز دائراست این قسمت از بازار مشتمل بر یکصد و شصت دکان است که از درب مسجد جامع تا بازار گنجعلیخان امتداد دارد

علاوه بر تعمیر دروازه های گبری ورق آباد و سلطانی دو دروازه در کرمان بنام ناصریه و وکیل بنا نمود و در محل زیر سف کرمان ایجاد باغات و عمارات و حمام و انبار و اصطبل نمود همچنین در قریه لنگر که از محلات ماهان و شش فرسنگی کرمان است مدرسه به جهت طلاب بنا نمود یخچالی نیز در خارج آبادی ساخته و آنرا وقف مدرسه مزبور نمود

در ایوان بزرگ مسجد جامع کرمان شکستی پیدا شده بود که تعمیرات اساسی بر آن نمود

در محل سر آسمیاب یکفر سنگی کرمان و ده بالا سه فر سنگی این شهر حمامهایی بنا کرد که وسیله آسایش مردم باشد بین راه کرمان و یزد علاوه بر اینکه کاروانسراهای بنا شده زمان صفویه را تعمیر نمود چندین کاروانسرا ساخت و نیز بین راه کرمان و بلوچستان کاروانسراهای متعدد بنا کرد همچنین بین فارس و بندر عباس کاروانسراهای بسیار مفید ایجاد نمود

میان کرمان و شهرهای اطراف آن بساختمان حمام ها و کاروانسراهای خوش بنیان اقدام کرد و حتی در رزند سه رشته قنات احداث نمود و برای هریک از آنها باغ و حمامی ساخته بازاری هم در آنجا بنا نهاد بقعه و صحن شاهزاده حسین را که در قریه جوپار واقع است مورد تعمیر و مرمت اساسی قرار داد

در طهران نیز آبادیهایی از خود بیادگار گذاشت من جمله عمارت شخصی خود را که در محل سنگلج بود آباد نموده و تنکیه بزرگی جهت عزاداری حضرت خامس



مرحوم محمد اسماعیل خان نوری وکیل الملك اول

آل عبا^(ع) ساخت که باسم مدرسه و کیل الملك معروف و طلاب علوم دینی در آنجا بتعلیم اشتغال داشته‌اند

نیز در هشت‌رود آذربایجان عمارت و برجی رفیع ساخته در شهر تبریز عمارات و دکاکین و حمام ساخته و نیز در محل حکم آباد قنات بسیار خوبی احداث کرد علاوه بر اینها نهر بزرگی از فرات بطرف نجف اشرف حفر نمود که بسیار مفید واقع ضمناً حصاری نیز بدور این شهر مقدس کشید

در اواخر عمر قرعه توفیق ساختمان صحن مجلل و باشکوهی قرب آستانه حضرت شاه نعمت‌الله ولی که به صحن و کیل‌الملکی معروف است بناش اصابت نمود و مدت‌ها در قسمت طالارهای فوقانی صحن مزبور و آب انبار و حمام آنجا کوشش فراوان نمود تا آنکه در سال یک‌هزار و دوست و هشتاد و چهار هجری قمری این سرای عاریتی را رها نموده در گذشت رج-زنام نیک در این جهان چیزی باقی نگذاشت و علم ارادت محمد و آل عبا^(ع) در صحن بهشت برای خویش برافراشت و خود را در زمره خدمتگزاران و راهنمایان دین و ایمان محسوب داشت

در طبع کتب شرح حالات حضرت رسول اکرم و نبی مکرم و خلفای اسلام و طبع ناسخ التواریخ کمک‌های مؤثر فراوان نمود جنازه‌اش را به نجف اشرف بردند و در آرامگاه ابدی بخاکش سپردند

اکنون که سال یک‌هزار و سیصد و هفتاد و هفت هجری است جناب آقای محمد ناصر صفا ملقب به ظهیر السلطان (۱) تصویری از آن مرحوم در تابلوی بزرگی نقش نموده که دیدنی است و فعلاً زیورکتابخانه جناب شاه نعمت‌الله ولی است نگارنده عکسی از آن تصویر برداشت و در این رساله برای بینندگان باقی گذاشت

(۱) محمد ناصر صفا فرزند مرحوم ظهیرالدوله ملقب به صفا علی است ظهیرالدوله سالهای سال در طهران حکمران بوده در عین حال اظهار ارادت به اصحاب حال می‌نموده و در طریق صدق و صفا و رویه مهر و وفا نسبت به منتسبان طریقه علویه مرتضی خدمات فراوان نموده است مزارش در تجریش نزدیکی طهران و مورد توجه ارادتمندان است

۲- مرتضی قلیخان وکیل الملک دوم

مرتضی قلیخان فرزند مرحوم محمد اسمعیل خان نوری است بطوریکه ضمن تاریخ خانواده اسفندیاری نقل شده وکیل الملک دوم بعد از فوت پدر بجای او حکومت کرمان یافت و بر سبک و سیاق پدر در انجام خیرات و میرات همت گماشت اقدامات پدر را در مورد ساختمانهای مفید دنبال نموده تا اینکه ناتمامی هارا تمام و ساختمانهای نیمه کاره را ساخته و پرداخته مورد استفاده مردم قرار داد و نیز مبالغ زیادی صرف نهر نجف اشرف نمود

در شهر قم در نزدیکی بقعه حضرت معصومه سلام الله علیها عمارت و سر درب بزرگی بنا نهاد

در ارك کرمان میدان وسیعی ساخته که باسم میدان شاه معروف گردید و قسمت دیگری در بازار وکیل ساختمان نموده و در جنب مدرسه ابراهیمیه مسجدی مستقف و بسیار محکم ساخت بعلاوه باغات و عمارات زیاد در مزرعه اسمعیل آباد چوپار بنهاد در خارج شهر کرمان عمارات دیگر و باغی بنا کرد که بباغ نشاط موسوم گردید در قسمت ساختمانهای صحن آستانه حضرت شاه نعمت الله ولی نیز دنباله کارهای پدر را گرفته ساختمانهای نیمه تمام را پایان داد و نام نیک از خود مثل پدر بیادگار گذارد تا اینکه در سال یک هزار و دوست و نود و شش هجری پس از ۹ سال حکمفرمائی در ایالت کرمان و بلوچستان همه آثار خیر را برای مردم وا گذاشت برای تهیه سفر آخرت همت گماشت از دنیای فانی رخت بر بسته بسر ای باقی شتافت در نجف اشرف جنب مزار پدر خود آرامگاه یافت

۳- میرزا حسین خان سردار نصرت

سردار نصرت فرزند مرحوم مرتضی قلیخان وکیل الملک دوم است که مدتها در کرمان و بلوچستان بجای پدر شاغل مشاغل مهم دولتی منجمله چند سال والی کرمان بوده و مدتها اداره امور لشگری این شهر را عهده داشته در دوره پنجم مجلس



مرتضى قليخان وکیل الملک دوم

شورای ملی ایران بنمایندگی شهر کرمان تعیین و بطهران رفت در تمام مدت خدمتگذاری به انجام حوائج مردم قیام و برای امور خیریه اقدام داشت در اواخر عمر قرعۀ توفیق طبع دیوان اشعار حضرت شاه نعمت الله ولی بنامش اصابت نموده دیوان مزبور را بخط خوب بوضعی مرغوب بچاپ رسانید در حدود سال یکهزار و سیصد و پنجاه و سه هجری قمری پیوند عمر از این سرای عاریتی برید و برحمت ایزدی نائل گردید و در نجف اشرف برای خود آرامگاه گزید

۴- عبدالله (عدل السلطنه) اسفندیاری

اسفندیاری فرزند مرحوم سردار نصرت در سال یکهزار و سیصد و چهار هجری قمری متولد پس از طی تحصیلات و فرا گرفتن معلومات مصدر خدمات مهم دولتی گردید سالها بحکومت کاشان و بم کرمان مشغول و دو دوره بنمایندگی مردم کرمان در مجلس شورای ملی خدمتگذار بوده اکنون که سال یکهزار و سیصد و هفتاد و هفت هجری است در کرمان باصلاح امور مردم آن سامان مشغول است اخیراً تابلوی بسیار زیبا از مرحوم محمد اسماعیل خان و کیل الملك اول تهیه و بایکصد و چهارده جلد کتاب از کتب شخصی خود تقدیم کتابخانه آستانه نموده و بسهم خود نام نیک از خود بیادگار گذاشته است

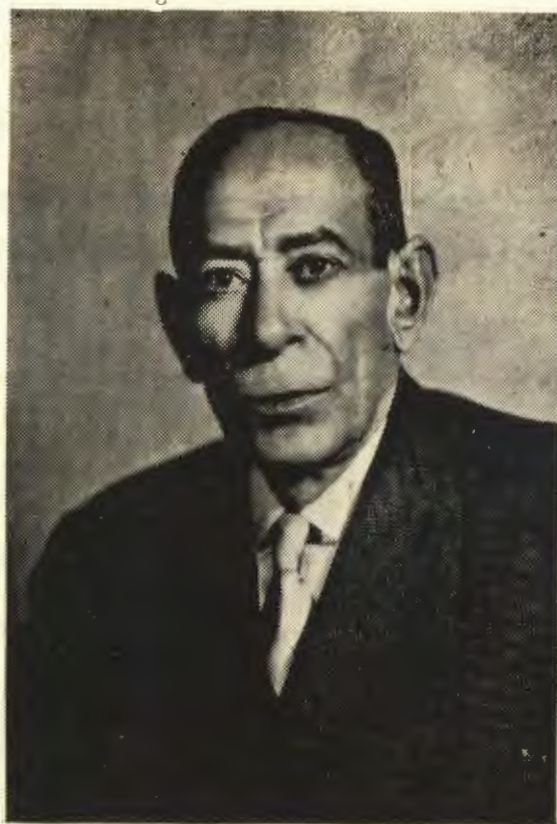
۵- آقای امان الله خان عامری نماینده فعلی مجلس شورای ملی

امان الله خان فرزند مرحوم غلامحسین خان سردار مجلل عامری و نوه دختری مرحوم سردار نصرت است ایشان در سال یکهزار و دویست و نود و دو شمسی در شهر کرمان متولد شده تحصیلات مقدماتی خود را در کرمان و تحصیلات متوسطه و عالی را در رشته حقوق در پاریس بپایان رسانیده فعلاً از شهر کرمان بنمایندگی مجلس شورای ملی تعیین و در طهران مشغول خدمتگذاری است

بطوریکه در صفحه ۴۷ این رساله ذیل فصل یازدهم اشاره شده ایشان از سنه یکهزار و سیصد و سی و دو شمسی دیوار سمت شرقی صحن اتابکی را که ساختمان



میرزا حسین خان سردار نصرت



عبدالله (عدل السلطنه) اسفندیاری

آن باخشت خام بود بکلی برداشته و بجای آن دیوار بسیار زیبا از سنک تراش و آجر سفید با کاشی کاریهای ظریف مرغوب ساخته و بجای درب چوبی صحن مزبور یک باب درب بزرگ آهنی نصب نموده است ده فقره طاق نماهای باشکوه در داخل و خارج نمای دیوار با آجرهای تراش و کاشی کاری احداث نموده ضمناً در دو طرف نمای دیوار مزبور جای کتیبه برای اشعار باز گذارده اند که هنوز نیمه تمام است

۶- آقای حاج فرج الله میزانی

این شخص در سال ۱۲۷۳ شمسی در قریه ماهان کوی قلا توتیه متولد شده در سنین کودکی بیافتن قالی اشتغال یافت و در دوازده سالگی به کرمان رفت تا در آنجا شغل خود را توسعه داده و اجرت بیشتری دریافت کند تا سن بیست سالگی به همین حرفت امرار معاش نمود تا در نتیجه صحت عمل و درستکاری جزء استادان قرار گرفت و بتدریج پیشرفت نمود تا آنکه سرمایه بدست آورده شهرتی پیدا نمود

در کرمان اول کار خیری که انجام داد این بود که از دسترنج خود به اصلاح و تعمیر مزار شاهزاده محمد که در سمت جنوب شرقی کرمان است مشغول گردید و بنحو احسن آنرا ساختمان نمود

در سال ۱۳۲۴ شمسی برای ملاقات اقوام و اقارب خود بماهان رفت و در معابر آنجا چند نفر مریض مشاهده نمود که بدون دوا و غذا گوشه افتاده و مشغول زاری و ناله میباشند حس رأفت و کمك مرضای ماهان که مسقط الرأس حاج مزبور بوده او را بر آن میدارد که با سرمایه خود بیمارستانی در آنجا بنا نماید تا بتواند بدان وسیله مرضای بی بضاعت را در آنجا بخواباند و معالجه نماید بر حسب تصمیمی که قبلاً داشته در همان سال زیارت بیت الله الحرام مشرف و نیت خیر خود را در آنجا نیز تقویت مینماید پس از مراجعت از مکه معظمه با اولیای امور وارد مذاکره میشود که محل مناسبی در ماهان بدست آورده ساختمان بیمارستان را شروع و نیت خیر خود را اجرا نماید اداره اوقاف که در آن موقع عهده دار امور آستانه بوده يك قطعه زمین که با سم زمین اصطبل



دیواری که در ضلع شرقی صحن اتابکی وسیله جناب آقای امان الله خان عامری
ساخته شده است



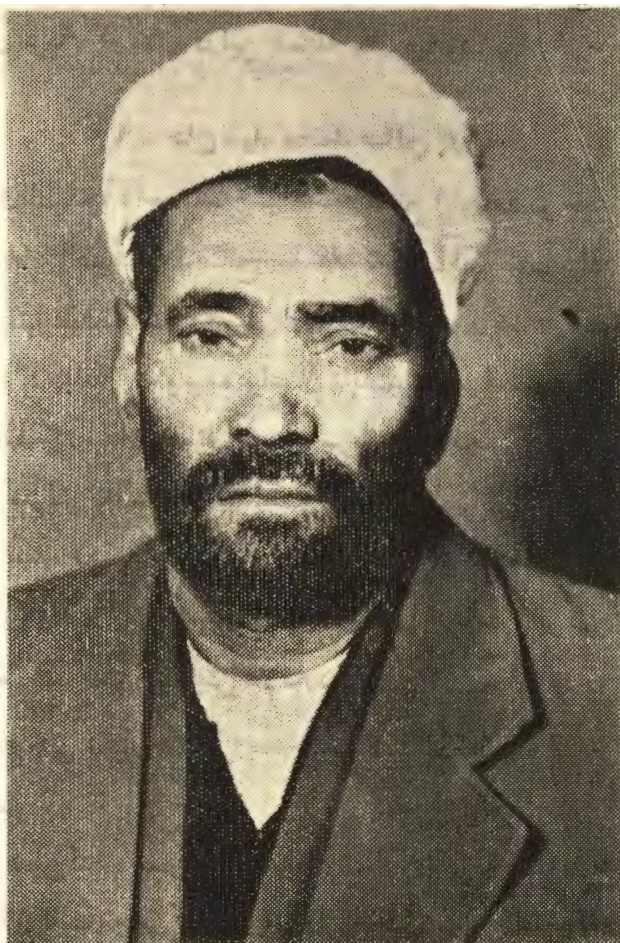
آقای امان‌الله عامری نماینده فعلی مجلس شورایی

بوده بنامبرده برگذار و بلادرنك ساختمان بیمارستان آغاز میگردد حاج مزبور مدت هفت سال میکوشد تا ساختمان بیمارستان مزبور که گنجایش ۲۵ تخت خواب دارد تمام و در اینکار محتاج هیچگونه کمک از هیچکس نشده و کلیه مخارج ساختمانانی را از دسترنج خود تامین مینماید علاوه بر عمارت بیمارستان يك باب مسافر خانه و یکدستگاه منزل شخصی برای طبیب این بیمارستان ساختمان مینماید که مجهز بتمام قسمت‌ها از قبیل آشپزخانه، حمام، آب انبار میباشد خیابان کوچکی نیز در بین ساختمانهای مزبور احداث و اطراف آنرا بوضع بسیار باصفائی گلکاری و قرس اشجار هم در حدود سنوات ۱۳۲۲ تا ۱۳۳۴ شمسی کلیه این ساختمانها را تحویل اداره بهداشتی ماهان میدهد و گوی نيك نامی را از میدان نیکوکاران میبرد

برای اینکه حقوق باغبان و سرایدار بیمارستان و سایر قسمت‌های این ساختمان معوق نماند هفت باب دکان در نزد يك این ساختمان بناموده که مال الاجاره آن بمصرف حقوق سرایدار و باغبان و غیره برسد بطوریکه گفته میشود حاج مزبور در مقام است باغستانهایی که در رفسنجان از دسترنج خویش تهیه و آباد نموده در موقع مقتضی وقف بر بیمارستان مزبور نموده که نیازی به کمکهای مالی ملی و دولتی نباشد جمع مبلغی که در خاتمه ساختمان از طرف اینمرد خیرخواه پرداخت شده بیش از چهار صد هزار تومان است لیکن ارزش فعلی ساختمانهای مزبور چندین برابر مبلغی است که مخارج آن شده است ای کاش اهالی ماهان از اینمرد نیکوکار سرمشق گرفته و آثار هم بسهم خود در طریق خیر گامی بردارند و مانند حاج مزبور نام نیکی در صفحه روزگار بیادگار بگذارند برای یادآوری یکقطعه عکس اینمرد خیر در این رساله گذارده شد

ب - متولیان و متصدیان آستانه مبارکه

بطوریکه در کتب بستان السیاحه و طرائق الحقایق مسطور است و از بعضی مطلعین مذکور گردیده از زمان سلطنت محمد شاه قاجار تولیت آستانه مبارکه حضرت شاه



آقای حاج فرج الله میزانی

نعمت الله ولی به يك سلسله از سادات رضوی كه همه از مردمان نيك روزگار بوده بر گذار شده كه اکنون نیز افتخار این خدمت در این سلسله باقی مانده است كه بترتیب مختصری از شرح خدمت هريك از آنان در این رساله بیان میشود :

۱ - حاج سید محمد صالح اول

در بستان السیاحه راجع بحاج سید محمد صالح اینطور ذکر خیر شده است
العارف بالله السید محمد صالح سلمه الله تعالی - آن جناب برادر اعیانی حاج سید محمد علی منیر علیشاه است و فاضلی از همه جا آگاه است بفضائل انسانی و کمالات نفسانی آراسته و اذافعال نکوهیده و اعمال ناپسندیده پیراسته و در معارف صوری و معنوی دانشمند و در میدان خصائل حمیده سربلند است مجلس ارم مونسش روح افزا و محفل محبت منزلش بغایت دلگشا است جمعی از علمای زمان را دیده و بصحبت عرفای عصر رسیده و مرید عارف ربانی حسین علیشاه اصفهانی گردیده است بغایت زیرك و دانا و بر عواقب امور بیناست راقم آنجناب را از غایت زیرکی كه دارد زیرك جهان خطاب میکند الحق گنجایش هم دارد

در درك معانی بسیار ممتاز و بمصاهرت هدایت علیشاه قدس سره مفتخر و سرفراز است

و نیز در همین کتاب ضمن شرح شهادت عالم ربانی حضرت هدایت علیشاه كوهبنانی مذکور است موقعی كه در قرب منزل چهل زینه راه خراسان كه ایشان عازم زیارت حضرت امام ثامن مسلمانان بودند طوائف بلوچ او را شهید نمودند زمانی نگذشت كه حاج سید محمد صالح بدانجا رسید و جسد آنجناب را به احترام تمام بكوهبنان حمل و پس از غسل و كفن در محل مناسب بدفن آن سعید شهید پرداخت مرحوم حاج سید محمد صالح اول شخصی بوده كه از سادات رضوی زمان سلطنت محمد شاه قاجار تولیت آستانه مبارك حضرت شاه نعمت الله ولی را عهده دار شده این شخص در زمان تولیت خود خدمات فراوانی بآستانه نموده دو فقره موقوفه

فرمین قن و بابا حسین که موقوفه محمد شاهی نام دارد از پرتو مساعی آن مرحوم بوده است ساختمان ایوان محمد شاهی و تعمیرات عمارت بیگلر بیکی و تعمیرات عمده صحن شاه عباسی در زمان ایشان بوده خلاصه آنکه سالهای سال عمر خود را صرف خدمات آستانه نمود تا کارش به انجام رسید و پیوند علائق از جهان برید و عنان جان کشید تا بنزد جان آفرین رسید

بقراری که آقا سید جمال الدین مدنی متولی فعلی آستانه حضرت شاه نعمت الله ولی ذکر نموده اند جنازه آن مرحوم به عتبات عالیات نقل شده است : عاش سدیداً و مات سعیداً رحمه الله تعالی

۴ - آقا سید هدایت الدین

پس از درگذشت حاج سید محمد صالح فرزند ارجمندش آقا سید هدایت الدین بجای پدر نشست و بخدمتگذاری آستانه و تولیت این بقعه متبر که مفتخر گشت ایشان دخترزاده مرحوم هدایت علی شاه شهید است بطوریکه در طرائق الحقایق مذکور است ایشان سالهای سال در خدمت آستانه کوشیده و خدمات شایانی نموده که بطور فهرست ذکر میشود و چون آباء و اجدادش همه از اصحاب علم و عرفان و از ارادتمندان راهنمایان ایمان بوده اند ایشان نیز در زمان حیات خود بمرحوم رحمتعلی شاه شیرازی قدس سره بستگی و ارادت داشته و تخم اطاعت و فرمانبرداری آن بزرگوار را در مزرع دل پیوسته میکاشته است

در سفر آخر که مرحوم رحمتعلی شاه از شیراز بصوب کرمان عزیمت و پس از چندی بفارس مراجعت فرمود مرحوم آقا سید هدایت الدین ملازم خدمت ایشان بوده و تا شیراز همراهی نموده و امر تولیت آستانه بر حسب اشارت ایشان از دیوان اعلی بوی رجوع گردیده است

آقا سید هدایت الدین در طول زمان تولیت خود در آستانه مبارکه بر طبق رویه پدر و الاکهر خود بتعمیر و ساختمانهای مربوطه به آستانه بسی کوشیده و من جمله

در ساختمان بقعه و مناره‌ها و کاشی‌کاری آنها و تعمیرات صحن‌های وکیل‌الملکی و عمارات بیگلر بیکی و تعمیرات اساسی در رواق شاه عباسی بسیار همت نموده که هنوز این آثار بیادگار در روزگار باقی مانده و شاعری در آن زمان در این‌موزد این‌طور سروده :

بعهد ناصر دین شه زفیض شاه ولایت مزار گشت چه جنت بسعی سید هدایت
علاوه بر خدمات فوق‌الذکر این شخص در عمران و آبادی موقوفات آستاندینز
بسیار زحمت کشیده و باغ‌هایی ایجاد نموده که من جمله باغ هدایت آباد است که
در قسمت موقوفات سابقا ذکر گردیده است

در بالای سردرب ایوان ورودی بقعه متبرک که حضرت شاه نعمت‌الله اشعاری
روی سنگ مرمر نقش نموده‌اند که اشاره به خدمات محمد اسمعیل خان وکیل‌الملک
اول و مرتضی قلی خان وکیل‌الملک دوم و آقا سید هدایت‌الدین متولی شده است
این اشعار از حاج مرزا ابوالحسن کرمانی ملقب به نعمت علی‌شاه است که
برای آگاهی خوانندگان مختصری از حالات ایشان ذکر میشود

در طرائق الحقایق ضمن شرح حال نواب و خلفای مرحوم رحمت‌علیشاه شیرازی در
وصف حاج میرزا ابوالحسن کرمانی این‌طور مینویسد :

السید السند الرکن الممتحن الحاج میرزا ابوالحسن الكرمانی الملقب نعمت علی
شاه از سادات نیکو عادات کلاتری آن‌کشور است در ابتدای جوانی بشغل دیوانی
و نوشتن ترسلات اشتغال داشته شکسته را خوب می‌نوشت و شعر را نیکو میگفت
چون بخدمت مرحوم رحمت‌علیشاه رسید یکمرتبه ترك همه نمود و خود را بشرف توبه
و تلقین مشرف و زنگهای آلودگی از صفحه دل زدود پس از چند سال اطاعت و خدمت
و تحمل زحمت مورد عنایت شد و از مرحمت مرحوم رحمت‌علیشاه بلقب نعمت علی
مفتخر و در کرمان بخدمات ارادتمندان و ارشاد طالبین طریق ایمان مشغول گردید
سالهای متمادی در این طریق زحمت کشید تا آنکه در سنه یک هزار و دوست و نود
سه پیوند علائق از این جهان برید و در ترکیه مشتاقیه کرمان آرامگاه گزید

این اشعار که در سردرب ایوان ورودی بقعه شاه نعمت الله ولی است از آن مرحوم است که بخط خود ایشان است :

بلند در گه شه نعمت الله است که آون	بطاق اوشده قنديل وار چرخ مدور
بعهد ناصر دین شه که خاک در گه اوشد	چو سیم و زربسرو مهر و ماه زیور و افسر
وکیل ملک سمعیل خان نوری کامد	بمرز کرمان فرمانروا و والی کشور
بنام و داین دار الحفظ و صحن که باشد	شکست شوکت طاق و رواق گنبد اخضر
وکیل ملک دوم مرتضی قلی خان چون شد	بمتکای پدر متکی چو سکه که بر زر
بنای عدل چنان استوار کرد که باهم	بسر برند یک آشیانه بازو کبوتر
تمام کرد بنای پدر چنانکه ندیده	نظیر او نظر دیده بان نه منظر
بسعی و کوشش سید هدایت الدین بودی	که داشت تولیت دستگاه شاه فلک فر
نگاشت از پی تاریخ کلك نعمت و گفتا	نه ماه کسب کند نور مهر انور از این در

و نیز در طرائق الحقایق ذکر گردیده که برای این آستانه بهترین و مناسبترین شعر بیت خواجه حافظ است که گفته:

گو برو آستین بخون جگر شوی هر که در این آستانه راه ندارد
وفات آقا سید هدایت الدین بطوریکه در طرائق الحقایق مذکور است در ماه شعبان سال یک هزار و سیصد و سه بوده و در رواق شرقی پشت سربقعه متبر که سر بخاک فرو برده و ذکر جمیل از خود در صفحه روزگار یادگار گذاشته است رحمه الله علیه

۴ - آقا سید محمد صالح دوم

پس از درگذشت آقا سید هدایت الدین فرزندش آقا سید محمد صالح دوم عهده دار تولیت آستانه شده و باتفاق برادرش آقا سید نورعلیشاه که نظارت آستانه داشتند خدماتی انجام داده اند من جمله تعمیراتی در صحن حسینی و صحن شاه عباسی نموده و آب انبار صحن اتابکی از یادگار پهای اوست ضمناً در مسافرتی که بطهران

نمود وجهی از مرحوم میرزا علی اصغر خان اتابك دریافت و از وجه مزبور چهار دانگ و نیم مزرعه تیرگان گوگ را خریداری و وقف بر آستانه نمود و مدت‌ها همچنان بخدمت مشغول بود تا روزی که پيك اجل فرارسید پیوند از کلیه بستگی‌ها برید و در نزدیکی مزار سید هدایت الدین پدر نیکو سیرش مدفون گردید رحمه الله علیه

۴ - آقا سید محمود

چون دوره عمر و خدمت آقا سید محمد صالح دوم سپری گردید نوبت تولیت به آقا سید محمود فرزندش رسید در دوره خدمت خود حتی المقدور در نگاهداری ساختمانها و جلوگیری از خرابی آنها اقدام مینمود ضمناً در زمان تسولیت ایشان دو مدرسه یکی پسرانه و دیگری دخترانه در اماکن مربوطه به آستانه افتتاح شد و مدتی هم مخارج دو باب مدرسه مزبور از درآمد آستانه كمك میشد تا اینکه بعدها اداره فرهنگ مخارج آنها را عهده‌دار گردید لیکن از اماکن آستانه هنوز برای مدرسه اداره فرهنگ استفاده میکند

در سنوات آخر تولیت آقا سید محمود یعنی در تابستان سال یک هزار و سیصد و یازده شمسی سیل موحشی از کوه مجاور ماهان بطرف آستانه و آبادیهای ماهان سرانیر شد که خسارات عمده مالی و مختصر تلفات جانی به اهالی وارد ساخت نگارنده این رساله در آن اوقات از طرف والی کرمان مامور رسیدگی به اوضاع مردم ماهان و ساکنین آن سامان گردید اقدامات مؤثری برای رفاه حال اهالی بخواست باری تعالی بعمل آمد که شرح حال در این رساله گنجایش ندارد البته در حمله این سیل شدید بر قبایع آستانه نیز لطماتی رسید و خساراتی وارد گردید

سال بعد یعنی سنه یک هزار و سیصد و دوازده شمسی آقا سید محمود متولی برای امور آستانه عازم طهران گردید که در آنجا با اداره اوقاف و سایر مقامات مربوطه راجع به پیشرفت کارهای آستانه مذاکره نماید که در همانجا مریض بستری

گردید و طولی نکشید که از این جهان فانی رخت بر بست و بر حمت حق پیوست و
در امامزاده عبدالله نزدیک بقعه حضرت عبدالعظیم مدفون گشت رحمه الله علیه

۵ - آقا سید جمال الدین مدنی متولی فعلی

بعد از فوت مرحوم آقا سید محمود جمال الدین مدنی فرزند مرحوم آقا سید
نور علی شاه ونوه مرحوم آقا سید هدایت الدین متولی معروف برای تولیت آستانه
پا بمیان نهاد و خدمت این بقعه خیر را وجهه همت خود قرار داد
بطوریکه قبلا اشاره شد پدر ایشان در امور آستانه نظارت داشته و خدماتی
مینموده است آقای آقا سید جمال الدین مدنی سالهاست تولیت آستانه را عهده دار
شده و در زمان ایشان خدمات ذی قیمتی برای آستانه بمنصه ظهور رسیده که
هر یک بمورد خود یاد بودی مرغوب و یادگاری بسیار خوب و مطلوب میباشد که در
این رساله بطور مختصر از آنها اشاره میشود :

۱ - یکدستگاه ماشین برق برای آستانه تهیه نموده اند که روشنایی تمام
صحن ها و رواق ها و حرم بطور کامل تامین شده است

۲ - یکدستگاه بلندگوی بسیار ممتاز خریداری کرده اند که در مواقع گفتن
اذان و اوقات خواندن قرآن و همچنین در مجالس جشن و شادمانی و یا اوقات
سوگواری از آن بخوبی استفاده میگردد

۳ - قطعه زمینی را که بین خیابان ماهان و دیوار ساخته شده آقای امان الله
خان عامری واقع و مصرفی نداشت دور آنرا دیوار کشیده و با گذاردن چندین مجردی
آجری و نصب یک درب بزرگ بصورت صحن کوچکی در آورده اند که داخل آن
باغچه های مصفا و گلکاریهای روح افزا احداث شده است منظره این باغچه های
گلکاری بسیار زیبا و موجب جلب توجه زائرین و واردین میباشد

۴ - اصلاح و تعمیر و مرمت کاشی کاریهای مناره ها و صحن ها و تعمیرات

مسجد شاه و عمارت بیگلر بگی و فرش آجر بامهای صحن های حسینی و وکیل الملکی و غیره
 ۵ - تهیه لوله های اطراف حوض وسط صحن وکیل الملکی که بوسیله موتور
 تلمبه آب از مجاری بسیار کوچک آنها بقوت و شدت بوسط حوض پاشیده شده خرمی
 و طراوت و صفای خاصی به صحن مزبور می بخشد

۶ - مزرعه شیب بند سروستان که سالیان دراز بایر و بی نظم و ترتیب بود
 مجدداً بصورت مزرعه بسیار منظم و دائر و آبادی در آمده که اکنون یکی از رقبات
 حاصلخیز آستانه و ملک بانظم و نسق مرتبی شده است

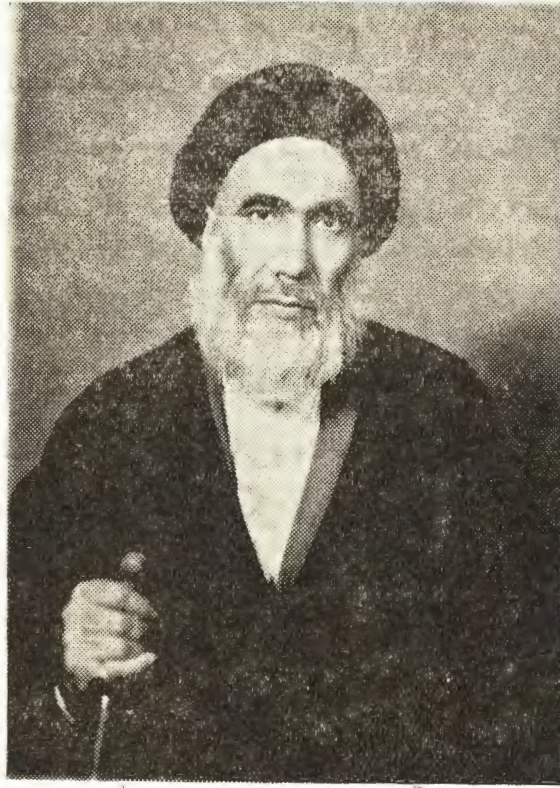
۷ - ترقی دادن عوائد آستانه از ششصد هزار ریال به نهصد و پنجاه هزار ریال

تألیفات

آقای آقا سید جمال الدین مدنی علاوه بر خدمات نمایان فوق الذکر که بخوبی
 انجام داده اند فضائل و کمالاتی دارند که در میان مردم کرمان در زمره علما و دانشمندان
 و از گرویدگان علم و دانش و عرفان میباشند
 در مواقع فراغت و مجال کتبی تألیف نموده اند که در حد خود بسیار مرغوب
 و از آثار ذی قیمت محسوب میشود

برای اطلاع خوانندگان اسامی تألیفات ایشان ذیلاً ذکر میشود :

- ۱ - حقایق البیان فی تفسیر سورة الحمد من القرآن که در اول محرم سال
 ۱۳۶۹ هجری قمری طبع و نشر گردیده این کتاب حاوی مطالب عالی است که در
 مورد صلاحیت پیمبران و راهنمایان دین و ایمان و آشفتگی و خرابی عقاید و مذاهب
 عالمیان قبل از اسلام و تشویق و ترغیب اسلام بکار و کوشش و تحصیل علم و دانش تدوین
 و تنظیم شده ضمناً در تفسیر آیات مندرجه در سوره مبارکه بیانات کافیه ایراد نموده اند
- ۲ - شرح سوره والعصر یا تنبیه الغافلین که در آخر محرم سال ۱۳۷۰ هجری
 قمری طبع و نشر گردیده و در ابتدای کتاب مزبور سه فقره اجازات اجتهاد مؤلف



آقا سید جمال الدین مدنی متولی فعلی

گراور شده است که ایشانرا جزء علمای طراز اول نوشته‌اند در این کتاب راجع به احتیاج بشرو شدت نیازمندی انسان بدین و ایمان و اینکه بشر همانطور که دچار دردهای بدنی میگردد گرفتار آلام و اسقام روحی و باطنی نیز میشود که به طیب نفوس مراجعه نماید مطالب بسیار صحیح و بااهمیتی را ذکر نموده سپس بشرح و تفسیر آیات مندرجه در این سوره مبارکه پرداخته‌اند

۳ - منظومه مختصری در بیان پاره از حقایق و اصول اسلامی و صفات نیکو و پسندیده و مذمت اعمال نکوهیده و تعریف علم و اقسام آن به بحر مثنوی ساخته‌اند که حقاً قابل استفاده مردمان از پیر و جوان میباشد

۴ - مقاله ایست بنام حقوق بشر در ۱۲ صفحه که در سال ۱۳۷۳ هجری قمری طبع و نشر گردیده است این مقاله مشتمل بر اقسام حقوق مادی و اعتبارات و نقل و انتقال آنهاست .

خلاصه آنکه ایشان حدود سی سال در نجف اشرف به تحصیل علوم متقول و معقول اشتغال داشته و زحماتی کشیده‌اند

ج - اشخاص دیگر که خدماتی باستانه نموده‌اند :

در آستانه مبارکه اشخاص دیگری نیز بوده‌اند که خدماتی نسبت به مردم ماهان و آستانه در آستانه مبارکه نموده و نام یکی از خود باقی گذاشته‌اند که اینک اسامی و شرح حال آنان ذکر میشود

دکتر نعمت الله نفیسی

یکی از خدمتگزاران صمیمی و قدیمی آستانه مرحوم دکتر نعمت الله نفیسی بوده که قسمتی از خدمات صادقانه آن مرحوم در سنوات ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ شمسی مشهود نگارنده واقع شده است

آن مرحوم در سال یک هزار و دویست و پنجاه و هشت شمسی در کرمان متولد گردید پس از طی مراحل کودکی به تحصیل پرداخت و علوم مقدماتی و عربی و رشته

های متداوله زمان را در نزد آخوند ملایوسف کرمانی فرا گرفت از نظر قدردانی از استاد خود بارها میگفت آنچه دارم از برکت وجود مرحوم آخوند است نفیسی ها و دودمان آنها اصلاً از هندوستان بکرمان آمده و توطن اختیار نموده اند جداعالی مرحوم دکتر نعمت الله شخصی بوده بنام میرزا عبدالرحیم که از اطباء معروف زمان خود بوده و در این فن بقدری مهارت داشته که بلقب حکیم باشی ملقب گردیده این شخص دارای پنج فرزند بنام میرزا اسدالله میرزا نصرالله میرزا فتح الله میرزا شکرالله میرزا نعمت الله بوده که هر پنج نفر آنان در رشته طب وارد بوده اند مرحوم دکتر نعمت الله فرزند مرحوم آقا میرزا شکرالله و نوه میرزا عبدالرحیم حکیم باشی بوده پس از فرا گرفتن تحصیلات مقدماتی بسبک و سیاق اجدادی به تحصیل علم طب پرداخت و مدتی نیز در نزد مرحوم آقا میرزا علیرضا حکیم باشی کرمان در این فن شریف زحمت کشید پس از آن نزد مرحوم شاهزاده حیدر میرزا که از اطباء بزرگ کرمان بوده این رشته را تکمیل نمود بطوریکه در زمان خود جزء اطباء معروف کرمان بود قریب بیست سال در شهر کرمان بطبابت اشتغال داشت و در مورد رسیدگی بحال مرضی مخصوصاً فقرای آنها کوشش و مجاهدت بسیار مینمود بدادن داروی مجانی و مساعدت زیاد برضایت خاطر آنها میافزود. مدتی طیب اداره شهر بانی کرمان و چند سالی نیز بهمین شغل در قونسولگری آلمان مشغول بود پس از آن از نظر ارادت بحضرت شاه نعمه الله ولی وانتسابی که بخانواده تولیت آستانه مبارکه داشت از کرمان رخت بماهان کشید و گوشه از آستانه را برای درمان مرضای فقیر ماهان برگزید و این خدمت را نیز سالها افتخاراً انجام میداد و از این راه هیچگاه درهم و دیناری روی هم نمی نهاد معاش خود را از فلاحت و زراعت تأمین مینمود

مدتی نیز بهمین وضعیت در ماهان خدمت مردم میکرد تا اینکه از طرف بعضی از ولات کرمان بسمت نایب الحکومه ماهان منصوب و برقرار بود و هر دو خدمت را به خوبی ایفاء مینمود

در سال هزار و سیصد و یازده شمسی که سیل مهیبی بماهان حمله ور و خرابی های زیادی برپیکر آبادی آنجا وارد آورد نگارنده خود شاهد و ناظر فداکاری آن مرحوم در ماهان بودم میتوان گفت همه اهالی ماهان را بسته خود و خود را بسته بآنان میدانست و هر قدر میتوانست بکمک و مساعدت مردم میکوشید و باعموم خلق بحسن خلق میجوشید برای عمران و جبران خرابیهای رقبات موقوفه آستانه که در اثر سیل حاصل شده بود بسیار زحمت کشیده و مخصوصاً برای ترمیم و تعمیر حمام آستانه و سایر اماکن مربوطه مخروبه ماهان کوشش فراوان مبذول داشت

مرحوم دکتر نعمت الله اطلاعات صحیح و موثقی راجع بوقایع و حوادث کرمان داشت و هر کس بمصاحبت و معاشرت آن مرحوم آشنا میشد از اطلاعات او بهره برمی داشت در علم انساب تا اندازه دست داشت و سالها بود که در تصوف و عرفان قدم می گذاشت بصحبت جمعی از برگزیدگان و راهنمایان ایمان رسیده و فیض یاب گردیده بود دوستان و اراتمندانش چه در شهر کرمان و چه در قصبه ماهان از پر تو محبتش مسفیض و از صحبتش مستفید میشدند در قسمت اطلاعات تاریخی و نیز در رشته علوم ادبی و حتی انشاء و خط کم نظیر بود

اخلاقاً مردی صبور، بردبار، متین، گشاده رو با ادب و اکثر خندان و بازمه درویشان مهربان بود مهمان دوست و غریب نواز و در این صفت ممتاز بود

نگارنده در سال ۱۳۱۱ در ایالت کرمان ماموریتی داشتم و این ماموریت بیش از یکسال و نیم طول کشید در ظرف این مدت با آن مرحوم آشنائی پیدا نموده و با اینکه این دوستی دیر شروع شده بود لیکن بنیان مستحکمی حاصل نموده و پیوسته در کرمان و ماهان بصحبتش مایل و از معاشرت و ملاقاتش بهره مند میشدم چندین سال قبل سفری هم بشیراز نمود در آنجا نیز بر حسب اتفاق که نگارنده ماموریت داشت اتفاق ملاقات حاصل گردید

در اواسط سال هزار و سیصد و بیست و نه شمسی نگارنده از شیراز بقصد زیارت



دکتر نعمت الہ نفیسی

آستانه مبارکه از شیراز بقصد ماهان حرکت و در نزدیکی محل خانقاه که باغچه و عمارت و محل سکونت آن مرحوم بود پس از چندین سال دوری باز باب ملاقات باز شد و چند روزی که نگارنده در ماهان مشرف بود اکثر بدیدار و صحبت آن مرحوم ناعل میشدم

در سال بعد از آن یعنی سنه یکهزار و سیصد و سی شمسی از این سرای عاریتی خستگی بسیاری حاصل نمود رخت بآخرت برد عمرش منقضی گردید و روی از این عالم درهم کشید و در نزدیکی خانقاه در محل مظهر آب و کیل آباد آرامگاه برگزید رحمة الله علیه رحمة واسعة

از آن مرحوم فرزندان در صفحه روزگار پیادگار باقی مانده من جمله فرزند ارشد آن مرحوم آقای فریدون نفیسی است که فعلاً اجاره دار املاک آستانه است و در این راه برای آبادی موقوفات ماهان زحمت فراوان میکشد

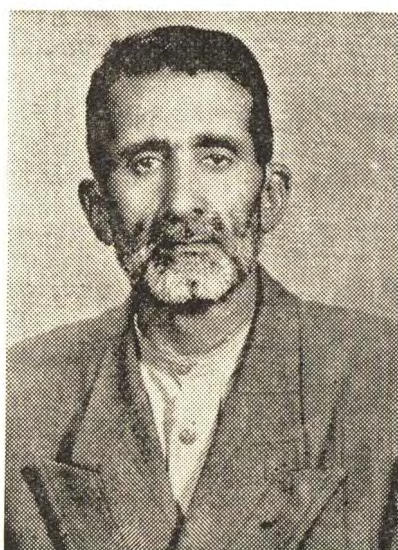
از کمالات صوری برخوردار و مخصوصاً در ادبیات ذوقی سرشار دارد و خط شکسته را درست مینگارد و گاهی نیز بگفتن اشعار همت میگمارد

خاندان نفیسی که اکنون اکثر آنان در طهران و بمشاعل و مناصب عالی دولتی رسیده و مشغول خدمتگذاری هستند از این دودمان و بطوریکه فوقاً اشاره شد اصلاً اهل کرمان و اجداد آنان از هندوستان بایران آمده و اقامت گزیده بودند .

متجاوز از هفتاد جلد کتب چاپی و خطی که اکثر آنها عرفانی است از آن مرحوم تقدیم کتابخانه آستانه مبارکه گردیده و در این مورد نیز نام نیکی از خود پیادگار گذارده است

استاد علی کاشی تراش

دیگر از خدمتگذاران فنی آستانه مبارکه استاد علی کاشی تراش معمار است استاد علی فرزند مرحوم محمد است که از سن چهارده سالگی بشغل کاشی تراشی مشغول گردیده تولدش در سال یکهزار و دویست و هشتاد و دو شمسی است



استاد علی کاشی تراش

برای تکمیل شغل خود در کرمان مدتی مشغول کار بود پس از آن بطهران مسافرت نموده و در آنجا نیز بسیار در این فن کار کرده و مهارت حاصل نموده کاشی کاری صحن و طاق نماهای مسجد جامع کرمان اکثر بدست ایشان انجام شده در مسجد ملک کرمان نیز اقداماتی از این قبیل نموده

در این چند سال اخیر بتعمیر و مرمت گنبد و مناره های آستانه مبارکه همت گماشته و انصافاً بخوبی از عهده برآمده بطوری که چندین سال است که از تاریخ تعویض و تعمیر گنبد و مناره ها میگذرد کوچکترین نقصی پیدا نشده است

در قسمت کارهای کلاف کشی آهن و مقرنس کاری مناره ها و سایر ابنیه مربوطه بآستانه زحمات فراوان کشیده و کاملاً از عهده برآمده است در طهران نیز موفق بدادن امتحان در این فن شده و لیاقت خود را ظاهر نموده و درداد گستره قسمت کار شناسی فنی انتخاب شده است. از کلیشه های رنگینی که از مناره ها و گنبد تهیه شده مهارت این معمار ماهر ظاهر میشود

حسنعلی خان امیر نظام گروسی

یکی از جمله مردان نامی که سالها در ایران مصدر مناصب بزرگ بوده و در دوران حکمرانی و سنوات فرمانفرمائی خود در ایران خدمات نمایان و فداکاری های درخشان چه در داخله کشور و چه در مأموریتهایی که در ممالک اروپا داشته از خود نشان داده مرحوم حسنعلی خان امیر نظام گروسی بوده که در آستانه مبارکه حضرت شاه نعمت الله ولی مدفون گردیده است

شرح حال و مال احوال این مرد خدمتگذار عالمقدار که هم اهل سیف و سنان و بنان و بیان و هم کار آمد تدبیر و کار بر شمشیر بوده از کتاب منشآت آن مرحوم که در سال هزار و سیصد و بیست و نه هجری در طهران بچاپ سنگی رسیده نقل شده است این کتاب بهمت معتمد السلطان آقا میرزا احمد امین الصنائع که منشآت

مربوطه امیر نظام را جمع آوری نموده طبع و نشر شده است کتاب مزبور شامل ۲۲۸ صفحه و اکثر منشآت آن مرحوم را که بحکام وولات و مصادر مهم امور ایالات ایران و شاهزادگان عصر و زمان نوشته ذکر نموده است.

در صفحه ۱۴۳ این کتاب نامه نوشته شده و در آن يك رباعی از آن مرحوم نقل نموده که برای عبرت خوانندگان بدرج آن در این مجموعه مبادرت میگرد و آن این است:

خدایگانا معظما - پیش از این در حدیث نبوی ص^ع دیده بودم که
(الفقر موت الاکبر) و معنی آنرا تا بحال نمیدانستم در این دو سال اقامت طهران این روایت
درایت و این بیان عیان شد مدت ۲ سال است که در احتضار این مومنه و بسکرات آن گرفتار
اما موت بقوت هنوز نرسیده و حرکت بسکون مبدل نشده هر چه میدوم و هر کجا میروم
احمد پارینهام و محمد دیرینه نقش ها هر چه بود زده شد و کفش ها هر چه داشت
دریده شد فائده نبخشید و نخواهد بخشید چه قطعه ها و تحریرات خود با انجام رسید
اما روغنی بچراغ و جرعه بایاغ نریخت کار طهران بر شوه است و عشوه رشوه را مال
ندارم و عشوه را جمال بخدای متعال من تن بمردن داده ام اما مرگ جان میکند و پیش
من نمیاید بخت بدین کز اجل هم ناز میباید کشید کرایه خانه و مواجب نوکر
دیوانه که از واجبات فوریت بقضارضا نمیدهد و امروز را بفردا نمی نهد لابد باید
باین و آن آویخت آب و روها آب جوشد و روها از سنک سخت تر که باین خط و ربط
ضبط گرسنگی کشید، و تنگی و سختی دید بهترین دوست من آنست که اگر انشا الله مردم
و عذاب را سبک کردم این رباعی را بر سنک تربتم نویسد

ای آنکه برنج و بینوائی مرده در حالت وصل از جدائی مرده
بالینهمه آب تشنه لب رفته بخاک اندر سر گنج از گدائی مرده

اینک شرح حال امیر نظام که از کتاب مزبور مذکور میشود:

مرحوم مبرور حسنعلی خان امیر نظام طاب ثراه از خانواده های قدیم ایران

است و اباعن جدرئیس ایل و حاکم ولایت گروس بوده و این خانواده شرافت مخصوصی دارند زیرا که حضرت ثامن الائمه سلام الله علیه در مسافرت از مدینه منوره بطوس بخانه امیر عزالدین احمد رئیس طایفه گروس که اعلیٰ جداً مرحوم است نزول اجلال فرموده و دست مبارک را بروی پسران امیر عزالدین کشیده و در حق این خانواده دعا فرموده بالجمله اجداد مرحوم حسنعلی خان امیر نظام در سلطنت تیموریه و صفویه و افشاریه و زندیه و قاجاریه که هر یک در قرنی صاحب تاج و تخت ایران بوده اند همه وقت دارای شئون عالیّه و مناصب جلیله بوده و علاوه بر حکومت گروس در ممالک مشهوره ایران حکومت کرده اند

از جمله لطفعلی خان جد پنجم ایشان در عهد شاه سلیمان صفوی حاکم قم و خلیجستان و حسینعلیخان ایشک اقا سی باشی نادرشاه و محمد امین خان جد سیم ایشان در سلطنت کریم خان حاکم کرمان و نجفقلیخان جد ایشان در سلطنت خاقان خلد آشیان مغفور و فرمانفرمائی نایب السلطنه و ولیعهد مبرور حاکم اردبیل و بیگلربیگی دارالسلطنه تبریز و در ایام محاربه روس با دولت ایران در هزار و دویست و بیست و چهار هجری یکی از سرداران قشون نایب السلطنه و ولیعهد مبرور و بعد از او مرحوم محمد صادق خان پدر حسنعلیخان امیر نظام مدت نوزده سال حاکم بالاستقلال گروس بود و بالاجمال جناب امیر نظام در شهر هزار و دویست و سی و شش در قصبه بیجار که دارالحکومه ولایت گروس و وطن قدیم خانواده ایشانست تولد یافته و از هفت سالگی تاهجده سالگی بلوازم درس و تحصیل پرداخته و در علوم ادبیه و عربیه و اشعار و درر متتبع در اشعار عرب و عجم و ضبط تواریخ و حسن خط و صنعت انشاء بر مقامی عالی رسیدند کمالات معنوی جناب ایشان بیش از آنست که در این مختصر صحیفه گنجیده آید و در هزار و دویست و پنجاه و سه در زمان سلطنت شاهنشاه مبرور محمدشاه البسه الله تعالی حلال النور بسرهنگی فوج گروس منصوب در رکاب آنشهریار مینو قرار بمحاصره هرات رفتند و در مراجعت از آن سفر با فوج گروس بقراولی دیوانخانه و ارگ تبریز



حسنعلی خان امیر نظام گروسی

مامور شده و در مراجعت از آنجا در سن بیست سالگی بزیارت عتبات عالیات مشرف گشته و در هزار و دویست و بیست و هفت بافوج گروس بانتظام حدود و خدمات نظامیه کرمانشاهان مامور شدند و بعد از دو سال احضار بدار الخلافه شده مورد عواطف شاهنشاه مبرور آمدند در مراجعت از دار الخلافه بگروس محمدصادق خان والدشان مرحوم شد و مدتی در ولایت اقامت نموده تا در هزار و دویست و شصت و پنج اوائل سلطنت شاهنشاه سعید شهید ناصرالدین شاه انارالله در ملازمت شاهزاده مرحوم سلطا نمراد میرزای حسام السلطنه بافوج گروس بتسخیر مشهد مقدس و دفع محمد حسنخان سالار مامور گشتند و در ایام محاصره مشهد خدمات نمایان از ایشان بظهور رسید بعد از فراغت از آن خدمت بافوج گروس بطهران آمده بر تبه سرتیپی اختصاص یافتند و در اول سال هزار و دویست و شصت و هفت بدفع فتنه جماعت بایمه زنجان مامور شدند و در دفع فساد آنجماعت خدمت عمده بدین ودولت کردند و بواسطه این خدمت بزرگ بر مراتب اشتہار ایشان افزوده و بمنصب ژنرال آجودانی و نشان و حمائل سرتیپی اول سرافراز شدند و در همین سال در رکاب مبارک شاهنشاه سعید شهید انارالله برهانه باصفهان رفتند و در این سفر نیز خدمات ایشان مقبول و مستحسن افتاده مایه مزید اعتبار ایشان گشت و در مراجعت از این سفر بار دیگر نیز بزیارت عتبات عالیات قرین سعادت گردیدند

در سنه هزار و دویست و هفتاد و یک با دوفوج گروس مامور خراسان شدند و بخدمات نظامیه و حفظ نظم شهر مشهد مقدس مشغول بودند در سنه هزار و دویست و هفتاد و دو با شاهزاده مبرور سلطا نمراد میرزای حسام السلطنه بتسخیر قلعه هرات مامور گردیدند و در این سفر مصدر خدمات عمده شده بر همه سران سپاه تقدم جستند و فتوحات شایان از ایشان بظهور رسید و بعد از تسخیر هرات با دوفوج گروس بمحافظت و حکومت هرات اختصاص یافتند و در سنه یک هزار و دویست و هفتاد و سه که فیما بین دولتین ایران و انگلیس بعد از محاربه عقد مصالحه شد از جمله چاکران دربار همایونی ایشانرا

منتخب کرده بمراجعت دادن ودعوت (موسترموره) وزیر مختار دولت انگلیس بیغداد رفتند و مره بعداخری بزیارت عتبات عالیات نائل ومشرف شدند ودرسنه هزارودویست وهفتاد وچهار بادوفوج گروس بطهران احضار شده خدمات نظامیه دارالخلافه ومحارست بیوتات و عمارات وخزائن پادشاهی رابعهده ایشان محول نمودند ومدت یکسال بلوازم اینخدمت اشتغال داشتند ووقتی که رای شاهنشاه سعید شهید طاب ثراه بفرستادن سفارت مقیمی بدرباردولتین فرانسه وانگلیس قرار گرفت جناب حسنعلی خان امیر نظام را لایق وسزاوار اینخدمت بزرگ دانسته درسنه هزارودویست وهفتاد وپنج ایشان را بسمت وزیر مختاری وخطاب جنابی باقامت درباردولتین فرانسه وانگلیس مامور فرمودند وباجزای سفارت وپنجاه نفر ازپسرهای اعیان ونجبای ایران برای تعلیم و تحصیل ازراه اسلامبول عازم پاریس ولندن شدند

ودر ششم محرم سنه هزارودویست وهفتادشش وارد پاریس شده ودر عمارت (سنکلو) باتشریفات معموله نامه ماموریت خود را بامپراطور (ناپلئون) سوم ابلاغ نمودند و از آنجا بلندن رفته در قصر (ویندزر) شرفیاب حضور اعلیحضرت ویکتوریا پادشاه ممالک انگلستان وامپراطریس هندوستان شده نامه ماموریت خود را ابلاغ کردند واز آنجا نیز بماموریتی که داشتند به بروکسل پایتخت دولت بلژیک رفته نامه وهدیة شاهنشاه شهید را به (لیوپولد) پادشاه بلژیک تقدیم کرده از طرف آن دولت دارای نشان لئوپولد از درجه اول گردیدند واز آنجا مراجعت کرده محل اقامت خود را در پاریس قرار دادند وبعداز چند وقتی از پاریس به تررن رفته نامه وهدیة شاهنشاه شهید سعید را به (ویکتور امانوئل) پادشاه ایتالیا ابلاغ کردند وبامتیاز نشان (سنت موزیس لازار) از درجه اول سرافراز آمده مراجعت نمودند

ودرایام توقف پاریس علاوه بر ادای تکالیف رسمیه اغلب اوقات خود را بدیدن کارخانجات ومدارس ومرضخانها وسربازخانها وغیر ذالک مصروف میداشتند وهمه

آنها را بامعان نظر ملاحظه و مشاهده نموده در جزئیات هر يك تحقیقات کلی به عمل میاوردند و در سفرهای مکرر خودشان بر انگلستان و بلژیک و ایتالیا و غیره بهر جا میرفتند نیز وقت خودشانرا بتحصیل اطلاعات صرف میکردند و چون میل داشتند اکثر ممالك فرنگستان را سیاحت نمایند در پانزدهم محرم هزار و دویست و هفتاد و هشت با اجزای سفارت بمملکت سویس رفته اکثر شهرها و اماکن معروف آنها را سیاحت نموده بیاریس مراجعت کردند و نظر بمأموریتی که بایشان رسیده بود با اجزای سفارت عازم برلن پایتخت پروس شده تمثال همیونی را (گیلیوم) دوم پادشاه پروس ابلاغ نموده با افتخار بنشان معروف به (کور دون ریال) از درجه اول مراجعت کردند بعد از هفت سال اقامت در بیاریس که با همه سفراء خارجه و وزراء داخله مرادوات حسنه داشتند فضائل و مناقب شخصی خود را واضح و مبرهن کرده و زبان فرانسه را بخوبی تحصیل نموده بودند مستدعی احضار شده در اواخر هزار و دویست و هشتاد و سه بدار الخلافه مراجعت نمودند

و چون خدمات هفت ساله ایشان در خاکپای اقدس موقع استحسان یافته بود باعطای يك قطعه تمثال همایونی قرین مفاخرت و درسلک و زرای شورای کبرامنسلک شدند و بعد از يك سال اقامت در طهران مجددا بیاریس مراجعت کرده ناپلئون سوم امپراطور فرانسه ایشانرا باعطای نشان (لژیون دونور) از درجه اول افتخار داد و چون تکسری در مزاج ایشان بهم رسیده بود مستدعی احضار شده بدار الخلافه آمدند و بعد از دو سال اقامت در استان همیونی در عشر ثانی محرم هزار و دویست و هشتاد و هشت بسفارت اسلامبول مأمور شدند و در قصر (دولمه باغچه سی) شرفیاب حضور سلطان مغفور (سلطان عبدالعزیز خان) شده نامه همیونی را ابلاغ و از جانب سلطان مورد عنایت مخصوصه و باعطاء نشان مجیدیه از درجه اول و انقیه دان گرانپهای مکمل بالماس سرافراز شدند و بعد از چهارده ماه اقامت در اسلامبول از خاکپای

اقدس مستدعی معافی از آن ماموریت شد و در هزار و دویست و هشتاد و نه مراجعت بدار-
الخلافه نموده بر تبه امیر نویانی نائل و بوزارت فوائد عامه منصوب و از لوازم این
شغل به تسطیح راه صعب المسلك لاریجان تابلده آمل مامور شدند و در مدت دو
سال در تسویه و تسطیح این راه اهتمامات لازمه بعمل آورده راهی بدان سختی و صعوبت
را که عبور پیاده نیز در آنجا دشوار بود بطوریکه کالسکه و عرابه با کمال سهولت
حرکت نماید ساخته و آراسته گردانیدند و بعد از فراغت از این امر محترماً و معززاً
قیم دربار همیون و همه وقت حاضر شورای دولتی بودند

در سال یک هزار و دویست و نود و یک در مسافرت اول شاهنشاه مبرور و شهید به
فرنگستان باشاهزادگان عظام و وزراء فخام شرف التزام رکاب همیون را داشتند
و بعد از مراجعت از آن سفر در سنه هزار و دویست و نود و هفت با فوج گروس واردوی
مخصوصی بدفع فتنه شیخ عبیدالله مامور ساوجبلاغ مکاری شده و در این مورد نیز با تدابیر
صائبه و کفایتی که داشتند مصدر خدمات بزرگ شده آتش آن فتنه عظیم را با آب تدبیر
و ضرب شمشیر فرو نشانند و در ازاء این خدمت بر حکومت ساوجبلاغ و صاین قلعه مامور
و در قلیل مدتی آن ولایت پر آشوب را منظم و اهالی آنجا را که بکلی متوحش و متواری
شده بودند آسوده نموده و ولایت را دایر و آباد کردند با تدبیر و تمهیدی که لایق
کفایت ایشان بود حمزه آقا رئیس طایفه منکور را که مایه فتنه شیخ عبیدالله بود
باهشت نفر برادر زاده و اقوام او که در شجاعت نظیر نداشتند بسزای افعال ناشایسته
رسانیده خاطر دولت را کاملاً آسوده نمودند

این خدمت ضمیمه خدمات سابقه ایشان گردیده مورد مرحام شاهانه واقع و
بموجب فرمان همیونی ولایت صاین قلعه را ضمیمه ابدی ولایت گروس و حکومت
هر دو ولایت را نسلاً بعد نسل بایشان مرحمت فرمودند و در همین سال حکومت
ارومیه و خوی را نیز ضمیمه حکومت ساوجبلاغ و صاین قلعه و گروس نموده بالقب

سالار لشکری و اعطای شمشیر مرصع حکمرانی این پنج ولایت را بعهده کفایت ایشان رجوع فرمودند

و بواسطه حسن ارادت و فرط لیاقتی که در این مورد نیز از ایشان بمنصه ظهور رسیده پیشکاری مطلق و ریاست کل قشون آذربایجان و وزارت حضرت مستطاب اقدس ولایتعهد منصوب و بلقب جلیل امیر نظامی و اعطاء شمشیر مرصعی دیگر قرین مباحثات شده از ارومیه بدارالسلطنه تبریز رفتند و هفت سال تمام باستقلال و اقتداری کامل و حسن سلوک و وصولتی هر چه تمامتر باین امر خطیر مشغول بودند

در رفع مفاسد و دفع اشرار و نظم ولایات و امنیت حدود و ترقی قشون آذربایجان اهتمامی بکار بردند که بدرجه اشتها رسید و پاداش خدمات لایقه و استحقاق شخص ایشان از جانب سنی الجوانب همیونی باعطاء نشان ذیشان قدس و سر دوشی مکمل بالماس قرین افتخار آمده و هم در این اوان از اعلی حضرت امپراطور روس نیز به نشان (عقاب سفید) از درجه اول سرافراز شدند

در اواخر شهر صفر هزار و سیصد و نه بدارالخلافه طهران احضار شده و بعد از دوماه توقف در استان مبارک بحکمرانی ایالتین کرمانشاهان و کردستان مامور و منصوب شده و در مدت سه سال ایالتین مزبورین را بطوری اداره نمودند که بر مراتب اعتماد شاهنشاه سعید شهید نسبت بایشان افزوده حکومت همدان و ملایر و قویرکان و نهاوند را نیز ضمیمه اداره ایشان نموده کلیه ایالات سپرده بایشانرا بایالت مرکزیه موسوم فرمودند و تا اواخر سنه هزار و سیصد و چهارده بحکمرانی ایالت مرکزیه مشغول بودند

نظر با اهمیت امور مملکت آذربایجان جناب معظم با سمت پیشکاری آذربایجان بخدمت حضرت امجد اشرف محمد علی میرزا ولیعهد دولت علیه مامور گشته از کرمانشاهان به تبریز رفتند و تا اوائل سال هزار و سیصد و هفده به پیشکاری مزبور مشغول بود

در اوائل سال مزبور از راه روسیه بمشهد مقدس مشرف شده و بطهران مراجعت نمودند و بحکومت کرمان و نظم امور آن سامان مامور شده بکرمان رفتند و به حکمرانی آن حدود مشغول بودند تا در ماه رمضان هزار و سیصد و هفده برحمت ایزدی واصل گردیدند و در جوار حضرت قطب العارفين و غوث السالکين السيد السند شاه نعمت الله ولي اعلى الله مقامه و در جانه حسب الوصايه خودشان مدفون گردیدند تعمد الله تعالى بغفرانه .

در زمان حکمرانی ایالت کرمان مرحوم امیر نظام برای مخارج مقبره خود پیش بینی لازم نموده بود باین معنی که گویا پایان عمر خویش را دریافته و خود را مهبای سفر آخرت ساخته بود از این رو سه دانك قدرت آباد واقع در نزدیکی شهرستان رفسنجان را خریداری و آباد نمود و طبق وصیت نامه مربوطه آنرا وقف بر مقبره خود کرده و والیان کرمان را متولی آن قرار داده در سنوات اخیر در نتیجه سهل انگاری و مسامحه کاری کار آبادی ملك مزبور زمین ماند و مدتی بود ویرانی روی نموده بود

درسال یگمزارو سیددوسی و شش شمسی که جناب آقای احمدعلی بنی آدم
فرزند دانشمند و ارجمند مرحوم شریف الدوله به استناداری کرمان منصوب گردیدند



پس قدرتانی از خدمات مرحوم امیر نظام و اینکه مرحوم شریف الدوله در نزد آن مرحوم
بفرا گرفتن علوم و رموز مملکت داری و خدمتگذاری مشغول و مربی بتربیت آن مرد
عالیقدر بوده در مقام جلوگیری از خرابی ملک قدرت آباد برآمده و آنچه لازمه
کوشش و مجاهدت بود مبذول نموده تا اینکه ملک مذکور از صورت ویرانی بآدانی
درآمد ماموریت این قسمت بعهده نگارنده بود علاوه بر آن از محل درآمدها این
ملک موقوفه بتعمیر مقبره آن مرحوم برداشتند و سر و صورت صحیحی به آرامگاه
ابدیش دادند قطعه سنگ مرمر بزرگی هم تهیه نمودند که اشعاری روی آن حجاری
شده در مقبره کار گذارده شود

خاتمه

خاتمه آنراست کاورا ابتداست عشق فارغ ز ابتدا و ز انتهاست



بر صاحبان بصیرت و ایمان و راهروان طریق معرفت و عرفان پوشیده و پنهان نیست که هر يك از اولیاء دین و راهبران طریق یقین بر اهنمائی دل آگاهانی با انتباه و راهدانانی از همه جا آگاه رنج ها برده و مراحل تعلیم و تربیت و منازل سلوك و معرفت را بقدم تحقیق و دیده دقیق طی کرده تا آنکه توانسته اند نفوس خویش را تزکیه نموده از افات نفسانی برهند و در مقام یقین جای گیرند و بملکوت اتصال یافته سپس تربیت نفوس بشری را عهده دار شوند

اینگونه شخصیت‌های ممتاز انجام امر خطیر تربیت و راهنمایی بنی نوع آدم را در عالم و جبهه همت خود ساخته جمعی را از پریشانی ضلالت و حیرانی غوایت بیرون آورده دل‌هایی را هشیار و گردهی را از خواب غفلت بیدار و روی دل و جان‌شان را متوجه پروردگار و خالق لیل و نهار نموده‌اند

این راد مردان طریق حقیقت و ایمان و این راهدانان راه هدایت و ایقان همان سلسله انبیاء و اولیاء و اوصیاء و همان دسته اتقیا و پرهیز گاران و جانشینان آن بزرگواران هستند که از ابتدای خلقت بر حسب مشیت حضرت رب العزت بهدایت کمگشتگان و راهنمایی گمراهان در هر دردی از ادوار زمان همت گماشته خلق را بسوی حق خوانده و این رشته دعوت را با هزاران فدیة و فداکاری دائم و قائم و

مستمر داشته و پیوسته باین بیت مترنم میباشند

نظم

پس بهر دوری ولی قائم است آزمایش تا قیامت دائم است
هیچ زمانی نیست که راهنمایی در آن زمان بتربیت و هدایت مردمان مشغول
نبوده و هیچ دورانی نیست که راهنمایی برای راهبری آدمیان (در هر عصر و زمان)
دست هدایت و دلالتش در کار نباشد
اگر دست علی دست خدا نیست چرا دست دگر مشکل کشان نیست
هر يك از آنان بفرمان ایزد منان در هر عصر و زمان که مدت مأموریت خود
را بمقتضای دوران پایان رسانیده و خدمت هدایت را انجام دادند اداره امور مذکور
را پس از انقضای زمانشان بخلفای بعدی خود وا گذاشته و گذشته اند بقسمی که نه
زمانی خالی از اولیاء و نه دورانی بی راهبر و راهنما بوده است

نظم

نخواهد این چمن از سرو و لاله خالی ماند یکی همی رود و دیگری همی آید
این کتاب که مختصری از مطول و مجملی از مفصل حالات یکی از همین
راهنمایان طریق حقیقت و معرفت و ایمان است گرچه با کمال اختصار برشته تحریر کشیده
شده لیکن از آنجهت که مجموعه از کلمات و نمونه از حالات یکی از بزرگترین
مردان وادی عرفان است باید گفت هر ذره از آن خورشیدی درخشان و هر قطره از
آن دریایی بی پایان است

بچشم دوستان اهل عرفان و دیده پاک اینگونه از مردمان هر ورقش دفتری
است معرفت کردگار

نگارنده همانطور که در مقدمه این کتاب اشاره نموده ام در مقام برآدم که
مختصری هم بعنوان خاتمه بنسجام و دنباله فصول پانزده گانه بخوانندگان گرام

تقدیم دارم .

هنگام شروع بتحریر خاتمه و تهیه مقدمه مربوط بآن ناگهان این ایات از طبع ناتوان عیان گردید :

خاتمه در مرحله عشق نیست	خاتمه حد است حد عشق چیست
عشق بود اول بی ابتدا	عشق بود آخر بی انتها
خاتمه وابسته هر ابتداست	عشق کجا اول و آخر کجاست
عشق بود حد و حدود آفرین	هم زره جود وجود آفرین
عشق کند زنده دل عاشقان	حفظ کند در دو جهان نشان
بی خبر از عشق یقین مرده است	با خبرش تا ابد از مرگ رست
هر که سپارد بره عشق جان	عشق کند زندگیش جاودان
رو بره عشق کن از جان و دل	تا که شوی پاک زهر آب و گل
نام ابد خواهی اگر در جهان	رو بسوی عشق تو با پای جان

مطالعه احوال بزرگان عرفان و هادیان طریق ایمان و مذاقه در آثار آن بزرگواران چنانچه با دیده صاف و چشم انصاف باشد تأثیری در دل و جان آدمیان می بخشد که همان تأثیر موجب تحریک حس جستجو و تکاپو شده انسانرا راهی دارد که برای یافتن راه حقیقت و تقرب حضرت رب العزت که سرچشمه هر قسم سعادت است بقدر وسع بکوشد تا گمشده خویش را پیدا و خود را از سر گشتگی رها نماید

نظم

گرچه وصالش نه بکوشش دهند آنقدر ایدل که توانی بکوش
لیکن در صورتیکه ملاحظه کتب عرفا و مطالعه حالات آنها با دیده آلوده
صورت گیرد علاوه بر آنکه همان آلودگی موجب تشدید حس بد بینی میشود در
اینگونه سینه ها کینه ها تولید نموده و ایجاد عناد و فساد مینماید
برای اثبات این مطلب کافی است بگوئید هر قدر آب پاک چشمه صاف و گوارا

بوده حتی منبع و مظهر آن چشمه کوثر باشد
چنانچه باظرف گل آلوده و چرکین یا با دست آلوده بسرگین از آن بردارند
و بیاشامند علاوه بر آنکه نتیجه نبخشد آشامیدن آب موجب امراض عدیده در جسم
و جان و تیرگی روح و روان میگردد

نظم

رو سینه را چون سینه ها هفت آب شواز کینه ها
وانگه شراب عشق را پیمانه شو پیمانه شو
باید کوشش نمود ظرف خویش را از هر آلودگی پاک داشت تا آب صاف را بهمان
صافی در خود جای دهد و تغییری در آن ندهد
این ظرف که باید پاک از هر آب و گل باشد گویا ظرف دل میباشد که وقتی
پاک و خالی از آلودگی اغیار شود خانه یار و منزل دلدار میگردد
تا دیده از غبار بکلی پاک نگردد روی پاک آن نگار نه بیند و بدیداریار نائل نگردد

نظم

غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند
پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز
امید است خوانندگان عظام و مطالعه کنندگان کرام بمصداق انظر الی ما
قال ولا تنظر الی من قال در این کتاب بدیده اغماض نگردند و لغزشهای نگارنده را
بعیزی نشمرند .



اللهم ارزقنا توفیق الطاعة - والسلام علی من اتبع الهدی
رضانور نعمت الاهی



آقای رضا نور نعمت الہی مؤلف این مجموعہ

فہرست ممالک و شہرہای مختلفہ کہ حضرت شاہ بہ آنجاہا مسافرت فرمودہ اند

الف	ابرقتو	صفحہ ۴۱
ب	بلخ و بخارا - کوہ صاف بلخ (غار عاشقان)	۱۷
ت	تفت - توران	۲۰
ز	زرند کرمان	۲۱
س	شہر سبز واقع در سمرقند - سراب تبریز - کوہ نور - کوہ توبہ - کوہ ملک دار	
ش	شیراز	
ک	کرمان کوہبنان - کربلا - کوہستان اور گنج واقع در ماوراءالنہر	
ع	عربستان	
م	مصر مرو مکہ مشہد	صفحہ ۱۸ و ۱۹ و ۲۳
ن	نجف اشرف	
ہ	ہرات	۴۲
	ماوراءالنہر ماہان	۱۸ و ۱۹ و ۲۱
ی	یزد - یمن	۱۹

فهرست اسامی اشخاصی که اکثر آنان درک فیض حضور شاه نعمت الله ولی نموده و در سلك ارادتمندان

آن بزرگوار واقع و تحت تربیت قرار گرفته و نیز فهرست اسامی اشخاصی
که هم عصر ایشان بوده و کمابیش در قرون اخیر تا زمانها از طریق
ارادت هر يك بخدمتی در آستانه مفتخر گردیده اند

الف

امام الدین قاضی - ابواسحق اطعمه (بسحاق) - احمد شاه بهمنی دکنی -
امیر ناصرالدین بمی - امیر تیمور گورکان - امیر شیخ نورالدین - امیر
عماد الدین حسینی - فقیه ابوالمعانی زرنندی - امیر ناصرالدین نجفی - خواجه
اسحق ختلانی - شیخ ابو سعید ابن سید نورالدین ایجی - قاضی ابوالعلاء
بکریه - خواجه ابوالفضل الرازی - حاج اختیار تفتی - سیدالمشهدی - مولانا شیخ
اردبیلی - امیر کلال - شیخ ابواسحق خادم - مولانا امرمن منجم - امان اله خان
عامری شیخ ابوالوفا - حاج میرزا ابوالحسن کرمانی (نعمت علی) - میرزا اسداله طیب
میرزا احمد امین الصنائع

ب

بابا قلندر - بابا حاج نظام الدین گچی - شیخ برهان الدین خلیل الله
طاوسی - یثی دیوانه - بهاء الدین نقشبند بخارائی - بکتنای خان حاکم کرمان
ابن اقبال خان - بایزید بسطامی

ت

سید تقی الدین محمد طیب - سید تاج الدین سیستانی - شیخ تاج الدین
روح الله - سید تقی پرهیز کار

پ

پیر جمال اردستانی - پیر خیر الدین کیلانی

ج

سید جلال الدین علی ابن نصیر مشهور بسید قاسم انوار - سید جلال الدین
خوارزمی - سید جلال الدین هریوئی - مولانا جلال الدین رومی (مولوی) - سید
جمال الدین مدنی (متولی آستانه شاه نعمت الله ولی)

ح

سید حسین کوثری - سید حسین اخلاطی - درویش حسن گیلانی -
سید حبیب الله پا برهنه - حسنعلیخان امیر نظام گروسی - حیدر ابن نقدی میرزا حسین
خان سردار نصرت - حسین علیمشاه اصفهانی - شاهزاده حیدر میرزای طیب

خ

خاکی کرمانی - شیخ خرم الدین احمد معروف سید خرمی - شاه
خلیل الله ثانی - خان آقا خاتون

د

مولانا داود - درویش محمد بغدادی

ر

مولانا رکن الدین عبدالله - رکن الدین شیرازی - شیخ رضی الدین ابو منصور
کهلا - رحمت علیمشاه شیرازی

ز

شیخ زین الدین خوافی - خواجه زکریای باغی - سید زید نسابه - حاج
زین العابدین مستعلی شاه شیروانی

س

سدید الدین نصراله - سید قاسم انوار - سلطان اسکندر - سراج
الدین یعقوب شیرازی - سردار مجلل (غلامحسین) - پدرامان اله خان عامری - شیخ
سعدی شیرازی

ش

شمس الدین الجزری - شرف الدین علی الیزدی - شاه عبدالرحمن - شاه قاسم انوار
تبریزی سید شریف محقق - شمس الدین مکی - شجاع الدین عزیز - سید شمس الدین ابراهیم

بمی - شیخ شمس الدین ابوغانم (تاج القراء) - شیخ شمس الدین - شیخ شمس الدین
اقتابی - سید عماد الدین شیرازی - سید عز الدین آملی - سید شمس الدین هروی
شمس الدین محمد حافظ شیرازی - شاهرخ میرزا ابن امیر تیمور - میرزا شکر اله طیب

ص

صائن الدین علی التکره الاصفهانی (دارای تصانیف زیاد منجمله شرح
فصوص الحکم والمفاحص وشرح تمهید تصوف) صدر الدین موسوی اردبیلی

ض

ضیاء الدین علی قاضی کرمان - ضیاء علیا (صاحب کتاب ضیاء المشارق در
شرح مشارق)

ط

مولانا طبسی

ع

عبدالعزیز ابن شیر ملک واعظی - سید علی همدانی - عماد الدین ادهمی
شیرازی - درویش علی حصیری - سید عماد الدین - علاء الدین محمد قاضی
کازرونی - شیخ عبداله یافعی - علاء الدین مهدی تبریزی - سید عماد الدین علی برادر
حاج نظام الدین احمد که هردو شیرازی بودند - شاه عبدالرحمن - شیخ عبدالحمید
سید علی سبزواری - علی اصغر خان امین الساطان اتابک اعظم - عبدالسلام حسن ابن
علی هروی - شاه عباس کبیر پادشاه صفوی - علی اصغر معصومی - عبداله خان
عدل السلطنه - میرزا عبدالرحیم طیب حکیم باشی - میرزا علی رضا حکیم باشی - استاد
علی کاشی تراش

ق

قطب الدین رازی - قوام الدین اسلام کوهبنانی - قادر شاه سلجوقی -
سید قنبر طونی - مولانا قاضی عضد الدین کرمانی - قطب الدین محمد ابن حافظ -
قطب الدین حیدر

ف

حاج فرج اله میزانی - میرزا فتح اله طیب - فریدون نفیسی

ل

کمال الدین خجندی - شیخ کمال الدین سبزواری - کمال الدین ابن حسین
طیان نعمت اللهی

م

سید محمد نوربخش قهستانی - محمد مغربی - سید منهاج - سید مرشد
الدین اسحق بهرام - محی الدین عربی - شیخ محمد مرزبان - شیخ محمد حیدر -
شیخ محمود موزچه گیر - شیخ محمود داود مشهدی - شیخ محمود طوسی - مولانا
محمود الارشادی کوهبنانی - سید مجنون رومی - سید محمد بدخشانی - سید محمد
حلوانی شیرازی - سید محبت شیروانی - سید محمد ترمذی کابلی - محمد معنائی -
شیخ منصور دارابی - محمد اسماعیل خان وکیل الملک - میر داماد - محمد شاه قاجار
مرتضی قلیخان وکیل الملک - سید محمد صالح اول - سید محمد صالح ثانی (هر دو
متولیان آستانه شاه نعمت الله) - سید محمد علی منیرعلیشاه - آقا سید محمود (متولی
آستانه شاه نعمت الله)

ن

سید نظام الدین محمود شاهداعی اله شیرازی - سید حاج نظام الدین احمد
شیرازی - نصیر الدین شیرازی - نور الدین آذری اسفراینی - شیخ نظام الدین معروف
بشینخ خوجندی - شیخ نعمان محمود آبادی (که از فرزندان شیخ زاهد گیلانی بوده) - قاضی
نظام الدین شهید - سید نظام الدین احمد نیره صوفی احمد ترمذی - نذر علی ابواغلی
ناصر الدین شاه قاجار - سید نورعلیشاه - دکتر نعمت اله نفیسی - میرزا نصر اله طیب

و

وحشی باقی

ه

همام الدین حسین - هدایت علی شاه کوهبنانی - سید هدایت الدین

ی

آخوند ملا یوسف کرمانی

فلاط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۱۱	ظلال	ضالات	۷۷	۱	ومیل	وصل
۲	۱	عبد تاک	عبد ناک	۷۸	۱	این	دین
۲	۵	در یائیم	در یائیم	۸۷	۱۵	وعارفان	عارفان
۴	۳	است این	واست این	۱۰۵	۱۰	عامد	حامد
۴	۶	ده	پانزده	۱۱۰	۱	دو	در
۵	۱۳	شرح حال	شرح حالی	۱۱۰	۱۳	سرود	سروده
۵	۱۵	آنکه خود	آنکه از خود	۱۱۴	بین سطر ۴ و ۵ باید علامت فاصله		
۱۶	۹	سمرانی	عمرانی	گذاشته شده باشد که شعر مثنوی از			
۱۹	۲۴	تعرفون	یعرفون	اشعار حضرت شاه نعمه الله جدا باشد			
۲۰	۱۲	میشود	شود	۱۱۷	۲۳	فرمود	فرموده
۲۳	۱۱	دارد	داود	۱۱۹	۱۷	نعمت اله	نعمت اله را
۲۵	۸	صیام	بصیام	۱۲۰	۱	طلبی	طلب کنی
۲۶	۱	بمغازه	بمغاره	۱۲۰	۲۱	ضایع	ضایع مکن
۲۶	۲۱	نی	نمی	۱۲۰	۲۲	دیگر	دیگر فرموده
۲۸	۶	نفل	نقل	۱۲۱	۷	بیداری	بیکاری
۲۹	۱۰	ضمیریم	خمیریم	۱۲۱	۱۵	انر	انرا از
۲۹	۱۰	بفرائیم	بفرائیم	۱۲۱	۲۱	کوهزار	گر هزار
۳۵	۴	زا	را	۱۲۱	۲۱	ار هزار	ور هزار
۳۶	۳	باندازه	باندازه	۱۲۱	۲۲	بئی	نئی
۴۳	۱	مجالمت	مجالست	۱۲۴	۱۲	از	ار
۴۳	۷	بره	بره	۱۲۷	۱۰	غنی	غلام
۴۳	۱۶	ند	ندر	۱۲۷	۱۹	الله	لله
۴۴	۱۰	گر	مگر	۱۳۰	۲۲	نمیکیرم	نمی گیریم یار
۴۵	۸	یتقلون	یتقلون	۱۳۱	۱	یاران	باران
۴۷	۱	یازدهم	یازدهم	۱۳۱	۵	ساقبه	ساقیا
۵۰	۲	۲۸	۲۰	۱۳۱	۱۷	لا اله الا الله	دامن الا اله الا الله
۵۸	۱۳	بسار	بسیار	۱۳۲	۱	اهی	خواهی

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۲	۱۶	بعد از سطر	این اشعار در چاپ	۱۳۶	۱۷	بیست نه	بیست و نه
		افتاده	باید بترتیب زیر ذکر شود:	۱۴۰	۱۷	فاعتبر و	فاعتبر و
		ماعدت خود بهانه	جوئی نکنیم	۱۴۱	۹	احفاء و	احفاد
		جز راست روی و نیک خوئی	نکنیم	۱۴۱	۱۷	غمی	عمی
		آنها که بجای ما	بدیها کردند	۱۴۳	۱۹	رزند	زرنند
		گردست دهد	بجز نگوئی نکنیم	۱۴۶	۱۱	ابراهیمه	ابراهیمیه
		در بیان شریعت و طریقت و حقیقت		۱۴۳	۷	قرس	غرس
		فرموده است		۱۵۶	۸	رحمة اله	رحمة الله
۱۳۳	۱۹	آنجناب	آنجناب	۱۶۵	۱۲	مستفیض	مستفیض
۱۳۱	۲۱	قیه	قید	۱۶۷	۱	بقصد	بقصد
۱۳۴	۱۶	خواهیم و رفت	خواهیم رفت	۱۷۰	۱۹	نویسد	نویسد

۱۳	۱۵	جنسی	حسنی	۱۰۹	۱۵	بی جد	بی حد
۲۰	۱۹	نائیل	مائیل	۱۱۳	۲۳	این	دین
۲۸	۲	شیراز بکرمان	کرمان بشیراز	۱۱۹	۲	الطوی	انطوی
۳۱	۹	پیوده	پیموده	۱۳۱	۲۱	قیه	قید
۳۷	۲۲	چپت	جهت	۱۶۰	۴	جمال	آقاسید جمال
۷۱	۷	تا	تا			نگارده	نگارنده
۷۵	۲۳	پاریا	پاریار			سطر ۱۰	خیریات
۱۰۹	۱۰	عامد	حامد			جذبات	